

۱۲

نشریه
جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم

بیت



● مطالب این شماره :

- ۱ - سرمقاله
- ۲ - ابوالعباس نجاشی و عصر وی (۲)
- ۳ - ناسیونالیسم و ملی گرایی (۱)
- ۴ - منابع اجتهاد در فقه شیعه و اهل سنت (۲)
- ۵ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۴)
- ۶ - جنگ یا صلح؟
- ۷ - نجوم امت (۹)
- ۸ - انقلابهای قبل از انقلاب مهدی (عج) (۳)
- ۹ - نظری فقهی بر مالیات
- ۱۰ - بیرامون حدیث الناس فی سعة مالم يعلموا
- ۱۱ - رساله فی اثبات المعاد الجسمانی
- ۱۲ - فهرست مقالات دو ساله مجله



بیتنا

نشریه جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم

شماره دوازدهم

آبانماه ۱۳۶۴

صفر ۱۴۰۶

اکتبر ۱۹۸۵

● مدیرمسئول: محمدیزدی

● درج مقالات:

تحت نظر هیئت تحریریه

● نشانی: قم میدان شهداء
خیابان بیمارستان نبش کوی
ادیب - کد پستی: ۳۷۱۵۶

● صندوق پستی: ۱۹۸

● تلفن: ۳۲۲۲۲ - ۲۲۶۵۷

● حساب جاری: شماره ۸۰۰

بانک استان مرکزی شعبه میدان

شهداء قم

مسئولیت مطالب هر مقاله

به عهده خود نویسنده است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

- ۱ - سرمقاله ۲
- ۲ - ابوالعباس نجاشی و عسروی (۲) (۵) ۴
سید موسی شیرازی زنجانی
- ۳ - ناسیونالیسم یا ملی گرایی (۱) (۵) ۲۶
جعفر سبحانی
- ۴ - تحقیق و بررسی در منابع اجتهاد (۲) ۳۸
ناصر مکارم
- ۵ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۴) ۴۵
علی احمدی میانجی
- ۶ - جنگ یا صلح ۶۵
محمد یزدی
- ۷ - نجوم امت آیت الله العظمی بروجردی ۸۵
دفتر مجله
- ۸ - انقلابهای قبل از انقلاب مهدی (عج) (۳) ۱۰۰
احمد آذری قمی
- ۹ - نظری فقهی بر مالیات (۵) ۱۱۸
مرتضی نجومی
- ۱۰ - پیرامون حدیث الناس فی سعة ۱۲۷
رضا استادی
- ۱۱ - رساله فی اثبات المعاد (۵) ۱۳۵
مرحوم آیه الله کمپانی
- ۱۲ - فهرست مقالات دو ساله ۱۴۱



بسم الله الرحمن الرحيم

مجله نور علم با انتشار دوازدهمین شماره خود وارد سومین سال انتشار خویش می‌گردد، در این مدت کوتاه سعی کرده است رشد و تکامل ممکن را به دست آورد و راه و هدف خویش را آن طور که مشخص شده با متانت و سنگینی لازم پیماید.

طبیعی است که برای رسیدن به کمال لازم و هدف مطلوب هنوز راه طولانی در پیش دارد.

مسئولین مجله نخستین مسأله‌ای را که از همان روز اول برای کسب کمال مورد توجه قرار داد، بهره‌گیری از تذکرات، ارشادات، راهنمایی‌های اهل فضل و کمال و فن بوده است که لازم می‌داند همین جا از همه کسانی که در این مدت نظرات و راهنمایی‌های خود را نسبت به نکات ضعف و نواقص آن بصورت کتبی و یا شفاهی بیان داشته‌اند و همچنین از همه اشخاص یا شخصیت‌هایی که با یادآوری نکات مثبت آن ما را تشویق کرده‌اند تقدیر و تشکر کنیم و امیدواریم از این پس نیز ما را از تذکرات و ارشادات خود محروم ندارند.

و دیگر اینکه با آنکه مجله نور علم وابسته به جامعه محترم مدرسین حوزه علمیه قم است اما همیشه کوشش داشته بدون انحصار، از مقالات و نوشته‌های همه اهل فضل و علم استفاده کرده و همواره از آنان دعوت نموده

که مجله را یاری دهند، و هم اکنون باز هم از همه علماء و فضلاء و شخصیت‌های اهل فضل و کمال و قلم می‌خواهیم که ما را در این راه کمک نمایند.

مجله نور علم در این مدت کوتاه سعی کرده است سطح مطالب خود را به طور متوسط بالا نگه داشته و بحث‌هایی را مطرح کند - چه در مقالات فارسی و چه در رساله‌های عربی - که معمولاً در هر شماره یک قسمت به آن اختصاص داشته که موجب تزیین وقت فضلاء و دانشمندان نبوده و برای سطح متوسط اهل فضل و کمال به بالا قابل استفاده باشد، گو اینکه در همه نوشته‌ها مسؤولیت را با نویسندگان آن می‌داند اما در انتخاب مقالات ارسالی و رسائل منتخب کوشش لازم را نموده است.

از طرح بحث‌هایی که صرفاً یک فرع و فرضیه و به شکل یک تئوری علمی بوده و به هیچ وجه در عمل و اعتقادات انسانی اسلامی نقشی ندارد خودداری شده چنانچه از بحث‌های خشک و بی‌جان یا با گرایش‌های آلوده به اغراض گروهی نیز خویشتن‌داری شده است که به نظر می‌رسد برای اثبات این مدعی مراجعه به فهرست کامل دوساله که در آخر همین شماره آمده است کافی باشد.

مجله در بحث‌های فقهی، حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در حد توان خود در سطح مناسب حرکت کرده است تا بتواند خدمت خالص خود را به نظام جمهوری اسلامی و جامعه اهل علم و فضل بنماید.

ما به توفیقات الهی چشم دوخته و امیدواریم در آینده نیز بتوانیم بیش از گذشته دور از هر نوع گرایش و تمایل انحرافی با ارائه فرهنگ اصیل اسلامی خدمت خالص خود را انجام دهیم.

در مسائل جاری کشور، جنگ همچنان در صدر جدول قرار دارد که امیدواریم با عنایات الهی و ایثار و فداکاری‌های مردم و رهبریه‌های رهبر کبیر انقلاب و صرف وقت بیشتر مسؤولین، جنگ تا نقطه پایانی و پیروزی حق بر باطل فاصله زیادی نمانده باشد.

مسائل کلی اقتصاد کشور که طبعاً از جنگ هم متأثر خواهد بود و مسائل ریز اجرائی آن در ردیف دوم و سوم قرار دارند، امیدواریم دولت آینده به حکم ضرورت شرایط موجود با دقت و صرف وقت و هم‌آهنگی بیشتر به آن توجه نموده و نابسامانی‌های موجود را برطرف کند.



ابوالعباس نجاشی وعصروی

۲

سید موسی شبیری زنجانى

۳ - اگر ولادت ابن نوح در سال ۳۷۲ باشد سماع ابن نوح از بسیاری از افراد از موارد نادره سماع خواهد بود، مثلاً ابن نوح در سال ۳۷۸ از «حسین بن علی بن بابویه» برادر شیخ صدوق سماع حدیث کرده (غیبت شیخ ص ۲۴۱) و بواسطه صدوق متوفی ۳۸۱ کتابهای جماعتی را روایت می کند و از «ابوعبدالله حسین بن محمد بن سوره قمی» در باره صدوق و دو برادرش قضیه ای را نقل می کند که ظاهراً در زمان حیات آنها شنیده است.^۱

ابن نوح بوسیله ۱۰ نفر از «محمد بن زکریا غلابی» متوفی (۲۹۰ یا ۲۹۸)^۲ روایت می کند، حال اگر ولادت ابن نوح را در سال ۳۷۲ بدانیم و فرض کنیم که وی از این ده نفر در سیزده سالگی یعنی در سال ۳۸۵ سماع حدیث کرده و اینان همگی از غلابی در سیزده سالگی در سال وفات او تحمل حدیث کرده باشند و قهراً ولادتشان در سال ۲۷۷ یا ۲۸۵ باشد، همگی در وقت اداء حدیث افرادی صدو هشت ساله و یا صدساله خواهند بود و این امر در باره یک فرد به ندرت اتفاق می افتد و در باره ده نفر از مشایخ که ندرت و استبعاد بطور تصاعدی زیاد می شود، شبیه به محال عادی است، علاوه، نجاشی نام سه تن از ده نفر را می برد که از جمله آنهاست «ابوعلی احمد بن حسین بن اسحاق بصری حافظ» معروف به شعبه که خطیب آنرا عنوان کرده و می گوید: که وفات وی بعد از سال ۳۵۰

(۱) عبارت غیبت شیخ ص ۲۱۰ بعد از نقل قضیه چنین است: قال (ابن نوح) وقال لی ابو عبد الله بن سوره حفظه الله ولا بی الحسن بابویه (ره): ثلثة اولاد محمد والحسن فقیهان ماهران فی الحفظ و یحفظان مالا یحفظ غیرهما من اهل قم ولهما اخ اسمه الحسن وهو الاوسط مشغل بالعبادة والزهد لا یختلط بالناس ولا فقه له.

(۲) در عبر و نجوم زاهره و شذرات، غلابی را در عداد متوفیان سال ۲۹۰ ذکر کرده و در فهرست نجاشی وفات وی را در سال ۲۹۸ ضبط کرده است.

اتفاق افتاده ومن جمع زیادی از آنان که وی را ادراک کرده دیده‌ام. (تاریخ بغداد ج ۱ رقم ۱۷۶۰)

خطیب اگر چه بطور تحقیق وفات وی را ذکر نکرده ولی پیدا است که تاریخ مذکور، تاریخ اواخر حیات اوست زیرا بعید است که حافظ پر اطلاع کم نظیری مانند خطیب از بقاء حافظی تا سالیان دراز بی اطلاع باشد و شعبه تا اواخر قرن چهارم حیات داشته باشد.

علاوه اگر شعبه استاد کسی باشد که در سال ۳۷۲ متولد شده و در نتیجه تا قریب به سال ولادت خطیب (۳۹۱) زنده بوده است جمله «وقد رأیت غیر واحد ممن ادركه» در کلام خطیب بغدادی درباره وی که در بغداد ساکن بوده از قبیل توضیح واضح خواهد بود، بخلاف اینکه اگر سال (۳۵۰) را اواخر حیات شعبه و وفاتش را حدود چهل سال قبل از ولادت خطیب بدانیم که در این صورت جمله مزبور مفید فایده می باشد.

اگر تاریخ (۳۷۲ - ۴۵۰) تاریخ ولادت و وفات ابن نوح باشد عادتاً تاریخ وفات مشایخ ابن نوح که زیادند از اواخر قرن چهارم تا اواسط قرن پنجم خواهد بود زیرا مستبعد است که کسی دارای مشایخ بسیار باشد و همگی در سنین جوانی وی وفات کرده باشند در حالی که می بینیم بسیاری از مشایخ ابن نوح بلکه اکثر آنها اوائل قرن چهارم را ادراک و در آن وقت سماع حدیث کرده اند و جمع زیادی از آنها در اواخر قرن سوم استماع حدیث نموده اند و بقاء آنها تا اواخر قرن چهارم بعید و تا قرن پنجم شبیه به ممتنع عادی است.

با این بیان اگر تاریخ تقریبی ولادت مشایخ ابن نوح را نیز در نظر بگیریم می توانیم از این راه برای مدعا استدلال کنیم، «احمد بن محمد بن یحیی عطار» که ابن نوح از وی روایت می کند از شاگردان «سعد بن عبدالله» - متوفی سال ۲۹۹ یا ۳۰۰ یا ۳۰۱ - و جمعی از هم عصران «سعد» است مانند پدر خود

«محمد بن یحیی عطار» و «عبدالله بن جعفر حمیری» و «احمد بن ادريس» یکی از مشایخ ابن نوح «ابوجعفر محمد بن علی بن احمد بن هشام قمی» مجاور است که اختصاراً از وی به «محمد بن علی بن هشام» تعبیر می شود وی از شاگردان «علی بن محمد ماجیلویه» است که در حوالی سال ۳۰۰ وفات نموده^۱ و ظاهراً «محمد بن علی بن هشام» در کتاب نجاشی همان «محمد بن علی بن هشام» است که صدوق در عیون ج ۱ ب ۲۸ ح ۱۰، از وی روایت کرده و درباره او و جماعتی با جمله «رضی الله» عنهم یاد کرده است.

ابوغالب زراری مولود سال ۲۸۵ که در سال ۲۹۷ از «عبدالله بن جعفر حمیری» سماع حدیث کرده (رساله ابوغالب زراری درباره آل اعین ص ۳۸) و «جعفر بن محمد بن قولویه» که از «سعد بن عبدالله» و «احمد بن ادريس» و معاصران آنها سماع حدیث کرده و «حسن بن حمزه طبری» که «از احمد بن ادريس» متوفی ۳۰۶ و از استاد «احمد بن ادريس علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری» از رجال اواخر قرن سوم روایت می کند، همگی از مشایخ ابن نوح می باشند و ابن نوح بیش از همه به توسط طبری کتب امامیه را روایت کرده است. همچنین «حسین بن علی بن سفیان بزوفری» که از «احمد بن ادريس» روایت می کند و «محمد بن احمد صفوانی» که «حسن بن علی وجناء»^۲ نصیبی را در سال ۳۰۷ ادراک کرده و مطالبی از وی نقل نموده است و از «علی بن ابراهیم بن هاشم» که سال ۳۰۷ هجری، اواخر حیات او بوده است اخذ حدیث کرده و

(۱) وی از اصحاب حضرت عسگری (ع) (۲۵۴ - ۲۶۰) و از جماعتی از رجال اوائل غیبت صغری روایت می کند و کلینی متوفی ۳۲۹ و جمعی از هم عصرانش از او روایت می کنند.
(۲) غیبت طوسی ص ۲۰۵ و ۲۰۶، و از وی در موردی با لفظ «بن» قبل از «وجناء» و در چند مورد بدون «بن» و در دو مورد فقط کنیه «ابن وجناء» تعبیر شده است.

از «ابو محمد حسن بن محمد بن وجنا نصیبی» که با امام عسگری (ع) (۲۵۴ - ۲۶۰) مکاتبه داشته روایت کرده است (فهرست نجاشی ص ۲۴۴)^۱. واحمد بن ذکا که در سال ۳۱۲ از «ابوعلی بن همام» سماع حدیث کرده و «علی بن بلال مهلبی» که از «نعمان بن احمد بن نعیم قاضی واسطی» متوفی ۳۱۵ روایت می کند، همه از مشایخ ابن نوح و در اوائل قرن چهارم سماع حدیث کرده اند.

علی بن حسین بن شقیر (سفیان خل) همدانی که شیخ صدوق از وی روایت می کند و او با یک واسطه از «عباد بن یعقوب رواجنی» متوفی ۲۵۰ روایت کرده، و «ابوعلی حسین بن ابراهیم بن میسور (منصور) صائغ» و «ابوعلی حسین بن احمد بن محمد بن منصور صائغ» که احتمالاً هر دو اسم یک شخص می باشد و از «علی بن محمد بن جعفر بن عنبسه» روایت می کنند، ظاهراً مانند سایر اشخاصی که ذکر شد در اوائل قرن چهارم سماع حدیث کرده اند.

یکی از مشایخ ابن نوح «محمد بن احمد بن محمد بن سنان زاهری» است که به وسیله پدرش از جدش «محمد بن سنان» متوفی ۲۲۰ روایت می کند و در نتیجه ظاهراً در نیمه دوم قرن سوم و به احتمال بعید در اوائل قرن چهارم از پدر اخذ حدیث کرده است.^۲

(۱) با ملاحظه اشتراک «حسن بن محمد بن وجنا نصیبی» با «حسن بن علی بن وجنا نصیبی» در اسم خود وجد و نسبت به نصیبین - که منسوب بدان در بین محدثین زیاد نیست - و روایت صفوان از هر دو به نظر می رسد که هر دو عنوان، عنوان یک فرد باشد که در اثر اختصار، بعضی از آباء وی اسقاط شده است.

(۲) در رجال شیخ به روایت «ابن نوح» و «ابوالفضل» از وی و روایت او بواسطه پدر از جدش تصریح کرده است، در «معجم الرجال» روایت «ابن نوح» و «ابوالفضل» را از «محمد بن سنان» به دو واسطه، غیرممکن دانسته با اینکه «ابوالفضل» از سال ۳۰۶ به بعد که مطابق ۸۶ بعد از وفات «محمد بن سنان» است اخذ حدیث کرده و «ابن نوح» اگر در حدود سال ۳۴۰ از نواده ←

همچنین «فهدبن ابراهیم» که با دو واسطه از «ربعی بن عبدالله بن جارود» نقل می‌کند (فهرست نجاشی ترجمه ربعی) و ربعی حدود دو قرن قبل از سال ۳۷۲ وفات کرده، چنانکه با ملاحظه روایت او از امام صادق (علیه السلام) متوفی ۱۴۸ و طبقه شاگردان وی «حمادبن عثمان» متوفی ۱۹۰ و «حمادبن عیسی» متوفی ۲۰۸ یا ۲۰۹ و «محمدبن ابی عمیر» متوفی ۲۱۷ معلوم می‌شود. و به احتمال قوی «فهدبن ابراهیم» همان «فهدبن ابراهیم بن فهد بصری» است که طبق گفته «سمعانی» در انساب از «محمدبن زکریا غلابی» روایت کرده و یکی از ده نفری است که بنا بر نقل نجاشی «ابن نوح» بواسطه آنها از

→
 «ابن سنان» اخذ حدیث کرده باشد، وقت اخذ، ۱۲۰ سال بعد از وفات «محمدبن سنان» خواهد بود و وجود دو واسطه در فاصله ۸۶ و ۱۲۰ سال، امری ممکن و نظیر آن زیاد می‌باشد، مخصوصاً فاصله ۸۶ سال، ولی از طرفی «محمدبن احمد سنائی» در کتابهای صدوق با چهار واسطه از «محمدبن سنان» روایت می‌کند و این امر باعث شده که صاحب قاموس الرجال در صحت کلام شیخ تردید بلکه آن را انکار کند ولی چون روایت سنائی از «محمدبن سنان» با چهار واسطه تا اندازه‌ای برخلاف متعارف و از قبیل بُعد الاسناد است، که نقطه مقابل قرب الاسناد می‌باشد و «محمدبن عیسی یقطینی» طبق گفته نجاشی کتابی بنام «قرب الاسناد» و کتاب دیگری بنام «بُعد الاسناد» تألیف کرده، بنابراین هیچ مانعی از روایت «محمدبن احمدبن محمدبن سنان» بواسطه پدر از جدش ندارد، بعد از اینکه فاصله در بین چندان زیاد نیست، خصوصاً با شیوع اخذ حدیث از پدر در صغر سن در خاندانهای علمی، و اجازه روایت به فرزندان در صغر سن، بلکه قبل از تمییز، در خاندانهای علمی وجود داشته است چنانکه از اجازه «ابو غالب زراری» به نواده خود «ابوطاهر» زراری معلوم می‌شود و اگر نقل «محمدبن احمد سنائی» را از «محمدبن سنان» با چهار واسطه با نقل وی از آن با یک واسطه، منافی بدانیم، این امر دلیل بطلان کلام شیخ نیست بلکه دلیل این می‌شود که «محمدبن احمد سنائی» مذکور در کتابهای صدوق غیر از «محمدبن احمدبن محمدبن سنان زاهری» است که در رجال شیخ عنوان شده و در حواشی سابق گفته شد که اتحاد این دو قطعی نیست.

«غلابی» روایت می کند.

و بطور خلاصه اگر ولادت «ابن نوح» را در سال ۳۷۲ بدانیم و تاریخ وفات تمام مشایخ وی را برخلاف عادت در حوالی بلوغش فرض کنیم بسیاری از مشایخ او دارای عمری حداقل حدود صدسال خواهند داشت و اگر مطابق عادت، فوت جمعی از مشایخ وی را در قرن پنجم بدانیم عمر عده ای از آنان حداقل حدود صد و بیست سال خواهد بود.

دلیلی که به ملاحظه عصر اشخاص نامبرده ذکر شد اگر چه نسبت به فرد فرد آنها دلیل ظنی است ولی نظر به مجموع افراد، از ادله قطعی و یا اطمینانی می باشد، علاوه در مباحث علم رجال و نظائر آن مانند علم ریاضی و منطق و سایر علوم عقلی نباید انتظار دلیل قطعی داشت که ضعیف ترین احتمال خلاف هم در بین نباشد.

و نتیجه آنچه تا کنون بیان شد این است که اگر سن «ابن نوح» را در وقت نامه «حسین بن علی بن سفیان بزوفری» به وی در سال ۳۵۲، حداقل در حدود ۱۷ سال فرض کنیم، ولادت «ابن نوح» از حدود ۳۳۵ به بعد نخواهد بود.

تذکر چند تحریف

در باره «ابن نوح» اسناد دیگری هست که عصر وی را متقدم تر از آنچه ذکر شد می رساند، ولی صحت آن قابل تردید و انکار می باشد.

۱ - نجاشی در فهرست ص ۱۳۵ در شرح حال «سفیان بن عیینة می نویسد: «اخبرنا احمد بن علی قال حدثنا محمد بن الحسن قال حدثنا الحمیری...» منظور نجاشی از «احمد بن علی» در اول سند در هر جای فهرست بدون شبهه «ابن نوح سیرافی» است، و «محمد بن حسن» راوی از حمیری «محمد بن حسن بن محمد بن ولید» است چنانکه با مراجعه به اسانید احادیث و کتب رجال معلوم

می شود، بنابراین «ابن ولید» متوفی ۳۴۳ یکی از مشایخ «ابن نوح» می باشد. ولی با تتبع و استقصاء در هیچ مورد به نقل «ابن نوح» از «ابن ولید» برخورد نشد و ظاهراً سهوی در سند رخ داده و تقدیم و تأخیری شده و صحیح آن «علی بن احمد» است نه «احمد بن علی»، و این قسم تحریف از تحریفات شائعه است و تحریف در فهرست نجاشی مانند متعارف کتابها در بسیاری از موارد واقع شده و «علی بن احمد» استاد نجاشی و شیخ، عبارت است از «ابوالحسین علی بن احمد بن محمد بن طاهر اشعری قمی» معروف به «ابن ابی جید» که نجاشی در بسیاری از موارد از وی برای اختصار به «علی بن احمد» تعبیر می کند و شیخ و نجاشی کتب بسیار زیادی را توسط وی روایت کرده اند و او در تمام موارد از «محمد بن حسن بن احمد بن ولید» که اختصاراً به «محمد بن حسن» یا «محمد بن حسن بن ولید» یا «ابن ولید» تعبیر می شود، روایت می کند، و «ابن ولید» نقل جمیع کتب خود را به او اجازه داده است، و مواردی که «ابن نوح» بوسیله «ابن ابی جید» از «حمیری = عبدالله بن جعفر» روایت می کند در فهرست شیخ بسیار زیاد و در فهرست نجاشی ۸ مورد می باشد (فهرست نجاشی

(۱) فقط نجاشی در ترجمه «ابراهیم بن محمد ثقفی» سند کتابهای ثقفی را چنین ذکر می کند: «اخبرنا علی بن احمد قال حدثنا محمد بن الحسين بن محمد بن عامر عن احمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابي الاسود...» و در بعضی نسخ «الحسن» بجای «الحسین» ثبت شده و با فحص زیاد شخصی بنام «محمد بن حسین» یا «حسن بن محمد بن عامر» یافت نشد، شیخ طوسی در فهرست در باره کتاب المعرفة ثقفی چنین آورده: «اخبرنا بكتاب المعرفة، ابن ابی جید القمی عن محمد بن الحسن بن الولید عن احمد بن علوية الاصفهاني المعروف بابي الاسود» و بدون تردید عبارت فهرست شیخ صحیح و در فهرست نجاشی تحریفی واقع شده و احتمالاً صحیح آن «محمد بن الحسن بن الحسين بن محمد بن عامر و احمد بن علوية» باشد و «محمد بن حسن (بن احمد بن ولید)» در موارد بسیاری از «حسین بن محمد بن عامر» روایت کرده است.

ص ۴۱ و ۵۲ و ۱۰۹ و آخر ۱۲۵ و ۱۹۶ و ۲۶۰ در دو مورد و ۳۱۷)

۲ - نجاشی در شرح حال «محمد بن بحر رهنی» گوید: «قال لنا ابوالعباس بن نوح حدثنا محمد بن بحر بسائر کتبه و روایاته». «محمد بن بحر رهنی» در سال ۲۸۶ کربلا را زیارت کرده (کمال الدین ب ۴۱ ص ۴۱۷ ط غفاری) و کشی متوفی اواسط قرن چهارم از وی روایت می کند و طبق تصریح ابن حجر قبل از ۳۳۰ وفات کرده است (لسان المیزان ج ۵ رقم ۲۹۱).

بنابراین «ابن نوح» قبل از سال ۳۳۰ را ادراک کرده است، لیکن با لحاظ اینکه «ابن نوح» در سال ۴۰۸ ظاهراً زنده بوده است - چنانکه خواهد آمد - روایت او از «محمد بن بحر» بدون واسطه مستبعد به نظر می رسد و ظاهراً «فارس بن سلیمان ارجانی» واسطه بین آنهاست و از قلم نجاشی یا ناسخان کتابش سقط شده است، و در قاموس الرجال نیز به سقط واسطه تنبیه داده است.

۳ - نجاشی در شرح خال «صفوان بن مهران جمال» می نویسد: «اخبرنا احمد بن علی بن نوح، قال: حدثنا احمد بن عبدالله بن قضاة، قال: حدثنا ابي عن صفوان بن مهران»، «احمد بن عبدالله» پدر «محمد بن احمد صفوانی» است که در سال ۳۰۷ ابن و جناء نصیبی را ملاقات کرده و قضیه ای راجع به اثبات وکالت «حسین بن روح» از او نقل می کند، و در نتیجه ظاهراً وفات پدر صفوانی در نیمه اول قرن چهارم و به احتمال مضمون در ثلث اول این قرن خواهد بود.

لیکن با فحص زیاد جز در این مورد به روایت «ابن نوح» از پدر صفوانی برخورد نشد، و بعید نیست که «احمد بن عبدالله» تحریف «محمد بن احمد بن عبدالله» باشد و در نتیجه «ابن نوح» از خود صفوانی روایت می کند و نجاشی در فهرست، کتب صفوانی را به واسطه ابن نوح از وی روایت کرده و به وسیله ابن نوح از صفوانی کتب اشخاصی را روایت می کند، و در مصباح المتعجل ص ۴۹۹ صفوانی از پدر خود احمد و پدر از جد خود صفوان روایت کرده است، و ابن

غضایری نیز - برحسب نقل ابن داود - به روایت صفوانی از جد خود به واسطه پدر تصریح کرده، و طبعاً روایت احمد از جد پدر خود «صفوان بن مهران» که از اصحاب امام صادق (ع) بوده مرسل خواهد بود، و در بعضی نسخ غیر معتمده کتاب نجاشی «قال حدثنا ابي» تکرار شده است.

آنچه تا کنون ذکر شد تاریخ تقریبی ولادت «ابن نوح» است که از حدود ۳۳۵ به بعد نیست.

تاریخ وفات ابن نوح

شیخ در فهرست در باره «ابن نوح» می نویسد: «ومات عن قرب الایه کان بالبصرة ولم يتفق لقائى آياه» از بیان علت این که چرا شیخ از «ابن نوح» مانند معاصرانش استماع حدیث نکرده مستفاد می شود که اگر ابن نوح در بغداد - محل اقامت شیخ - می زیسته مانند مفید و غضائری و غیره ملاقات شیخ و سماع حدیث از وی اتفاق می افتاد، پس «ابن نوح» در سال ۴۰۸، سال ورود شیخ به بغداد زنده بود و دوری اقامتگاه وی از شیخ منشأ عدم ملاقات آنها شده است.

و از طرفی کتاب فهرست را شیخ قبل از کتاب رجال تألیف کرده و هر دو بعد از وفات شیخ مفید متوفی ۴۱۳ و در حیات سید مرتضی متوفی ۴۳۶ تألیف شده است. و در نتیجه وفات «ابن نوح» بین ۴۰۸ و ۴۳۶ خواهد بود. و چون ولادت «ابن نوح» از حدود ۳۳۵ به بعد نیست، ظاهراً «ابن نوح» در سال ۴۰۸ اواخر عمر خود را می گذرانده است، و بعید نیست که «ابن نوح» با «حسین بن عبیدالله غضائری» متوفی ۴۱۱ و شیخ مفید قریب الوفات باشد، و کمال معاصرت با آنها از اسانید و کتب رجال معلوم می شود چنانکه بعید نیست شیخ فهرست را کمی بعد از وفات شیخ

مفید تألیف کرده باشد.

واینکه صاحب قاموس الرجال جمله «مات عن قرب» را که در عبارت شیخ طوسی متوفی ۴۶۰ وارد شده، متناسب با وفات «ابن نوح» در سال ۴۵۰ دانسته در صورتی صحیح است که فهرست در ۴۶۰، سال وفات شیخ، تألیف شده باشد نه در حیات سید مرتضی.

خلاصه مطالب گذشته این است که بطور یقین ۳۷۲، سال ولادت سیرافی و ۴۵۰، سال وفات وی نیست و در نتیجه برای اشتباه علامه وجهی که آنرا عادی جلوه دهد بنظر نمی‌رسد.

بنابراین باید ملاحظه کرد که نظریات سه گانه، اشتباه عبارت فهرست نجاشی، الحاق حاشیه به متن، و اشتباه علامه، کدامیک بعیدتر است.

می‌توان گفت: با در نظر گرفتن جهات زیر، احتمال اینکه نجاشی در سال ۴۶۳ زنده و به کتابت اشتغال داشته است بسیار مستبعد و ما اطمینان به عدم آن داریم.

مؤیدات تحریف فهرست نجاشی در باره ابو یعلی

۱ - نجاشی در کتاب فهرست، شیخ طوسی را عنوان کرده و کتابهایی را از شیخ اسم برده ولی چندین کتاب بسیار مشهور مهم شیخ را نام نمی‌برد مانند کتاب اختیارالرجال که از معروف‌ترین کتابهای رجال است و مانند کتاب غیبت که از مشهورترین و با اهمیت‌ترین کتب غیبت است و مانند خلاف که در موضوع خود مهمترین و معروف‌ترین کتب امامیه است و مانند مصباح‌المتهجد که از مشهورترین و مهمترین کتب دعاست و همچنین مختصر مصباح که آن نیز از کتب مشهور شیخ است، اگر چه به شهرت خود مصباح نیست و چون امالی شیخ که از اشهر و اهم کتب امالی است.

و چون شیخ مرجع اعلای امامیه در اعصار مختلف می باشد، و کتب وی در زمان خود شیخ مرجع خواص و عوام بوده خصوصاً در عراق، محل اقامت شیخ ونجاشی، عادتاً بسیار بعید است که نجاشی در رمضان ۴۶۳ حدود سه سال و ۸ ماه بعد از وفات شیخ به کتابت اشتغال داشته ولی از کتاب غیبت که در سال ۴۴۷ تألیف شده و اختیارالرجال که در صفر سال ۴۵۶ شیخ آن را املاء کرده است، بی اطلاع باشد و همچنین امالی که از ربیع الاول ۴۵۵ تا اواخر ۴۵۸ آنرا املاء کرده است.

به خلاف اینکه اگر وفاتش در سال ۴۵۰ واقع شده باشد که بی اطلاعی وی از اختیارالرجال و امالی - که بعد از زمان نجاشی تألیف گشته - و خلاف ومصباح المتجهد و مختصرالمصباح - که ظاهراً و یا احتمالاً بعد از وفات نجاشی تألیف شده - قهری و بی اطلاعی او از کتاب غیبت که سه سال قبل از این تاریخ تألیف شده است غیر مستبعد می باشد، زیرا سال ۴۴۷ و ۴۴۸ از سنین پرحادثه عراق است و نجاشی معلوم نیست در چندسال اخیر عمر، به ملاحظه کبر سن و حوادث سیاسی عراق در صدد کسب اطلاعات در باره کتب بوده و به کتابت اشتغال داشته است یا نه؟، و اگر تألیف غیبت در اواخر سال ۴۴۷ انجام شده باشد، تا جمادی الاولی ۴۵۰ که سال وفات نجاشی دانسته اند، حدود ۲ سال و پنج ماه بیش نیست و بی اطلاعی وی در این مدت به ملاحظه کبر سن و دوری از شیخ به مناسبت حوادث عراق و انتقال شیخ در سال ۴۴۸ به نجف اشرف، امر مستبعدی نیست، به خلاف بی اطلاعی از کتب شیخ در سال ۴۶۳ که مدتش طولانی و در وقتی فرض شده که نجاشی به فعالیت علمی خود ادامه می داده است.

۲ - شیخ که بزرگترین شخصیت امامیه علی الاطلاق است و مرجع تقلید شیعیان بلاد، خصوصاً عراق بوده، و حادثه درگیریهای او با طغرل سلجوقی و هجرت شیخ از بغداد و تأسیس حوزه علمیه نجف اشرف، از حوادث بسیار مهم

تاریخ است، تاریخ وفات وی عادتاً ممکن نیست برنجاشی که از اهل عراق بوده - و علی الفرض قریب به چهارسال بعد از شیخ، وفات ابویعلی را ضبط کرده - مخفی باشد و یا عمداً تاریخ وفات شیخ را ضبط نکرده باشد.

۳ - نجاشی در باره «ابوالفضل شیبانی» متوفی ۳۸۷ می نویسد: «رأیت هذا الشيخ وسمعت منه كثيراً ثم توقفت عن الرواية عنه الا بواسطة بيني و بينه» (فهرست نجاشی ص ۲۸۲)، بنابراین اگر نجاشی تاریخ وفات ابویعلی را در سال ۴۶۳ ضبط کرده باشد در نتیجه ۷۶ سال بعد از وفات کسی که از وی مطالب زیادی سماع کرده، به کتابت اشتغال داشته است، و این امر خود از امور نادره است، اگر این استبعادات هریک به تنهایی اطمینان آور نباشد، بدون تردید اجتماعاً اطمینان بخش است.

در مقابل این امور، محقق معاصر در قاموس الرجال بیانی دارد که قبلاً بدان اشاره شد، و اخیراً نامه ای^۱ به جناب آقای خامنه ای ریاست محترم جمهوری ارسال داشته و در آن نامه در باره وفات نجاشی بحث کرده و مطلبی را از نگارنده نقد نموده که به اساس آن ضرری نمی رساند و چون این نامه مانند غالب آثار معظم له محتوی نکات جالبی است، مقداری از نامه را که به بحث ما مربوط است در اینجا می آوریم.

قسمتی از نامه محقق شوشتری به جناب آقای خامنه ای

مرقوم فرموده اید: وفات نجاشی، صاحب کتاب معروف در سال ۴۵۰ بوده که اینطور آقای مامقانی و آقای طهرانی و دیگران گفته اند، و صاحب

(۱) این نامه راجع به مقاله ای است که آقای خامنه ای در باره چهار کتاب اصلی علم رجال، در یادنامه مرحوم علامه امینی نوشته اند.

قاموس الرجال آنرا درست ندانسته، چون نجاشی در کتاب خود در عنوان «محمد بن الحسن بن حمزة بن ابی یعلی» گفته وفاتش در سنه ۴۶۳ بوده پس نجاشی در این تاریخ زنده بوده ولی آقای شبیر سخن وی را مردود ساخته و گفته: چون نجاشی در کتاب خود وفات شیخ را در سنه ۴۶۰ ذکر نکرده و از کتابهای معروف شیخ مانند مبسوط و تبیان نام نبرده، می توان مطمئن شد که وفات «محمد بن حسن بن حمزة ابو یعلی» - نه «محمد بن الحسن بن حمزة بن ابی یعلی» که نوشته شده - یا اشتباه است یا از خطوط الحاقی است.

عرض می کند: این استدلال خیلی عجیب است، اما آنکه گفته از مبسوط و تبیان شیخ اسم نبرده، نه چنین است، از هر دو اسم برده، حتی بعد از ذکر تبیان گفته فی تفسیر القرآن، رجوع به همین نسخه مطبوعی شود. و اما آنکه گفته وفات شیخ را در کتاب خود ذکر نکرده این چه دلیلی است تولدش را هم ذکر نکرده، هر کتابی موضوعی دارد، کتاب نجاشی مثل فهرست شیخ، فهرستی است برای کتب شیعه، اگر گاهی تولدی یا وفاتی بگوید، تبرعی است. و اما خلط حواشی با متن، بلی نسخه چاپی نجاشی طبع بمبئی، خلط حواشی دارد... ولی این گفته نجاشی در «ابی یعلی» نه غلط مطبوعه است نه الحاق حاشیه است، چون من نسخه نجاشی خطی مصححی و نسخه فهرست خطی مصححی که نوشته بود از روی نسخه خط شیخ نوشته شده بود^۱ و نسخه ترتیب کشی قهبائی که به خط خودش بود، هر سه را از کتابخانه شیخ العراقین که در منزل شیخ احمد شیخ

(۱) به استناد نسخه فهرست در موارد بسیاری از قاموس الرجال به اینکه نسخه اصلی کتاب شیخ چگونه بوده تصریح شده است، ولی در معرفی نسخه، اشتباهی واقع شده و صحیح آن این است که نسخه مزبور با دو واسطه با نسخه ای که خط شیخ در او بوده مقابله شده است، نه با نسخه خط شیخ و نه بدون واسطه، اینجانب نسخه مزبور را دیده و نسخه فهرست خود را با آن مقابله کرده است.

زین العابدین در کربلا بود از او گرفتم ومن نسخه چاپی خود را از روی آن تصحیح کردم... ولی این عنوان ابی یعلی هیچ کم و زیادی ندارد و بی شک وشبهه کلام نجاشی است نه غلط مطبعه دارد نه الحاق حواشی،... دنیا روی برهان می چرخد، خدا که خدا است می فرماید: «فأتوا ببرهانکم ان کنتم صادقین» من که گفته ام نجاشی در سنه ۴۶۳ حیات داشته، دلیل کلام خود نجاشی است، دیگران که گفته اند وفاتش ۴۵۰ بوده دلیلشان چیست؟

بحثهای دیگری در نامه درج شده که چون ارتباطی به بحث نداشت از ذکرش خودداری شد، در باره این نقد مقدمتاً عرض می شود که:

چون اینجانب در وقت تأیید نظریه مشهور در باره تاریخ وفات نجاشی، دسترسی به کتاب نداشتم و به اتکاء حافظه یادداشت‌هایی نوشته بودم - که صرفاً جنبه مقدمه‌ای برای مراجعه داشت - ومنظور نشر نبود، مبسوط و تبیان را در جای خلاف ومصباح، دو کتاب معروف دیگر شیخ از باب سهوالقلم یا خطاء حافظه، ذکر کرده بودم و با تقدیر وتشکر از محقق بزرگوار که این خطاء در مثال را متذکر شده اند گفته می شود که:

این قبیل اشتباه در مثال که با هدف اصلی تماسی ندارد، قابل اغماض است، ناقد معظم، خود آیه کریمه «هاتوا برهانکم» را از باب سهوالقلم یا خطاء حافظه به «فاتوا ببرهانکم» تبدیل کرده و «یاء» آخر «شبییری» را از شهرت اینجانب اسقاط نموده‌اند.

اما اشکال به استدلال به ننوشتن تاریخ وفات شیخ، به اینکه این چه دلیلی است، تولدش را هم ذکر نکرده هر کتاب موضوعی دارد...

عرض می شود این چه قیاسی است که ولادت به وفات مقایسه شود، شخصیات معمولاً در وقت وفات دارای شخصیت می شوند نه در وقت ولادت، و بدین جهت ولادت بسیاری از بزرگان - که تاریخ وفاتشان روشن است - مستور

می باشد.

دور نرویم خود محقق معاصر، شوشتری با مقام والایشان در علم رجال، تاریخ ولادت خودشان را بطور تقریب در حدود ۱۳۲۰ ذکر می کنند (رجوع شود به کیهان فرهنگی سال دوم شماره اول صفحه ۵ در صورتی که معظم له علاوه بر شخصیت علمی، خود از خاندان بزرگ علمی می باشند).

تاریخ ولادت شیخ اگر چه مضبوط است ولی این تاریخ در کتب شیخ که در دست است، وجود ندارد و ما دلیلی نداریم که نجاشی از تاریخ ولادت شیخ با خبر بوده و عمداً در کتاب خود آن را نیاورده است.

کتاب نجاشی اگر چه اساساً فهرست مؤلفات اصحاب ماست، لیکن بحثهای جرح و تعدیل و سایر امور مربوطه به رجال از قبیل تعیین طبقه و راوی و مروی عنه ولو مختصراً مورد نظر وی بوده است، تعیین عصر که برای کشف ارسال و اسناد حدیث و سقط واسطه از ضروریات می باشد از اهداف عالم رجالی است، حتی بعضی علم رجال را علم جرح و تعدیل و تعیین طبقه دانسته اند و بدون شبهه کتاب نجاشی، هم فهرست است، هم کتاب رجال، تاریخ وفات بسیاری از بزرگان در این کتاب ثبت شده، آیا نجاشی با قرعه یا استخاره این موارد را تعیین کرده و موارد دیگر را از روی علم و عمد ترک کرده؟ و آیا در باره تاریخ ولادت که نسبت به وفات در اقلیت قرار دارد عمدی در بین بوده است؟

و اما استدلال به صحت نسخه نجاشی در باره وفات «ابویعلی»، به اینکه نسخه ای که مورد استفاده ایشان قرار گرفته، نسخه خطی مصححی بوده، نه نسخه چاپی و بی شک و شبهه آنچه در باره «ابویعلی» در کتاب نجاشی موجود است بدون کم و زیاد کلام خود نجاشی است، با آنچه در مقدمه قاموس الرجال ص ۴۲ نوشته ظاهراً تنافی دارد، زیرا در مقدمه تصریح می کنند که کتاب نجاشی بطور صحیح بدست ما نرسیده و صحیح آن فقط بدست ابن طاووس و علامه و ابن

داوود رسیده است و موارد اختلاف بین کلام علامه و ابن داوود و نسخ موجود از رجال نجاشی، به مصحح نبودن نسخه‌های موجود در دست ما تصریح می‌کند و نسخه‌ای که در نامه، آنرا مصحح معرفی فرموده و سپس ادعای قطع به صحت آن در باره ابی یعلی می‌کنند، مدتی قبل از چاپ کتاب قاموس الرجال بدست ایشان رسیده، و مقدمه قاموس الرجال در همین ایام به منظور تجدید نظر و تکمیل برای طبع جدید از نظر معظم له گذشته و در قسمتی که مربوط به مصحح نبودن نسخه‌های موجود در دست ما است، تجدید نظری نشده است.

بهرتر این بود که به جای استدلال به نسخه مزبور، به همان دلیلی که در قاموس الرجال در این باره ذکر شده اکتفا می‌شد. در قاموس الرجال به کلام علامه و ابن داوود - که نسخه صحیح کتاب نجاشی پیش آنها بوده - به صحت تاریخ وفات «ابویعلی» استناد جسته، در این کتاب در بسیاری از موارد به این نکته تصریح کرده و به مقدمه کتاب، احاله داده، ولی در مقدمه کتاب دلیلی در باره فهرست نجاشی نیاورده‌اند، و برای ما روشن نیست نسخه‌ای که به دست علامه حلی متوفی ۷۲۶ و معاصرش ابن داوود رسیده روی چه دلیل مصحح و نسخه‌هائی که بعد از آن تاریخ به دست اشخاص رسیده غیر مصحح می‌باشد، نسخه‌ای از کتاب نجاشی به خط ابن ادریس متوفی ۵۹۸ با حواشی استاد ابن داوود، سید عبدالکریم بن طاووس متوفی ۶۹۳ (سال تألیف خلاصه علامه) در نجف اشرف در خزانه امیرالمؤمنین (ع) بوده و در اواخر قرن ده و اوائل قرن یازده نسخه‌هائی از آن برداشته‌اند، بعضی از آن نسخ اکنون در اختیار ما است و از نسخه «غروی» ملاً عنایت‌الله قهپائی (زنده در ۱۰۲۱) در حاشیه مجمع الرجال ج ۴ ص ۱۱۹ نقل کرده است، نسخه قریب به عصر مؤلف در اختیار علامه محدث نوری متوفی ۱۳۲۰ بوده و همچنین در معجم الرجال از نسخه قریب به عصر مؤلف که با یک واسطه با نسخه مؤلف مقابله شده نام می‌برد و از نسخه مزبور در موارد

مختلف بلاواسطه نقل می کند.

از طرفی علامه در کتاب «ایضاح الاشتباه» در بسیاری از موارد از آنچه در خلاصه، به استناد فهرست نجاشی ثبت کرده است، عدول کرده، و در قاموس الرجال ضبط ایضاح را مقدم بر ضبط خلاصه و کاشف از نسخه خود نجاشی دانسته و در موارد غلطی ضبط، منشأ خطا را سهو خود نجاشی می داند، بنابراین ما نمی توانیم بالاتر از خود علامه نقل خلاصه را دلیل قطعی بر نسخه اصلی کتاب نجاشی بدانیم و بگوئیم این عنوان «ابی یعلی» هیچ کم و زیادی ندارد و بی شک و شبهه کلام نجاشی است.

اما در باره قسمت اخیر نامه: «من که گفته ام نجاشی در سنه ۴۶۳ حیات داشته دلیم کلام خود نجاشی است دیگران که گفته اند وفاتش ۴۵۰ بوده دلیلشان چیست».

گفته می شود: اثبات اینکه ابویعلی در ۴۶۳ زنده بوده به چهارمقدمه نیازمند است که هر یک از آنها ذاتاً ظنی است.

۱ - وفات «ابویعلی» را خود نجاشی ضبط کرده و تاریخ مزبور از خطوط الحاقی نیست.

۲ - ناسخان، کلمه «اربعین» را سهواً به «ستین» تبدیل نکرده اند.

۳ - در اثر سهو کتاب، «ست و ثلاثین» به «ثلاث وستین» تبدیل نشده است.

۴ - برای نجاشی در ضبط تاریخ، سهوی رخ نداده مثلاً «ست و ثلاثین» را

خود نجاشی از باب سهو قلم به «ثلاث وستین» تبدیل نکرده است.

کتبی که مورد مراجعه دانشمندان قرار می گیرد و نسخه های آن فراوان است به نسبت کثرت مراجع و اهتمام به آن طبعاً به حواشی که در کنار خطوط نوشته می شود مقرون می گردد، تا آنجا که بسیاری از نسخه های اصلی از اقتران

به حواشی دیگران مصون نمانده است، حتی بسیار دیده شده که بعضی از مطالعه کنندگان - ولایتاً یا به استناد قاعده احسان (ما علی المحسنین من سبیل) - به خود اجازه داده‌اند که به نسخه اصلی مؤلف در حال حیات وی بدون استجازه، حاشیه بزنند.

و خلاصه آنکه بسیاری از کتب، ابتداء بحواشی غیر مؤلف مقرون بوده، سپس ناسخان حاشیه را به خیال اینکه از متن ساقط شده است داخل متن کرده‌اند، اشتباه متن به حاشیه به خصوص در مواردی که خط حاشیه و متن بهم شبیه باشد، کاملاً عادی است.

بنابراین شاید کتابی پیدا نشود که با کثرت مراجعین، نسخه‌های آن از این خلط مصون باشد، حتی نسخه‌های معتمد آن، در کتاب کافی و رجال شیخ وفهرست ابن ندیم و غیره بطور فراوان از این خطوط یافت می‌شود، پس خلط حاشیه به متن از غرائب تحریفات نیست.

و از طرفی خطوط دانشمندان در بسیاری از موارد مشتبه و خواندن صحیح آن بسیار مشکل می‌باشد بطوریکه احتمال خطاء در خواندن، معمولی خواهد بود، در خطوط پیشینیان، وصل حروف منفصل در کتابت شیوع دارد و کلمه «اربعین» بعد از وصل «الف» و «راء» به «باء» در بسیاری از خطوط ناخوانای قدیمی به «ستین» متشبه می‌شود، و این امر برای کسی که با خطوط سابقین سروکار دارد، کاملاً روشن است.

و اما تبدیل «ست و ثلثین» به «ثلاث و ستین» نیز از تحریفات غریبه نیست، اگر چه بقدر تحریف رقیمی این دو کلمه نیست و ما نمی‌توانیم بطور جزم ادعا کنیم که نسخه‌ای که در اختیار علامه و ابن داوود قرار داشته از این تحریفات سه گانه مصون بوده است.

اما سهو نجاشی، اگر ما، مانند علامه مامقانی (قده) اشتباه نجاشی را

معدوم و یا منحصر به یکی دو مورد بدانیم مقدمه چهارم قطعی و یا در حکم قطعی خواهد بود، ولی طبق آنچه با مراجعه دقیق به فهرست نجاشی ظاهر می شود، اشتباهات نجاشی در این کتاب کم نیست. محقق شوشتری به مقداری از این اشتباهات پی برده و بطور پراکنده آنها را در قاموس الرجال ذکر کرده و مقداری از آنچه را که یادآور شده، در مقدمه جمع آوری کرده اند، عین عبارت مقدمه کتاب ص ۱۳۹ چنین است: «وقول المصنف كثيراً في كتابه لم نقف على خطأ من (جش) فنبتنا في تعليقاتنا هذه على كثرتها مع شواهد ذكرتها، وها اذكرها اجمالاً مع عدم الاستقصاء».

سپس در یک صفحه ونیم قسمتی از خطاهای نجاشی را فهرست کرده و با توجه بر اینکه آنچه در مقدمه بیان شده، جزئی از اشتباهات تذکر داده شده در کتاب است، و اشتباهات متذکر شده در اصل کتاب جزئی است از اشتباهات نجاشی، پس خطاهای نجاشی رقم زیادی را تشکیل می دهد. بنابراین نجاشی در علم رجال در حکم معصوم و یا قریب به عصمت نیست و از سهو و خطائی که بطور متعارف برای دیگران اتفاق می افتد مصونیت ندارد، خصوصاً تبدیل «ست و ثلثین» به «ثلاث وستین» از بابت سهو القلم که نظیرش زیاد اتفاق می افتد و مانند کلام علامه حلی در باره تاریخ ولادت و وفات نجاشی نیست که برای اشتباه بودن آن وجه معقول و متعارفی بنظر نمی رسد.

و بطور خلاصه چون مقدمات چهارگانه مبتنی است به استبعاد تحریفات مذکور، و تحریف به هیچیک از چهار نحوی که بیان شد، از تحریفات غریبه نیست، دلیل اثبات وفات «ابو یعلی» و کتابت نجاشی در سال ۴۶۳ در حد دلیل انکار آن نیست.

علاوه، تعدد استبعادات در جانب نفی موجب مزید ظن به مدعی، و تعدد مقدمات قضیه در جانب اثبات باعث تضعیف ظن خواهد شد، زیرا اموری که

برای انکار ذکر شد، هریک اداله ظنیه مطلب است، یعنی طبعاً عدم کتابت نجاشی را در سال ۴۶۳ مکنون می سازد، و مقتضیات ظن هر مقدار زیاد باشد به نسبت کثرتش سبب افزایش ظن و گاهی باعث یقین خواهد شد، به شرط اینکه در اقتضاء بهم مرتبط نباشند، ولی مقدمات ظنیه که برای اثبات ترتیب داده شد چون هریک مقتضی ظن به مقدمه است نه نتیجه، ظن به مطلوب به نسبت کثرت مقدمات ضعیف خواهد شد.

مثلاً اگر برای استدلال به نفی، فرض کنیم که صحت قضیه ای مستلزم سه امر است که هریک به تنهایی، به یک پنجم احتمال واقع می باشد، احتمال تحقق هر سه در صورتی که رابطه ای بین آنها نباشد $\frac{1}{5}$ و در نتیجه قضیه به نسبت $\frac{1}{125}$ ، احتمال درست و به نسبت $\frac{124}{125}$ ، احتمال نادرست خواهد بود، و در مقابل اگر مقدمات اثبات مطلوب را سه امر فرض کنیم که هریک به $\frac{64}{125}$ احتمال واقع باشد، احتمال تحقق هر سه مقدمه و صحت نتیجه $\frac{64}{125} = \frac{4}{5}$ خواهد بود.

بنابراین دلیل اثبات که ذاتاً مفید ظن قریب به شک است با دلیل انکار که ذاتاً مفید ظن قریب به یقین است صلاحیت معارضه را ندارد.

از مجموع آنچه تا کنون ذکر شد نظریه محقق معاصر، بعید بنظر می رسد و اما درباره دو نظر دیگر گفته می شود. «ابو یعلی جعفری» که در دوره درخشان علمی با بودن شخصیتی مانند سید مرتضی، منصب جانشینی علمی مفید را پیدا کرده، اگر چه بقاء وی تا پنجاه سال بعد از مفید ابتداء بعید به نظر می رسد، لکن با تصریح جماعتی از بزرگان اهل سنت به تاریخ وفاتش و نقل ابن طاووس از خط وی در سال ۴۶۳، این امر قریب خواهد شد، مگر اینکه احتمال دهیم در جمله فرحة الغری «قرات بخط ابی یعلی الجعفری صهرالمفید والجالس موضعه فی ۴۶۳» کلمه «والمتوفی» بعد کلمه «موضعه» سقط شده باشد، و منشأ اصلی این کلام و کلمات علماء عامه همان نسخه محرف نجاشی باشد.

ولی در عین حال احتمال اینکه تاریخ، خط الحاقی باشد بر احتمال تخطئه تمام علماء شیعه و سنی در ضبط تاریخ و وقوع سقط در کلام ابن طاووس ترجیح دارد و تا دلیل محکمی برخلاف پیدا نشود، تاریخ وفات ابو یعلی را در سال ۴۶۳ صحیح می دانیم و جانشینی شیخ مفید که درباره ابو یعلی گفته شده به معنی مرجعیت تقلید نیست، بلکه تدریس در جای مفید است که به ملاحظه اینکه «ابو یعلی» وقت وفات مفید، جوانی فاضل و داماد وی بوده در جای شیخ مفید تدریس می کرده است. و بدون تردید «ابو یعلی» در حد سید مرتضی نبوده و در مرتبه اساتید شیخ طوسی قرار نداشته، بلکه ظاهراً در حدی نبوده که شیخ طوسی در فهرست و رجال به ترجمه وی پردازد، بنابراین بقاء او تا پنجاه سال بعد از مفید ذاتاً امر مستبعدی نیست.

و خلاصه بحث اینکه تاریخ (۳۷۲ - ۴۵۰) تا دلیل مقتضی برخلاف یافت نشود تاریخ ولادت و وفات نجاشی است، و تاریخ ۴۶۳ درباره وفات «ابو یعلی» اگر چه ظاهراً درست است ولی تاریخ را نجاشی ضبط نکرده و از خطوط الحاقی است و شاید با پیدا شدن قسمتی از ذیل «ابن النجار» که حاوی شرح حال نجاشی و ابو یعلی است، مبحث کاملاً روشن شود.^۱



(۱) ترجمه «علی» پسر نجاشی در ذیل «ابن النجار» موجود می باشد و در آنجا اشاره کرده که قبلاً شرح حال خود نجاشی در کتاب ذکر شده است.

ناسیونالیسم یا ملی‌گرائی

(۱)

جعفر سبحانی

تاریخ پیدایش ناسیونالیسم در فرانسه - علت پیدایش این تر سیاسی - سیر نزولی این مکتب در جهان غرب - اتحادیه‌هائی بر اساس وحدت منافع و مکتب - سیر تاریخی ناسیونالیسم در کشورهای اسلامی - پیشتازان ناسیونالیسم در جهان عرب - پایه‌گذاران پان عربیسم همگی غیر مسلمانانند - این جریان را نمی‌توان یک حادثه اتفاقی اندیشید - سیاستهای اموی و عباسی به ملی‌گرائی در میان اقوام اسلامی دامن می‌زد - رسالت جهانی اسلام - دلایل جهانی بودن اسلام.

نظریه تشکیل یک دولت بزرگ جهانی را پیش‌بینی می‌کنند، دولتی که کلیه ملل سطح کره زمین را در پوشش خود قرار دهد بی‌آنکه به شخصیت و یا استقلال داخلی ملتی لطمه‌ای وارد سازد.

و به دیگر سخن ناسیونالیسم از واژه ناسیون به معنای ملت است و امروز مفهوم ملی‌گرائی متعصب خصم سایر ملل را می‌رساند.^۱

(۱) فرهنگ سیاسی دکتر بهروز شکبیا ص ۳۵۷.

ناسیونالیسم عبارت است از: اعتقاد به اعتلای یک ملت و تفوق آن نسبت به ملل دیگر و این که معتقدات و ارزشهای آن ملت بالاتر و والاتر از معتقدات و ارزشهای ملل دیگر است.

انترناسیونالیسم عبارت است از اینکه: حد اعلای همکاری امکان‌پذیر بین ملت‌های جهان، تضمین‌کننده خیر و سعادت بشر بوده و باعث تأمین و تثبیت صلح عمومی جهان است و معتقدین این



تاریخ پیدایش ناسیونالیسم:

در باره آغاز ظهور و نمو ناسیونالیسم در اروپا گفته اند: در اواخر قرن ۱۶ در کشور فرانسه وضع بحرانی خاصی پدید آمده بود گروهی از متفکران که غالباً (کاتولیک مذهب) بودند و سنن مذهبی برای آنان در درجه دوم اهمیت قرار داشت، خود را ناسیونالیسم یعنی طرفدار وحدت ملی معرفی کردند. زیرا وضع سیاسی کشور خود را با مشکل‌ترین حقیقت سیاسی مواجه دیدند و آن حقیقت عبارت از این بود که (جلوگیری از تفکیک و تجزیه مسیحیت به فرقه‌های مختلف، امری غیرممکن بود و هیچ فرقه‌ای هم قادر نبود که فرقه دیگر را از طریق تبلیغ یا با فشار و زور، وادار به ترک عقائد خود و تبعیت از فرقه دیگر نماید)، خط‌مشی سیاسی این فرقه آن بود که اکنون که وحدت مذهب در هم شکسته و موجد اختلاف بزرگ و خصومت‌های شدید و کشمکش‌های خونین گردیده است، لااقل تحت عنوان ملیت فرانسه جمعیتی را به هم پیوسته، قدرتی را تشکیل دهند که جانشین قدرت مذهبی سابق گردد و از بقایای ابزار در هم شکسته مذهب، بنای جدیدی به نام ملت و ملیت

ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی

ایجاد کنند.

این است اصل و مبدأ و ریشه و سبب ظهور ناسیونالیسم در اواخر قرن شانزده و آغاز قرن هفده و گرنه قبل از آن تاریخ، حسن ملیت به مفهومی که بعداً خواهیم گفت، وجود نداشت.^۱



سیر نزولی ناسیونالیسم:

ناسیونالیسم به این معنی، همان‌طور که گفتیم از محصولات قرن جدید است که در اواخر قرن ۱۶ میلادی، بذران در کشور فرانسه کاشته شد و در قرن ۱۷ رشد و نمو کرده و در قرن ۱۸ در اروپا به اوج خود رسید ولی از آغاز قرن بیستم به خصوص پس از جنگ اول و دوم جهانی پایه‌های آن در اروپا سست گردید، و از شدت آن به خاطر پی آمدهای ناگوار کاسته شد، و وجود انجمن ملل متفق، و شعب و سازمانهای وسیع آن و وجود اتحادیه‌های منطقه‌ای مانند اتحادیه ملل آمریکای جنوبی، اتحادیه جنوب خاوری آسیا، اتحادیه اتلانتیک شمالی، و اخیراً کشورهای خاورمیانه، و کمایل ملل

(۲) تاریخ فلسفه سیاسی ج ۲ ص ۵۱۰ و ۱۱۱ دکتر بهاء‌الدین پاسارگاد.

کوچک به متابعت از ملل و کشورهای متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی برای حفظ و دفاع از خود در برابر قدرتهای بزرگ، به تشکیل واحدهائی بزرگتر از دولتهای ملی خود، بزرگترین دلیل آشکار بر ضعف و سیرنزولی ناسیونالیسم در قرن بیستم است.^۳

ولذا آنچه که امروز بر ملتها حکومت می کند و آنها را دورهم گرد می آورد عقیده است، و جنگ از زمان گذشته جنگ عقیده بوده و دوران ناسیونالیسم سپری شده است و نبرد سیاسی در عصری که ما در آن زندگی می کنیم، هرگز بر پایه ملتها استوار نمی گردد.

فی المثل کمونیسم، ناسیونالیسم نیست، بلکه ملتهای گوناگونی از نژادهای گوناگون از اروپای شرقی تا بعضی از دور-افتاده ترین ممالک جنوب آسیا به کمونیسم ایمان آورده، و مسکورا قبله آمال خود دانسته و لنین و استالین و امثال آنان را پیشوای خود قرار داده اند.

پس کمونیسم امروز به صورت عقیده درآمده است که عده ای به آن ایمان آورده و از آن دفاع می کنند.

و همین طور مسأله سرمایه داری (کاپیتالیسم) را نمی توان ناسیونالیسم نامید زیرا آن هم به صورت عقیده درآمده و توانسته دو ملت مخالف از اروپا و آسیا

حتی دول آفریقا را که به تازگی به استقلال رسیده اند، به هم پیوند دهد.

از اینجاست که نویسندگان مکتب های سیاسی پیش بینی می کنند با این راهی که ملل جهان در پیش گرفته اند به طرف (انترناسیونالیسم) پیش می روند اعم از آنکه جنگ جهانی دیگر در دنیا بروز کند یا نکنند و خواهی نخواهی به طرف هدف ایده آلی یعنی تشکیل حکومت واحد جهانی گام برمی دارند.^۴

با اینکه (ناسیونالیسم) و ملی گرایی و نژادپرستی در کشورهای اروپائی و کشورهای باختری در حال سقوط و نزول است و آن را معمولا زخمی در بدن بشریت می دانند.^۵ ولی جای بسی تعجب است که در کشورهای آسیائی به خصوص کشورهای اسلامی به آن دامن می زنند.



سیر تاریخی ناسیونالیسم در کشورهای اسلامی:

سبب ظهور ناسیونالیسم چیست؟ و آیا مؤسین آن در اصل، حسن نیت داشتند و

(۳) فرهنگ سیاسی دکتر بهاء الدین پاسارگاد.

(۴) فرهنگ سیاسی دکتر بهروز شکبیا ص ۳۵۹.

(۵) نژادپرستی و فرهنگ، ترجمه منوچهر

هزارخانی، ص ۵۵.

آن را در شرایط خاصی برای کشور خودشان (فرانسه) مفید تشخیص داده اند، فعلاً محل بحث نیست ولی اگر سیر تاریخی این سیاست شوم را در کشورهای اسلامی مورد دقت قرار دهیم می بینیم این سیاستی که معروض توجه مسلمانان گشته و مورد تقلید کورکورانه آنان قرار گرفته است، مهمترین و خطرناکترین عاملی بوده است که وحدت و اتحاد و در نتیجه تمدن و شکوه و عظمت ما را به باد داده است.

در تعریف ناسیونالیسم گفته اند: ناسیونالیسم عبارت است از اعتقاد به اعتلای یک ملت و تفوق آن نسبت به تمام ملل دیگر و اینکه ارزشهای آن ملت بالاتر و والاتر از معتقدات و ارزشهای ملل دیگر است.

ناسیونالیسم به این معنی از محصولات قرون جدید است و در قرون سابق ناسیونالیسم به مفهوم امروز وجود نداشته است.

بنابر این ناسیونالیسم در اصل ترکیبی است از حق و باطل، نقاط ضعفی دارد و نقاط قوتی، هم سازنده است و هم ویرانگر از اینجا است که بعضی ها آن را به منفی و مثبت تقسیم کرده اند، ولی با توجه به سابقه این مرام و مسلک در کشورهای اسلامی، جنبه منفی و ویرانگری آن بیش از نقاط قوت آن است و به همین جهت

ناسیونالیسم یا ملی گرایی

استعمارگران غرب در پرورش آن در میان ملت‌های اسلامی می کوشند و می خواهند بدین وسیله وحدت اسلامی را که دایره وسعت آن شامل یک میلیارد مسلمان است، از بین ببرند و سنگ تفرقه و نفاق میان مسلمانان انداخته و ملت‌های مختلف مسلمان را به بهانه‌های واهی به جان هم اندازند تا آنجا که به جای اخوت اسلامی و وحدت دینی و مذهبی به ملیت‌های گوناگون تکیه کرده و از هم فاصله بگیرند.

جای بسی تأسف است که با تأیید و تحریک استعمارگران در هر کشوری جمعیتی به وجود آمده اند که توده‌ها را به سوی ناسیونالیسم دعوت می کنند و خود را برای مبارزه با اسلام و همچنین برای مبارزه با دعوت اسلامی در هر مکانی که باشند آماده کرده اند.

اینک برای آشنائی با تفکر ناسیونالیست‌هایی که در کشورهای اسلامی پرورش یافته اند، جمله‌هایی را از کتاب‌های آنان در اینجا می آوریم:

نویسنده ناسیونالیست عربی علی ناصرالدین چنین می نویسد:

«مسأله عربیت هرگز نزدیک عرب آزاد، خردمند، شریف، نیک سرشت، چیزی جز مسأله ایمان به میهن نیست و ایمان به خاطر میهن مانند ایمان به خدا و

برای خدا است»^۶.

سپس همین نویسنده ناسیونالیست در باره اسلام و مسأله عرب و هدفهای آن، می نویسد:

«عربیت با هرگونه تعصبی جز تعصب ناسیونالیستی و قومی می جنگد، و دین را هم از سیاست جدا می سازد و روحانیون را از اینکه در سیاست مداخله کنند، منع می نماید و هر فرد عرب را می انگیزد که پایبند به دو نوع تعصب بوده باشد یکی ملیت و دیگری حق»^۷

و در جای دیگر کتابش می نویسد:

«عربیت نزد ما ناسیونالیستهای عرب، اعم از مسلمان و مسیحی، دین ما است. چه آنکه عربیت بیش از اسلام و مسیحیت و همچنین قبل از بهترین ادیان آسمانی (در زمینه های اخلاق و معاملات و فضائل و نیکی ها) در این دنیا پیدا شده است»^۸.

آری ناسیونالیسم عربی در نظر غالب رهبران و پیروانش یک دیانت و عقیده مستقلی، مانند دیانت‌های دیگر و بلکه بهتر از آنها می باشد چنان که یک نویسنده ناسیونالیست عربی دیگر می نویسد:

«... و از معانی عربیت یکی هم وحدت عربهای سرزمین عربستان است، وحدت عربی باید در قلب افراد جای گیرد، در جایی که پایگاه وحدت

خدائی، توحید است»^۹.

نویسنده معروف مصری «محمود تیمور» در مقاله‌ای تحت عنوان «نژاد ناسیونالیسم عربی» می نویسد:

اگر برای هر زمانی رسالت مقدسی را در نظر بگیریم، در عصر ما نیز ناسیونالیسم عربی رسالت جامعه عربی ما است و مأموریتی که از این رسالت منظور شده، جمع کردن نیرو و تشکیل دادن جبهه واحد بوده و با نیروی انسانی و از راه عظمت دادن به اجتماع عربی، آزادانه در کسب و زندگی کوشیدن است و این معنی بر همه اعراب واجب است که: «همه باید از حواریون صادق این رسالت بوده و با قلم‌هایشان آن را پاکیزه گردانند و روح خود را با چنین رسالتی دمساز کرده و وسائل پیشرفت و ثمر بخشی آن را فراهم سازند»^{۱۰}.

دانشمند معروف اسلامی سید ابوالحسن ندوی در کتاب خود «عرب و اسلام» از نویسنده ناسیونالیست عربی «عمروفاخوری» نقل کرده که وی در

(۶) قضیه العرب، چاپ سوم، ص ۹.

(۷) همان کتاب، ص ۲۵.

(۸) همان کتاب، ص ۲۸.

(۹) مجلة العربی، شماره ۱۹۵۹.

(۱۰) مجلة العالم العربی، شماره ۱۷۱.

کتاب عرب چگونه نهضت می کند می نویسد: «عرب قادر به نهضتی نخواهد بود مگر اینکه عربیت را دیانت خود قرار داده و به آن آنچنان تمسک جوید که: مسلمانان به قرآن و مسیحیان و کاتولیک ها به انجیل و پروتستان ها به تعلیمات اصلاحی «لوتر» و فرانسوی ها به اصول و مکتب «روسو» تمسک جسته و نسبت به آن تعصب می ورزند مانند: صلیبی ها که پایبند تعصب (پطر) می باشند»^{۱۱}.

مبلغان ناسیونالیست عربی، مانند حزب نازی آلمان، نژاد خود را برترین و والاترین نژادهای دانند و در سرود مشهور آنان آمده است: «حسینا اتنا عرب، کافی است که ما عرب هستیم» و در نظر آنها عرب به خاطر اینکه عرب است برترین توده ها و عالی ترین نژادها است. همان طوری که نازیها فریاد می کشیدند که: «آلمانی، مافوق همه نژادهاست».

استعمار با القاء این نوع طرز تفکر، حتی میان خود عربها نیز اختلاف انداخته و آنان را به دستجات و احزاب گوناگون تقسیم نموده و آتش نفاق را در میانشان شعله ور ساخته است، شگفت انگیز این است که اغلب رهبران و سران احزاب عقیده ای در کشورهای اسلامی غیرمسلمانند.

آیا این مسأله به طور اتفاقی پدید آمده که اغلب رهبران این اندیشه ها غیرمسلمان هستند و مسلمانان را به طرز تفکر خود می خوانند؟

در سرزمین های پر عظمت اسلام و محل خلافت عظیم خلفای اسلامی، میشل عفلق رهبر حزب بعث عربی سوسیالیستی و آنتوان سعادت پرچمدار حزب ناسیونالیستهای سوریه و جورج حبش رئیس ناسیونالیسم عرب و فلسطین، زریق رهبر دسته دیگری از ناسیونالیستهای عربی می باشند در حالی که تمام این افراد غیر مسلمان هستند، جوانان مسلمان را به سوی خود فرا می خوانند.

آیا می توان گفت همه اینها تصادفی است؟ آیا تصادف همه اینها را جمع کرده و از آنها رهبران فکری و روحی برای جوانان بی گناه اسلام ساخته است؟ استعمار، ناسیونالیسم را در میان ملت های مسلمان دیگر نیز انتشار داد، وقتی

(۱۱) محمد محمود صواف، نقشه های استعمار در راه مبارزه با اسلام، ص ۶۱، ترجمه فارسی.

که این سیاست شوم در میان ترکهای عثمانی به مرحله اجراء درآمد خلافت عظیم اسلامی که به دست ترکها اداره می شد از هم پاشید زیرا ملت‌های دیگر نیز به فکر استقلال افتاده، وسیر خود را به سوی ملیت خود آغاز کردند، این بود که شعله‌های اختلاف میان مسلمانان زبانه کشید، استعمار نیز به این آتش دامن زد و در همین هنگام بود که طرز فکر ملیت عربی بیدار شده و دعوت خود را به سوی ناسیونالیسم عربی شروع کرد، در نتیجه کشورهای عربی از تحت حکومت خلافت عثمانی بیرون رفته و حکومت مستقل عربی تشکیل دادند و از دولت واحدی دهها دولت به ظاهر مستقل ولی ضعیف به وجود آوردند که سرنوشته این دولت‌ها را استعمار تعیین می کرد، بدین ترتیب سرزمین وسیع مسلمانان میدان تاخت و تاز سیاست‌های استعماری گردید و وحدت و اتحاد مسلمانان از هم پاشیده، و به هزاران نکبت و بدبختی گرفتار شدند کما اینکه الآن هم ادامه دارد.

هم‌زمان با کشورهای دیگر، استعمار تخم این مرام ناستوده را در بین ایرانیان نیز کاشته و نسلهائی را تربیت کردند که از نظر احساسات ملی و قومی، اسلام را بیگانه و اجنبی می دانند، اینها رسوبات و خرافات دوران آتش پرستی را زنده کرده

روح تازه بر کالبد پوسیده آنها دمیده و می گویند: باید لغات تازی از زبان فارسی جدا شود و ایرانی‌ها در اصطلاحات روزمره خود نباید واژه عربی استعمال کنند و به کار بردن لغات عربی را یا یک نوع ارتجاع و کهنه پرستی می دانند. اینان خود را از نژاد آریا می پندارند و به عرب دشنام می دهند زیرا معتقدند که عرب از نژادی پست تر می باشد و تنها رسالت تاریخی اش، آلوده کردن خون پاک آریاهاست!!.

به عقیده ناسیونالیست‌های افراطی، پستی و رذالت به خون عرب آمیخته است روی این طرز تفکر غلط کتابهای زیادی نوشته اند که در کینه توزی و بدخواهی به دشمن موهوم خویش، هیچ گونه انصاف و مرزی را نمی شناسد.^{۱۲}



ناسیونالیسم یک فکر ارتجاعی:

اگرچه نویسندگان مکتب‌های سیاسی ناسیونالیسم را یک فرآورده غربی و از محصولات قرون جدید می دانند ولی

(۱۲) مدعیان مهدویت احمد سروش، ص ۲۴، بابک خرم دین سعید نفیسی، ص ۷، مازیار، مجتبی مینوی، صادق هدایت انتشارات امیرکبیر، ص ۱۰، دو قرن سکوت، دکتر زرین کوب.

تاریخ اسلام نشان می دهد که این فکر ارتجاعی و انحرافی در میان عرب جاهلی سابقه داشته و بنی امیه بعد از اسلام، عصبیت عربی را فراموش نکرده و حکومت خود را بر اصل سیادت عرب بنا نهاده بودند. حکومت بنی امیه یک دولت عربی فامیلی محض بود و سیاست آنها مبتنی بر سیادت عرب و تحقیر و کوچک شماری ملل تابعه بود و مطابق این سیاست، عرب را در تمام شوئون بر «عجم» ترجیح می دادند.

همین سیاست تبعیض نژادی اعراب، باعث شد اقوام مختلفی که اسلام را پذیرفته بودند ناگزیر، همبستگی ها و تعلق های قومی، نژادی، فرهنگی و محلی خود را حفظ نمایند، این همبستگی های ابتدائی به زودی با قطع نظر از نهضت های تساوی جوئی و پیکار با تبعیض نژادی، و شاخه های افراطی آن که صورت نهضت عجم به خود گرفت، موجب جنگهای اجتناب ناپذیری شد.

آری سیاست های ضد و تقیض بنی امیه و بنی عباس، در میان مسلمانان واکنش و عکس العمل افراطی پدید آورد، ملت ها بر علیه یکدیگر تحریک شدند و سعی کردند در محیط اسلامی مشخصات قومی و ملی خود را حفظ نمایند و چه بسا با جعل احادیثی به آنها رنگ اسلامی

ناسیونالیسم یا ملی گرایی

زدند. ۱۳

با احیای خصایص قومی و ملی، در میان مسلمانان، قدرت جهانی اسلام از درون متلاشی شد و با زنده شدن حس نژادپرستی و ناسیونالیسم که با ظهور اسلام مرده بود ناگهان خلافت وسیع اسلامی به چندین قطعه کوچک تجزیه شد.



رسالت جهانی اسلام:

قرآن، منبع احکام و بزرگترین سند اسلام است که از هر طرف آن بانک جهانی بودن اسلام بلند است و این نص صریح قرآن است که اسلام یک رسالت عمومی و جهانی است و اختصاص به یک قوم و ملت ندارد و برنامه زندگی بشر است و هدف آن اصلاح مجتمع انسانی است. این مطلب از قرآن مجید به چند وجه استفاده می شود:

الف: در قرآن آیاتی است که تصریح می کنند که رسالت پیامبر اسلام جهانی

(۱۳) مثلاً نوروژ که اسم یک عید ایرانی است بعضی ها می خواهند با اسلامی کردن آن، ملیت و مذهب را با هم هماهنگ سازند، با مراجعه به روایاتی که در باره نوروژ نقل شده و همچنین احادیثی که در مدح و ذم ملتها وارد شده است معلوم می شود که غالباً جعلی و از این طرز تفکر ناشی شده است.

است و خداوند او را برای هدایت تمام مردم جهان فرستاده است اینک چند نمونه از این آیات:

۱ - «قل يا ايها الناس اني رسول الله اليكم جميعا»^{۱۴}.
بگو ای مردم من فرستاده خدايم به سوی همه شما.

۲ - «وما ارسلناك الا رحمة للعالمين»^{۱۵}.

ترا نفرستاديم مگر برای اینکه بر جهانیان رحمتی باشی.

۳ - «تبارك الذي نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيرا»^{۱۶}.

که قرآن را بر بنده خود نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.

۴ - «واوحى الی هذا القرآن لآ نذركم به ومن بلغ»^{۱۷}.

این قرآنی که وحی آسمانی است و بر من نازل شده تا به وسیله آن، شما و هر که را که به او برسد بیم بدهم.

ب - بیشتر خطابیات قرآن با الفاظ عمومی است و این خود دلیل قاطع و واضحی است که رسالت قرآن عمومی و همگانی است.

۱ - «يا ايها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم والذين من قبلكم لعلكم تتقون»^{۱۸}.

ای مردم پروردگارتان را پرستید، آن پروردگاری که خلق کرد شما و کسانی را

که پیش از شما بودند تا از پرهیزکاران باشید.

۲ - «يا ايها الناس قد جاءكم الرسول بالحق من ربكم فآمنوا خيرا لکم»^{۱۹}.

ای مردم برای شما پیامبری از جانب پروردگارتان آمد پس ایمان بیاورید که برای شما بهتر است.

۳ - «يا ايها الناس اتقوا ربكم ان زلزلة الساعة شئ عظيم»^{۲۰}.

ای مردم از خدایتان بترسید، بی شک قیامت چیز بسیار هولناکی است.

۴ - «يا ايها الناس ان كنتم في ريب من البعث فانا خلقناكم من تراب»^{۲۱}.

ای مردم اگر از زندگی بعد از مرگ در شك و تردید هستید ما شما را از خاک آفریده ایم.

۵ - «يا ايها الناس اذكروا نعمت الله عليكم هل من خالق غير الله يرزقكم من السماء والارض»^{۲۲}.

(۱۴) سوره اعراف، ۱۵۷.

(۱۵) انبياء، ۱۰۷.

(۱۶) فرقان، ۱.

(۱۷) انعام، ۱۹.

(۱۸) بقره، ۲۱.

(۱۹) نساء، ۱۷۰.

(۲۰) حج، ۱.

(۲۱) حج، ۵.

(۲۲) فاطر، ۳.

ای مردم، نعمتی را که خداوند به شما داده است یاد کنید، آیا هیچ آفریننده‌ای جز خدا به شما از زمین و آسمان روزی می‌دهد؟

ت - احکام و قوانین اسلام عنوان عام دارند و عاری از خصوصیت می‌باشند مثلاً قرآن درباره کسانی که اشاعه فحشاء می‌کنند می‌فرماید:

۱ - «ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم»^{۲۳}.

کسانی که دوست دارند که در میان اهل ایمان کار منکری را اشاعه و شهرت دهند آنها را در دنیا و آخرت عذابی دردناک است.

و درباره کسانی که نسبت بدی به کسی بدهند، حد مقرر شده است.

۲ - «والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة»^{۲۴}.

آنان که به زنان پاک دامن نسبت زنا بدهند و چهار شاهد بر دعوی خود نیاورند آنان را به هشتاد تازیانه کیفر دهید.

و در قانون اسلام برای زناکار حدی معین شده است:

۳ - الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذکم بهما رافة فی دین الله»^{۲۵}.

به هر یک از زن و مرد زناکار صد تازیانه بزنید و در دین خدا هر گز در باره آنان رأفت و ترحم روا ندارید.

و اسلام به کسانی که کم‌فروشی می‌کنند عذاب داده است:

۴ - «وبل للمطففین - الذین اذا اکتالوا علی الناس یتوفون - واذا کالوهم او وزنوهم یمضون»^{۲۶}.

وای بر کم‌فروشان، آنان که موقع گرفتن از مردم، کامل می‌گیرند و چون بخواهند برای کسی پیمانه یا وزن کنند به ایشان کم می‌دهند.

و زیارت کعبه را بر کسانی واجب کرده است که استطاعت داشته باشند:

۵ - «ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سیلا»^{۲۷}.

هر کس از مردم استطاعت داشته باشد، لازم است حجی به جا بیاورد.

اینها نمونه‌هایی از آن آیاتی هستند که موضوعات احکام و قوانین در آنها به عنوان عام ذکر شده است.

ج - قرآن مجید خود را به ما چنین

(۲۳) نوب، ۱۱.

(۲۴) نوب، ۴.

(۲۵) نوب، ۲.

(۲۶) مطففین، ۳-۱.

(۲۷) آل عمران، ۹۷.

معرفی می کند: قرآن نور و شفاعت و دستور هدایت است، و هدایت و راهنمایی قرآن هم عمومی و همگانی است و به یک قوم و ملتی اختصاص ندارد:

۱ - «یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا»^{۲۸}.

ای مردم از طرف پروردگارتان به شما حاجتی آمد و نازل کردیم به شما نوری روشن.

۲ - «یا ایها الناس قد جائتکم موعظة من ربکم وشفاء لمامی الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین»^{۲۹}.

ای مردم برای شما از جانب پروردگارتان پند و نصیحتی آمد، بر امراض قلبی شفاء است و از برای مؤمنان وسیله هدایت است.

۳ - «قل یا ایها الناس قد جائتکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما ینتدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها»^{۳۰}.

بگو ای مردم از جانب پروردگارتان دین حقی به سوی شما آمده، هر آنکه هدایت یافت، هدایتش به سود خود او است و هر آنکه گمراه شد، گمراهیش به زیان خود او است.

۴ - «کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور»^{۳۱}.

قرآن را بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکیها بیرون آوری و به سوی نور،

هدایت و راهنمایی کنی.

۵ - «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس...»^{۳۲}.

رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل شده و آن وسیله هدایت از برای مردم است.

ح - قرآن مجید کسی را سعادت مند می داند که به خدا ایمان بیاورد و اعمال شایسته و خوب انجام دهد.

۱ - «من عمل صالحا من ذکرا واثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة ولنجزینهم اجرهم با حسن ما کانوا یعملون»^{۳۳}.

هر کس از مرد و زن، کار خوب و عملی شایسته انجام دهد و ایمان هم داشته باشد، پس ما به او زندگی خوب و پاکیزه می دهیم و اجر و پاداش آنان را بهتر از عملشان قرار می دهیم.

۲ - «من عمل صالحا من ذکرا واثی و هو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة»^{۳۴}.

کسی که عمل صالح انجام دهد، مرد

(۲۸) نساء، ۱۷۴.

(۲۹) یونس، ۵۷.

(۳۰) یونس، ۱۰۸.

(۳۱) ابراهیم، ۱.

(۳۲) بقره، ۱۸۵.

(۳۳) نحل، ۹۷.

(۳۴) مؤمن، ۴۰.

باشد یا زن و ایمان هم داشته باشد پس آنان داخل بهشت می شوند.

خ - قرآن مجید پیدایش بشر را از یک اصل می داند، و همچنین دین را نیز دین واحدی می شناسد و همه ایمان آورندگان را ملت و امت واحدی معرفی می کند و اسلام را هم آخرین نقطه و نهائی ترین مرحله تکامل یافته این دین واحد می داند:

۱ - «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبتّ منها رجلاً کثیراً و نساء»^{۳۵}.

ای مردم از پروردگارتان بترسید، آن پروردگاری که شما را از یک تن آفرید و جفت او را نیز از آن خلق کرد و از نسل آن دو، مردان و زنان بسیاری در دنیا پراکنده کرد.

۲ - «هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن الیها»^{۳۶}.

اوست که شما را از یک تن آفرید و جفت او را نیز از او آفرید تا او سکون و آرامش یابد.

۳ - «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم»^{۳۷}.

ای مردم ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و در میان شما شعبه ها و قبیله ها قرار دادیم تا با همدیگر آشنا شده با هم

ناسیونالیسم یا ملی گرایی

الفت داشته باشید، همانا گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شما است.

در اسلام همه افراد بشر، نژادهای رنگارنگ و طبقات و گروهها، همه از نظر شرافت خانوادگی و اصل و نسب، مشترک هستند و کسی را بر کسی دیگر فضیلتی نیست جز از راه تقوی.

۴ - «وان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاتقون»^{۳۸}.

این ملت واحد، ملت شما است و من پروردگار شما هستم پس از من پروا کنید. روی این اصل، اسلام شرائع گذشته را تصدیق و تأیید می نماید و خود را برای اینکه نهائی ترین و کاملترین مرحله آن است، نگهبان آنها می داند.

۵ - «وانزلنا الیک الكتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیماً علیه»^{۳۹}.

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کرده ایم که مصدق و مراقب آن کتابها است که پیش از آن بوده است.



(۳۵) نساء، ۱.

(۳۶) اعراف، ۱۸۹.

(۳۷) حجرات، ۱۳.

(۳۸) مؤمنون، ۵۲.

(۳۹) مائده، ۴۸.



ناصر مکارم شیرازی

تحقیق و بررسی در
منابع اجتهاد در فقه شیعه و اهل سنت

۲



قیاس استحسان مصالح مرسله وسد ذرایع

در بحث سابق گفتیم در تفسیر معنی «اجتهاد» دو دیدگاه متفاوت میان علمای شیعه و علماء اهل سنت وجود دارد که سرچشمه تفاوت‌های چشمگیری در «منابع تشریح اسلامی» است.

«اجتهاد» به اعتقاد فقهاء و اصولیین شیعه همان «استنباط احکام شرعی فرعی» از ادله چهارگانه: کتاب و سنت، اجماع و دلیل عقل است. و به این ترتیب کار مجتهد تفحص و جستجوگری از احکامی است که در اسلام تشریح شده، نه «تأسیس و تشریح قانون جدید».

و نیز به همین دلیل، مبانی تشریح اسلامی از دیدگاه آنها منحصر در همان «چهار دلیل» است یا «ادله دیگری است که در تحلیل نهائی به همین چهار دلیل باز می‌گردد» و حتی دلیل عقل نیز به عنوان کاشف از تشریح اسلام مورد استفاده قرار می‌گیرد، نه وسیله تشریح (دقت کنید)



در حالی که علمای اهل سنت «اجتهاد» را بیشتر به این معنی تفسیر می‌کنند که فقیه باید در مسائلی که در شرع، قانونی برای آن وارد نشده حکمی بیندیشد و به اصطلاح، تشریح قانون کند.

البته آنها در موارد «منصوص» تفاوتی با علمای شیعه ندارند، تمام سخن در مواردی است که از نظر آنها «غیر منصوص» است و اتفاقاً این موارد در فقه آنها بسیار فراوان و گسترده می‌باشد.

اکنون ببینیم آنها در این موارد از چه اصولی کمک می‌گیرند و تشریح قوانین را بر چه پایه‌ای می‌اندیشند.

این اصول و مبانی عمدتاً چهار امر است:

۱ - قیاس

۲ - استحسان

۳ - مصالح مرسله

۴ - سد ذرایع

که باید یک یک را مورد بررسی قرار دهیم.

«قیاس» بطوری که در تعریف آن گفته‌اند: «هو الحاق امر بآخر فی الحکم

الشرعی لا تحاد بینهما فی العلة...»

«قیاس الحاق موضوعی است به موضوع دیگر از نظر حکم شرعی به خاطر

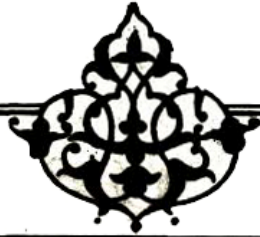
وحدت علت آن دو».

نویسنده «المدخل الفقهی العام» بعد از ذکر تعریف فوق چنین می‌افزاید:

«کل مجتهد یقیس بنظره الخاص فی کل حادثة لانص علیها فی الكتاب او السنة

ولا اجماع علیها»

هر مجتهدی به نظر خود در هر حادثه‌ای که در کتاب و سنت منصوص نیست



«نصوص کتاب و سنت محدود و متناهی است، اما رویدادهای کنونی و آینده غیرمتناهی می باشد، بنابراین اگر بخواهیم حق حوادث و معاملات تازه را ادا کنیم، و موقعیت و احکام آنها را در فقه اسلامی روشن سازیم راهی جز پوئیدن طریق اجتهاد به رأی که در رأس آن قیاس است وجود ندارد»^۱.

از «شهرستانی» نیز دلیلی برای وجوب اجتهاد و قیاس نقل شده که شبیه دلیل فوق است جالب اینکه از جمله مثالهای فقهی که برای مسأله قیاس از ناحیه آنان مطرح شده، قیاس کردن حال «متولی وقف» است بر «ولی یتیم» و گرفتن «احکام وقف» است از «وصیت» و قیاس «احکام اجاره» است به «بیع»، و قیاس «تغییر صورت عین مفسوبه» است به «تلف»^۲.

توضیح اینکه چون در باره متولی وقف نصوصی نیافته اند حال وقف را به یتیم، و «متولی» را به «ولی یتیم» قیاس کرده و احکام منصوص اولیای یتامی را در مورد متولی اوقاف اجرا کرده اند.

از سوی دیگر چون شباهت مختصری میان وقف و وصیت وجود دارد، از احکام منصوص وصیت، احکام وقف را استنباط نموده اند، و همچنین اجرای احکام «بیع» در مورد «اجاره»، زیرا اجاره، شبیه «بیع منافع» است، هر چند در فقه، عنوان مستقلی دارد.

منظور از «تغییر صورت عین مفسوبه» این است که فی المثل اگر کسی گندمی را غصب کند و آن را تبدیل به آرد نماید، گفته اند برغاصب واجب نیست آرد را به صاحب گندم بدهد، که اگر تفاوت قیمتی از نظر نقصان هم پیدا کرده باشد آن

(۱) همان مدرک ص ۷۴.

(۲) همان مدرک ص ۷۲.



تفاوت قیمت را ادا نماید، بلکه آرد را برای خود بر می دارد، ومثل گندم (واگر دسترسی به مثل نبود، قیمت آن) را به صاحبش می پردازد (چرا که اتلاف وصف گندم را شبیه اتلاف عین آن دانسته اند) و تغییر صورت را به «تلف عین» قیاس کرده اند. این نکته نیز شایان دقت است که آنها می گویند:

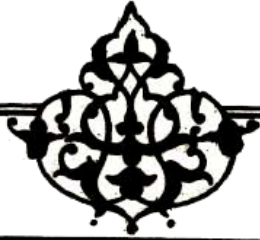
«هناك جماعة من فقهاء بعض المذاهب لم يقبلوا طريقة القياس فسموا الظاهرة ولم يكن لمذهبهم هذا حياة ووزن لمخالفته ضرورات الحياة التشريعية، بل القياس هو سر سعة الفقه الاسلامي الشاملة لما كان وما يكون من الحوادث».

«جماعتی از فقهای بعضی از مذاهب هستند که طریقه قیاس را نپذیرفته اند و به همین جهت آنها را «ظاهریه» می نامند (چون تنها به سراغ ظواهر نصوص می روند) ولی مذهب آنها فاقد حیات و ارزش است، چرا که مخالف ضرورت حیات تشریحی است، (زیرا بدون قیاس، موضوعات بسیاری بدون حکم خواهد ماند، مخصوصاً موضوعات مستحدثه) بلکه قیاس، سرگسترش فقه اسلامی است که شامل حوادث گذشته و رویدادهای آینده می شود»^۱ به وضوح پیدا است که رفتن به سراغ قیاس از تنگنایی به وجود آمده که آن را تنگنای کمبود نصوص باید نام گذاشت. و به راستی اگر نصوصی که از طرق اهل بیت (ع) نقل شده که در تحلیل نهائی، همه به نصوص پیامبر (ص) باز می گردد نادیده گرفته شود این تنگنا کاملاً قابل لمس است!

از اینجانب نتیجه می گیریم و می افزائیم:

۱ - اگر فقهای شیعه در سرتاسر فقه خود را بی نیاز از مراجعه به قیاس و مانند

(۱) همان مدرک ص ۸۱.



آن می دانند، وحتى مسائل مستحدثه نیز آنها را در فشار وتنگنا قرار نمی دهد به خاطر هزاران هزار نصوصی است که در منابع معتبر از ائمه اهل بیت (ع) نزد آنها وجود دارد و به برکت آنها و با الهام از حدیث متفق علیه و مسلّم «انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي» خلاهای فقهی از نظر آنها پر شده و نوبتی به مسأله قیاس و مانند آن نمی رسد.

* * *

۲- در روایات فراوانی که شیعه از منابع اهل بیت (ع) دریافته شدیداً از عمل به قیاس نهی شده است.

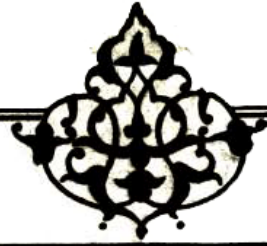
در این منابع استدلال ظریفی نیز در این زمینه دیده می شود و آن اینکه مصالح و مقاصد احکام شرع آنقدر پیچیده و اسرارآمیز است که تنها علم پروردگار به همه آنها احاطه دارد، و عقل و فکر انسانها کمتر به تمامی آن اسرار و ریزه کاریهای احکام واقف می گردد، و منظور از حدیث معروف «ما ابعد عقول الرجال عن دين الله» همین است که احکام الهی همچون مسائل عادی و روزمره زندگی انسان نیست که تمام روابط آن برای ما مشخص باشد و بتوانیم از طریق کشف علل عادی موضوعی رابه موضوع دیگر قیاس کنیم ولذا موضوعاتی را در شرع می بینیم که بسیار به یکدیگر شباهت دارند در حالی که حکم آن دو متفاوت است.

به عنوان نمونه در حدیثی می خوانیم که امام صادق (ع) در گفتگویی که با ابوحنیفه در زمینه قیاس داشتند فرمودند:

«ایهما اعظم؟ قتل النفس او الزنا؟» «آیا قتل نفس مهمتر است یا زنا؟».

و او در پاسخ گفت: قتل النفس

سپس امام (ع) فرمود: «ان الله عزوجل قبل فی قتل النفس، شاهدین ولم یقبل فی الزنا الا اربعة!» «خداوند متعال در قتل نفس دو شاهد عادل را پذیرفته اما در زنا



کمتر از چهارشاهد را نپذیرفته»! (این دلیل برآن است که ملاکات و فلسفه احکام دقیقاً برما روشن نیست و قیاس، ما را از حقیقت و روح احکام دور خواهد کرد). سپس فرمود: **إيهما اعظم الصلاة ام الصوم؟** «نماز مهمتر است یا روزه؟ عرض کرد: الصلاة (نماز).

حضرت فرمود: **فما بال الحائض تقضى الصيام ولا تقضى الصلاة؟!** «پس چرا زن حائض روزه را قضا می کند و نماز را قضا نمی کند»؟! سپس افزود: **فكيف يقوم لك القياس فاتق الله ولا تقس!** این همان دلیلی است که ما امروز از آن تعبیر به دلیل «جمع مختلفات و تفریق مجتمعات» می کنیم.

۳ - با توجه به اینکه «قیاس» بازگشت به ظنون و آراء شخصی می کند مایه تفرقه عجیبی در «احکام فقهی کلی» می شود، به این ترتیب که یک مجتهد «تلف صفات» را (مثلاً) قیاس بر «تلف عین» می کند، و حکم به اشتغال ذمه به مثل و قیمت می دهد، ولی دیگری آنرا قیاس به «بیع جنس معیوب» کرده قائل به «ارش» (تفاوت قیمت) می شود، و سومی آن را به حکم دیگری قیاس کرده فتوای سومی می دهد، و به این ترتیب هرج و مرج شدیدی با استفاده از این «منبع تشریح» پیدا شده، و اصالت و وحدت احکام فقهی به کلی مخدوش می گردد و گاه به تعداد مجتهدین آراء مختلفی وجود خواهد داشت.

(ادامه دارد)



علی احمدی میانجی

اطلاعات وتحقیقات از نظر اسلام



هـ یکی از حقوق واجب بر هر مسلمانی خواه والی باشد یا رعیت، از رده بالای مسؤولین باشد یا پائین، «نصیحت» است پس بر ما لازم است اول آیات و اخباری را که دلالت بر وجوب نصیحت می کند نقل کنیم بعداً به تفسیر و شرح کلمه «نصیحت» که موضوع حکم است پردازیم سپس به فروع مسأله برسیم:

در سوره مبارکه توبه آیه ۹۱ می فرماید:

«لیس علی الضعفاء ولا علی المرضى ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا

نصحوا لله ورسوله ما علی المحسنین من سبیل واللّه غفور رحیم»

برای ضعیفاء و مریضها و آنانکه پیدا نمی کنند چیزی را که خرج کنند حرجی

نیست اگر نصیحت خدا و رسول را داشته باشند، برای نیکوکاران راه (گرفتاری و مواخذه) نیست و خداوند آمرزنده و مهربان است.

استاد علامه طباطبائی در تفسیر آیه می فرماید:^۱

«خداوند عزوجل برداشتن حرج و مشقت جنگ را از این اشخاص مقید فرموده به: «اذ انصحو الله ورسوله»، به این قید آوردن نظر دارد و آن مذمت و عقابی است که برای مخالفت او امر خدا و رسول در ترک جهاد است و از اشخاصی که معذور از جنگ هستند در صورتی مذمت و عقاب را برمی دارد که نصیحت خدا و رسول را داشته باشند و اهل غش و خیانت نباشند و در این ترک جهاد راه منافقین و مخالفت کنندگان را نروند یعنی در اجتماع اسلامی (با تبلیغات و شایعه سازی و بدگویی و ایجاد رعب و وحشت و...) دلها را فاسد ننمایند و کار را وارونه نکنند و الا همین اشخاص معذور، گرفتار مذمت و عقابی که برای منافقین هست خواهند بود».

صاحب المنار گفته:

«یعنی اگر این افراد معذور، در ایمان به خدا و در اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخلص باشند و با گفتار و کردار، ادای امانت نمایند مخصوصاً در حال جنگ (و شرایط فوق العاده آن روز که مرتباً مشغول مبارزه سرد و گرم بودند) پس نصیحت و نصیح دنبال کردن چیزهایی است که امور را اصلاح کرده و از غش و خلل و فساد دور می کند ... و از اینجا روشن می شود که در حال جنگ از اقسام نصیحت این است که هر چه صلاح امت اسلامی مخصوصاً رزمندگان، در نظر باشد خصوصاً رازدار بوده و اسرار مسلمانان را حفظ کند و مردم را به احسان و خوبی دعوت کند و در مقابله خیانتکاران در پنهان و آشکار، ایستادگی نماید. پس «نصح» به معنای عام، رکنی است از ارکان معنوی اسلام و بواسطه آن بود که گذشتگان ما عزیز و بیروز شدند و با نبودن آن، آیندگان ذلیل و زبون گشتند».^۲

(۱) المیزان، ج ۹/۳۸۰.

(۲) المنار، ج ۱۰/۵۸۷.

قرطبی نیز گفته است:

«نصح عبارت است از اینکه عمل از غش، خالص شود... علماء گفته اند که نصیحت برای خدا این است که اعتقاد به توحید خالص باشد و خدا را با صفات الوهیت توصیف نماید، و نصیحت برای رسول الله (ص) این است که به نبوت او معتقد شود و اطاعت او امر و نواهی او را متعهد شود و با او موالات داشته باشد، یعنی با اولیاء او ولایت و با اعداء او معادات داشته باشد و او را توقیر کرده و او و اهل بیت او را دوست بدارد و او و سنت او را تعظیم کند و سنت وی را پس از رحلتش احیاء نماید، با بحث و درس، از سنت او دفاع کرده، و به سوی آن دعوت کند و با اخلاق رسول الله (ص) خود را بیاراید، و نصیحت کتاب خدا هم همین طور است یعنی عبارت است از خواندن و فهمیدن و دفاع کردن از آن و یاد دادن به دیگران و احترام و عمل کردن به آن، و نصیحت ائمه مسلمین این است که بر آنها خروج نکند و آنان را ارشاد نماید و در مواردی که غفلت کرده اند در امور مسلمین تنبیه و ارشاد کنند»^۱.

آیه شریفه که در رفع حرج از مؤمنین، نصیحت را شرط کرده است، قهراً از منطوق و مفهوم آن، دو حکم استفاده می کنیم:

۱ - اگر نصیحت داشته باشند، معذور و از عذاب الهی در آخرت و از مذمت عقل و عقلاء معاف خواهند بود.

۲ - اگر نصیحت را مراعات ننمایند گرفتار عذاب اخروی و مذمت از جانب عقل و عقلاء هستند.

ما سخن سه نفر از مفسرین را گرچه طولانی بود آوردیم تا در آینده که در معنای نصیحت بحث خواهیم نمود راهنما باشد حال به ذکر متون احادیث می پردازیم:

متن احادیث

۱ - رسول خدا صلی الله علیه وآله در سال آخر عمر مبارک که مسائل مهمه اسلامی را در حجة الوداع در مواقف حج عنوان کرده و برای مسلمانان سخن می گفت و وظائف آنان را روشن می نمود در مسجد خیف در منی سخنرانی فرمود و ضمناً این سه

(۱) قرطبی، ج ۸/۲۲۷.

مطلب را تذکر داده و فرمود: «ثلاث لا يغفل عليهن قلب امرء مسلم: اخلاص العمل لله، والنصيحة لائمة المسلمين واللزوم لجماعتهم...»^۱

حکیم بن مسکین از مردی از قریش نقل می کند که: سفیان ثوری به او گفت بیا برویم نزد جعفر بن محمد، با هم رفتیم، دیدیم می خواهد بر مرکب سوار شود، سفیان عرض کرد: یا ابا عبدالله حدیث خطبه رسول الله صلی الله علیه وآله در مسجد خیف را برای ما بیان فرما، حضرت فرمودند بگذار دنبال کارم بروم چونکه سوار شده ام، بعد از برگشتن حدیث را برایتان نقل می کنم، سفیان عرض کرد قسم می دهم تو را به حق قرابت و خویشاوندیت با رسول خدا صلی الله علیه وآله، این حدیث را (الآن) بیان فرمائید: حضرت از مرکب پیاده شدند، سفیان عرض کرد دستور بدهید برای من دوات و قلم بیاورند تا حدیث را بنویسم.

* نصیحت برای رسول الله (ص) این است که با اولیاء او ولایت و با اعداء او معادات داشته باشد

حضرت فرمودند: بنویس. بسم الله الرحمن الرحيم:

«نضرالله [وجه] عبداً سمع مقالتي فوعاها وبلغها من لم يبلغه يا ايها الناس ليبلغ الشاهد الغائب، فرب حامل فقه ليس بفقيه ورب حامل فقه الى من هو افقه منه، ثلاث لا يغفل عليهن قلب امرء مسلم: اخلاص العمل لله والنصيحة لائمة المسلمين واللزوم لجماعتهم، فان دعوتهم محيطة من ورائهم، المؤمنون اخوة تنكافأ دماؤهم وهم يد على من سواهم، يسمي بدمتهم ادناهم»

(۱) رجوع شود به: کافی جلد ۱/۴۰۳/۴۰۴، بحار ج ۲۷/۶۸/۶۹ و ج ۲/۱۴۸ و ج ۴۷/۳۶۵ و ج ۳۶۶ و ج ۷۵/۶۶، و مستند احمد ج ۳/۲۲۴ و ج ۴/۸۰/۸۲ و ج ۵/۱۸۳، مجمع صغیر طبرانی ج ۱/۱۰۹، و یعقوبی ج ۲/۹۳، تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۳/۲۶۴ و ج ۶/۱۵۹ و ج ۷/۲۹۱، مستدرک الوسائل ج ۲/۲۵۰، غیبت نعمانی ص ۱۷، احکام القرآن جصاص ج ۲/۲۵۷، ترتیب مستند شافعی ج ۱/۱۶، مستدرک حاکم ج ۱/۸۷/۸۸، کنز العمال ج ۵/۲۲۳/۲۳۹، ابن ماجه ج ۲/۱۰۱۵ کتاب مناسک باب ۷۶ و مستند احمد ج ۴/۸۰.

سفیان حدیث را نوشت و به حضور حضرت عرضه نمود حضرت سوار شدند و رفتند و من و سفیان برگشتیم. در نیمه راه، سفیان به من گفت باش تا من این حدیث را مطالعه کنم، گفتم ابوعبدالله چیزی به گردن تو بار کرد که از گردن تو ساقط نمی شود. سفیان گفت چه چیز در عهده من گذاشت؟

گفتم: «ثلاث لا یغل علیهن قلب امرء مسلم: اخلاص العمل لله» را فهمیدیم ولی «النصیحة لائمة المسلمین»، این امامان چه کسانی هستند که نصیحتشان بر ما واجب است؟ آیا مراد معاویة بن ابی سفیان و یزید بن معاویة و مروان بن الحکم و هر کسی که شهادتشان پیش ما قبول نیست و پشت سرشان نمی شود نماز خواند، می باشد؟ و اینکه فرموده: «واللزوم لجماعتهم» کدام جماعت مراد است آیا مرجئه، قدری ها یا خوارج یا جهمی ها هستند؟

سفیان گفت: پس مراد کیست، و چه می گویند؟ گفتم اینها می گویند: والله علی بن ابی طالب آن امام (ورئسی) است که نصیحت او بر همه ما واجب است و مراد از جماعتی که باید همواره با او باشیم همان جماعت اوست.

سفیان (پس از این بیان) نوشته را پاره کرد و به زمین ریخت.^۱

از اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله این مطالب را در حجة الوداع (در آن موقعی که اعلام فرموده بود که شاید من بعد از این در این موقف شما را ملاقات نکنم) که طبعاً مطالب و مسائل بسیار مهم و حساس را مطرح می نمود، بیان فرموده است و از اینکه با مقدمه ای مطلب را شروع کرده و فرمود: شما به همه برسانید و کلام مرا همانطور که می گویم ابلاغ کنید «و رب حامل فقه الی من هو افقه منه» و تأکید فرمودند: که «لا یغل علیهن قلب امرئ مسلم» دل مسلمان به این سه مطلب، غش و خیانت روانمی دارد، می فهمیم که قبول نصیحت و لزوم جماعت و اخلاص عمل از ریا و چیزهای دیگر در اجتماع اسلامی و حفظ نظام الهی بسیار مهم و مؤثر است.

۲ - «من لا یهتم بامر المسلمین فلیس منهم ومن لا یصبح ولا یمسی ناصحاً لله ولرسوله ولکتابه ولا امامه و امامة المسلمین فلیس منهم».^۲

(۱) بحار ج ۶۹/۲۷ به نقل از کافی ج ۱/۴۰۳/۴۰۴

(۲) معجم صغیر طبرانی ج ۲/۵۰.

هر کس به امور مسلمین اهمیت ندهد، مسلمان نیست و هر کس در حال اخلاص و نصیحت نسبت به خدا و رسول و کتاب او و نسبت به امام خود و امامت مسلمانها، صبح و شب نکند، از مسلمانها نیست.

معلوم است که مراد از امر مسلمین یا امور مسلمین همانا کارهای اجتماعی می باشد، و اگر هم مراد اعم باشد کارهای اجتماعی در رأس آنها واقع است.

۳ - «الدین النصیحة قیل لمن یا رسول الله؟ قال لله ولرسوله ولأئمة الدین ولجماعة المسلمین»^۱.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: دین، نصیحت است عرض شد یا رسول الله برای کی؟ فرمود: برای خدا و رسول خدا و امامان دین و برای اجتماع مسلمانان.

۴ - «ثلاثة رفع الله عنهم العذاب يوم القيامة: الراضی بقضاء الله، الناصح للمسلمین والدال علی الخیر»^۲.

سه گروه هستند که خدا روز قیامت عذاب را از آنها برداشته است: کسی که به قضای خدا راضی باشد، و کسی که برای مسلمانان ناصح باشد، و شخصی که مردم را به خیر دلالت کند.

۵ - «ایما والی ولی شیئاً من امر المسلمین فلم ینصح لهم ولم یجهد لهم نصحه جهده لنفسه کتب الله علی وجهه يوم القيامة فی النار»^۳.

هر والی که به یک چیزی از امر مسلمانان، ولایت داشته باشد و نصیحت را مراعات ننماید و نهایت جد و جهد در نصیحت نکند، همان اندازه ای که برای خود نصیحت می کرد، خدا او را در روز قیامت در جهنم می اندازد.

۶ - «... ان السلطان بمنزلة الوالد الرحیم فاحبوا له ما تحبون لانفسکم واکرھوا له ما تکرهون لانفسکم»^۴.

(۱) مجمع الزوائد ج ۱/ ۸۷، کشف الاستار ج ۱/ ۵۰/ ۶۸، تصار الجمل ج ۳/ ۶۰، بحار ج ۲۷/ ۶۷ به نقل از امالی شیخ ص ۵۱، تفسیر قرطبی ج ۸/ ۲۲۷، مستند احمد ج ۴/ ۱۰۳ و مستند دارمی ج ۲/ ۳۱۱، وعمدة القاری ج ۱/ ۳۲۱ و وسائل ج ۱۱/ ۵۹۵ ط بیروت.

(۲) تصار الجمل ج ۲/ ۲۶۲ و ج ۱/ ۱۹۰ به نقل از وسائل.

(۳) معجم صغیر طبرانی ج ۱/ ۱۶۷، قواعد شهید اول ج ۱/ ۴۰۵ و در حاشیه آن از مسلم ج ۱/ ۱۲۶ باب ۶۵ از ابواب ایمان حدیث ۲۹ و قواعد الاحکام ابن عبدالسلام ج ۱/ ۸۲.

(۴) وسائل، ج ۱۱/ ۴۷۲.

سلطان، به منزله پدر مهربان است، پس برای او دوست بدارید آنچه برای خود دوست می دارید و برای او دوست ندارید آنچه برای خود دوست نمی دارید

۷- در نامه ای که امیرالمؤمنین علیه السلام برای امرای لشکر خود نوشته، چنین می فرماید:

«... فان حق الوالی ان لا یغیره علی رعیتہ فضل ناله ولا امرخص به و... فاذا فعلت ذلك وجبت علیکم النصیحة والطاعة...»^۱

حقی که بر عهده والی هست این است که فضل خدا (از ریاست و فرمانروائی) او را نسبت به رعیتها تغییر ندهد و... پس اگر من اینها (حقوق) را اداء کردم بر شما نصیحت کردن و اطاعت نمودن واجب می گردد.

*** حضرت علی(ع): حق شما در گردن من این است که برای شما ناصح باشم و بیت المال را در مصالح و برای شما خرج کنم**

۸- در خطبه ای که در رابطه با جهاد با معاویه و لشکریانش برای مردم ایراد کرده فرموده:

«ان لی علیکم حقا ولکم علی حق فاما حقکم علی فالنصیحة لکم وتوفیر فیکم علیکم وتعلیمکم کیلا تجهلوا وتادیبکم کیما تعلموا وما حقی علیکم فالوفاء بالبیعة والنصیحة فی المشهد والمغیب...»^۲

من در گردن شما حق دارم شما نیز در گردن من حق دارید، اما حق شما در گردن من این است که برای شما ناصح باشم و بیت المال را در مصالح شما و برای شما خرج

(۱) بحان ج ۳۵۴/۷۵ از نصر بن مزاحم ومعادن الحکمة ج ۱/۹۵ به نقل از امالی شیخ ج ۲۲۱/۱ ط نجف وبعارج ۸ ط کپانی ص ۴۸۹ و ۵۷۹ و ۳۵۴ و نصر بن مزاحم ص ۱۰۷ و در نسخه ای/۵۸ و نهج السعادة ج ۲۲۸/۴، (و در نهج البلاغه صبحی، نامه ۵۰ با اختلاف).

(۲) نهج البلاغه خطبه ۳۴.

کنم و شما را تعلیم نمایم تا جاهل و نادان نباشید و تأدیب کنم شما را تا تحت تأثیر دیگران قرار نگیرید. و اما حق من در گردن شما این است که مطابق بیعت، انجام وظیفه نموده و وفا کنید و در حضور و غیاب نسبت به من ناصح باشید.

۹ - در جای دیگر فرموده:

«... انه ليس على الامام الا ما حمل من امر به: الابلاغ في الموعظة والاجتهاد

في النصيحة والاحياء للسنة...»^۱

بر عهده امام واجب نیست جز آنچه که خدا واجب کرده است از انذار کردن و پند دادن (بر شما) و کوشش در نصیحت و احیاء سنت رسول الله صلی الله علیه وآله.

۱۰ - رسول اکرم (ص) ... می فرماید: «ما نظر الله عزوجل الى ولي له يجهد نفسه

بالطاعة لامامه والنصيحة الا كان معنا في الرفيق الاعلى»^۲.

خدا نگاه نمی کند به سوی دوست خود که خود را به زحمت می اندازد در اطاعت

امامش و در نصیحت مگر اینکه او با ما در بهشت خواهد بود.

۱۱ - «من يضمن لي خمساً ضمن له الجنة قيل وما هي يا رسول الله؟ قال: النصيحة

لله عزوجل والنصيحة لرسوله والنصيحة لكتاب الله والنصيحة لدين الله والنصيحة لجماعة

المسلمين»^۳.

۱۲ - «ان الدين النصيحة لله ولرسوله ولكتابه ولائمة المسلمين وعامتهم»^۴.

۱۳ - «الدين النصيحة لله ولرسوله ولاولى الامر منكم»^۵.

۱۴ - «انما الدين النصيحة»^۶ ثلاث مرات

۱۵ - «ما من عبد استرعاه الله رعية فلم يحطها بنصيحة الا لم يجد رائحة الجنة»^۷.

(۱) نهج البلاغه فیض خطبه ۱۰۴.

(۲) بحار ج ۷۲/۲۷ به نقل از اصول کافی ج ۱/۴۰۴.

(۳) بحار ج ۶۵/۷۵ به نقل از خصال ج ۱/۱۴۱.

(۴) بحار ج ۶۶/۷۵ به نقل از فقه الرضا علیه السلام.

(۵) المعتمد الفرید ج ۱/۹، شفا تألیف قاضی عیاض ج ۲/۷۱، بخاری ج ۱/۲۲ باب ۴۳ من الایمان و مسلم ج ۱ کتاب

ایمان باب ۲۳ حدیث ۹۵، فتح الباری ج ۱/۱۲۶ و عمدة القاری ج ۱/۳۲۱.

(۶) مسند احمد ج ۴/۱۰۳/۱۰۲، ترمذی ج ۴/۳۲۴.

(۷) مسند احمد ج ۵/۲۷ و بخاری ج ۹/۸۰.

نصیحت چیست؟

علامه مجلسی رضوان الله علیه در معنای این کلمه می فرماید: «والنصيحة لائمة المسلمين متابعتهم وبذل الاموال والانفس في نصرتهم»^۱ .
راغب می گوید: «النصح تحرى فعل او قول فيه صلاح صاحبه وهو من قولهم نصحت له الود اي اخلصته»^۲ .

ابن اثیر می گوید: «كلمة يعبر بها عن جملة هي ارادة الخبر للمنصح وليس يمكن ان يعبر هذا المعنى بكلمة واحدة تجمع معناه غيرها»^۳ .

ابن حجر، این معنی را از خطابی در تفسیر حدیث نقل کرده است.^۴

و این منظور هم این معنی را در لسان العرب از ابن اثیر نقل نموده است.^۵

پس نصیحت به معنای خالص بودن است که در مقابل غش است همانطوریکه علامه طباطبائی رحمه الله و مرحوم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر آیه مذکور فرموده اند: و کسی که درباره کسی خالص باشد، یعنی هیچگونه نظر شخصی و اغراض دیگری جز منافع آن شخص در کار نباشد هرکاری و هر سخنی که می گوید فقط و فقط مصالح او در نظر باشد و غرض راغب از «تحرى فعل او قول خیر صلاح صاحبه» همین است و ابن اثیر نیز این معنا را می خواهد بگوید و تصریح کرده که «ولیس يمكن ان يعبر هذا المعنى بكلمة واحدة تجمع معناه غيرها»^۶

در شرح حدیث: «الدين النصيحة» گفته اند که این حدیث از جمله احادیثی است که گفته شده، یک چهارم دین در آن است و گوینده این جمله محمد بن اسلم طوسی می باشد و «نووی» گفته بلکه این حدیث به تنهایی همه غرض دین را به دست می آورد زیرا نصیحت عبارت است از نصیحت خدا و رسول و ائمه مسلمین و عامه مسلمین. مرحوم سید در شرح صحیفه در شرح روضه ششم در بیان جمله: «وان محمداً عبداً و

(۱) بحار ج ۲/۱۴۹.

(۲) مفردات ص ۵۱۴ کلمه نصح.

(۳) نهاییه ج ۵/۶۴ کلمه نصح، مرآة العقول ج ۴/۳۲۴ و عمدة القاری ج ۱/۳۲۲/۳۲۱.

(۴) فتح اباری ج ۱/۱۲۸ و عمدة القاری ج ۱/۳۲۱.

(۵) لسان العرب.

(۶) در فتح الباری و لسان العرب هم این جمله ذکر شده است.

رسولك حملته رسالتك فاذاها وامرته بالنصح لامته فنصح لها»^۱ گفته: «النصيحة كلمة جامعة ومعناها الدعاء الى ما فيه الصلاح والنهي عما فيه الفساد... ولا شك انه صلى الله عليه وآله امر بالنصح لهم عامة فنصح بل بالغ في النصيحة لهم اذا امرهم بالمعروف ونهاهم عن المنكر ودفع عنهم الضرر واحسن لهم الخلق ودعا لهم بالمغفرة على جهلهم وبذل لهم المعروف»^۲.

خير کسی را خواستن و دوست داشتن برای او چیزی را که برای خود دوست می دارد و دشمن داشتن برای وی چیزی را که برای خود دشمن می دارد لوازم و جهات زیادی دارد، او را راهنمایی کردن و از بدی منع نمودن و تنبیه و تأدیب کردن و تشویق و ترغیب نمودن و از خطرات حفظ نمودن، و دشمنان او را شناسائی کردن و در مقابل خطرات احتمالی مهیا شدن و حفاظت کردن و تعیین عیون و لشکر و اسلحه تهیه کردن، مراقبت شدید نمودن و... کما اینکه سید در شرح صحیفه دفع ضرر و امر به معروف را از مصادیق نصیحت قرار داده است.

روی همین معنی است که علی علیه السلام در نامه ای که به ابوالاسود نوشته و از گزارشی که (در اختلاس فرماندار بصره از بیت المال) کرده بود، تقدیر نموده و این گزارش را نصیحت نامیده و فرموده است: «فمثلک نصح الامام والامة واذی الامانة ودل علی الحق... فلا تدع اعلامی بما یکون بحضرتک مما النظر فیہ للامة صلاح فانک بذلک جدیر و هو حق واجب علیک»^۳.

امثال تو نصیحت برای امام و امت را انجام می دهد و امانت خود را ادا می کند و به سوی حق راهنمایی می نماید... پس (بعد از این هم) گزارش دادن را نسبت به چیزهایی که در حضور شما واقع می شود در مواردی که صلاح امت در گزارش دادن باشد ترک نکن زیرا توبه این کار سزاوار و این عمل بر تو، حق واجب است.

(۱) شرح صحیفه ص

(۲) بدرالدین عینی در کتاب «عمدة القاری» گفته: و اصل النصیحة بأخوذ من نصح الرجل توبه ای خاطه بالمنصح و هی الابرة والمعنی انه یلم شمت اخیه بالنصح... وقال المازری النصیحة مشتقة من نصحت العمل اذا صغیته من الشمع.. وفي المحکم النصح فیض الفش... ویه لسان العرب وارشاد الساری ج ۱/۱۵۱ نیز رجوع شود.

(۳) جمهرة ج ۱/۵۸۷/۵۸۸ و نهج السعادة ج ۵/۳۲۴ به نقل از طبیری و عقدة الفرید و اعثم و انساب الاشراف ج ۲/۱۷۰/۱۷۱ و قاموس الرجال ج ۱۶/۶ و المعقد الفرید ج ۴/۳۵۴ و فتح اعثم ج ۴/۷۴ و بدایه و نهایه ج ۷/۳۲۳ و یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۲.

حضرت این گزارش را مصداق نصیحت و ادای آرز را واجب دانسته است و دستور اکید می فرماید.

*** حضرت علی (ع): حق من در گردن شما این است که مطابق بیعت، انجام وظیفه نموده و وفا کنید**

و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای که برای کمیل بن زیاد نخعی می نویسد و از جنگی که با عبدالرحمان بن اشیم کرده تقدیر می نماید، می فرماید:

«وقد احسنت النظر للمسلمین ونصحت امامک...»^۱

خوب نظر کردی برای مصالح مسلمین و نصیحت امام را انجام دادی. حضرت عین همین نامه را بری شیب بن عامر نیز نوشت.

عبدالرحمن از طرف معاویه برای غارت کردن و کشتن شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام به بلاد جزیره حمله نمود و حاکم جزیره شیب بن عامر بود. شیب، نامه ای به کمیل نوشته (کمیل هم حاکم «هیت» بود) و از او استمداد نمود کمیل بیاری وی شتافت و متفقاً با عبدالرحمن جنگ کرده و او را دفع نمودند، حضرت این دو نامه را بعنوان تقدیر از آن دو حاکم اسلامی نوشت و جنگ را «نصیحت» نامید.

در قرآن مجید هم از قول برادران حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام نقل فرموده: «یا ابانا مالک لا تأمنا علی یوسف وانا له لناصحون»^۲.

که در اینجا ناصح بودن در جواب نگرانی حضرت یعقوب علی نبینا و آله و علیه السلام برای رفع نگرانی وی گفته شده است.^۳

(۱) فتح اعظم ج ۴/ ۵۲.

(۲) سوره یوسف، آیه ۱۱.

(۳) رجوع شود به مجمع البیان ج ۶، ط اسلامیة والمنار ج ۱۲.

سخنان قرطبی و صاحب المنار را در معنای این کلمه، در «تفسیر آیه شریفه» نقل کردیم.

در حدیث آمده است: «النصيحة الحذر»^۱ یعنی نصیحت عبارت است از احتیاط و غافل نبودن.

طائفة خزاعه همگی عیون رسول صلی الله علیه وآله بودند و در حدیث آمده: «اذ جاءه بدیل بن ورقاء الخزاعی فی نفر من قومه وكانوا عیبة نصح رسول الله من اهل تهامة»^۲ و بدیل در همین تشرف گزارش حالات و تصمیمات قریش را آورده بود و این گزارش مصداق نصح او بود و ابن حجر در شرح این حدیث گفته «زاد ابن اسحق وكانت خزاعه عیبة رسول الله (ص) مسلمها ومشرکها لا یخفون علیه شیئاً کان بمکة»^۳.

مرحوم شهید اول در قواعد می فرماید: دوم از مواردی که ولی مسلمین باید حاکم را عزل کند موردی است که حاکمی بهتر و کامل تر از این حاکم پیدا کند «تقدیماً للاصلاح علی المصلح»، قال النبی (صلی الله علیه وآله): «من ولی من امور المسلمین شیئاً ثم لم یجتهد لهم وینصح، لم یدخل الجنة معهم» و در اینجا مرحوم شهید فروعی ذکر نموده که مطالعه آن برای مسئولین مفید است.^۴

بنابراین اگر مؤمن نصیحت مؤمن را در نظر داشته یعنی اگر حرف می زند یا نمی زند اقدام می کند یا نمی کند همه روی مصالح او می باشد.

این معنی در مورد خدا و رسول و کتاب و دین و امام و جماعت مسلمین که در روایات ذکر شده فرق می کند زیرا اخلاص نسبت به هر چیزی لوازم و آثار خاصی دارد.

پس «النصيحة لله» که در کثیری از احادیث آمده عبارت است از «صحة الاعتقاد فی وحدانیه و اخلاص النية فی عبادته»^۵ و بعضی چنین گفته اند: «فالنصيحة لله وصفه بما هو له اهل والخضوع له ظاهراً و باطناً والرغبة فی محابة بفعل طاعته والرغبة من مسأخطة بترك

(۱) غرر الحکم ج ۱/۲۹.

(۲) بخاری ج ۳/۲۵۳ و مسند احمد ج ۴/۳۲۹.

(۳) فتح الباری ج ۶/۲۴۶ و بدایه و نهایه ج ۴/۴۹.

(۴) قواعد ج ۱ چاپ جدید ص ۴۰۶ - ۴۰۵.

(۵) ابن اثیر و لسان العرب و فتح الباری ج ۱/۱۲۸ از خطابی.

معصيته والجهاد في رد العاصين اليه»^۱.

از ابی ثمامة صحابه علی (علیه السلام) روایت شده که حواریون به عیسی علیه السلام عرض نمودند یا روح الله، ناصح لله کیست فرمود: کسی که حق خدا را برحق مردم مقدم می دارد.^۲

بنظر می آید که جمله «النصيحة لله» در حدیث مسجد خیف «اخلاص العمل لله» ذکر شده که مراد از نصیحت، مربوط به شناسائی اوصاف خدا نیست بلکه عملاً باید کارها برای خدا باشد نه به نحوریا وهوس و خودخواهی و خودپرستی و سایر انگیزه های غیر خدائی و مراد از عمل، همه کارها است و لویه نحو سکوت و ترک یعنی اقدام به کار وعدم اقدام و گفتار و نوشتار و یاسکوت، همه برای خدا باشد.

«والنصيحة لرسوله هو تعظيمه والتصديق بنبوته ورسالته والأقضية لما امر به ونهى عنه و نصره حيا وميتا واحياء سنته بتعلمها وتعليمها والاقتداء به في أقواله وأفعاله ومحبته ومحبة أتباعه واعظام حقه ومحبة اهل بيته»^۳.

یعنی نصیحت برای رسول این است که او را تعظیم نماید و نبوت او را تصدیق کند و به رسالت او ایمان داشته و به او امر و نواهی او گردن نهد و او را در حیات و ممات یاری کند و سنت او را با یاد گرفتن و یاد دادن زنده نگاهدارد و در رفتار و گفتار به وی اقتدا کند و او و پیروان و اهل بیت او را دوست بدارد و حق او را بزرگ شمارد.

«واما النصيحة لكتابه سبحانه وتعالى فالإيمان بانه كلام الله تعالى وتنزيه بانه لا يشبهه شيء من كلام الخلق ولا يقدر على مثله احد من المخلوقات ثم تعظيمه وتلاوته حق تلاوته واقامة حروفه في التلاوة والتصديق بما فيه وتفهم علومه والعمل بمحكمه والتسليم لمتشابهه والبحث عن ناسخه ومنسوخه وعمومه وخصوصه وسائر وجوهه وذبح تحريف المبطلين»^۴.

(۱) فتح الباری ج ۱/۱۲۸ از نووی و عمدة القاری در ج ۱/۳۲۲ اضافه کرده: ومولاة من اطاعه ومعاداة من عصاه والاعتراف بنعمته وشكره عليها والاحلاص في جميع الامور» وارشاد الساری ج ۱/۱۵۱.

(۲) فتح الباری ج ۱/۱۲۸.

(۳) رجوع شود به عمدة القاری ج ۱/۳۲۲ وفتح الباری ج ۱/۱۲۸ ونهاية ابن اثير ولسان العرب ومجمع البحرين وارشاد الساری ج ۱/۱۵۱ وفيض الباری ج ۱/۱۵۹ والكشاف ج ۲/۳۰۱ وبيضاوی در تفسیر آیه گذشته.

(۴) رجوع شود به مجمع البحرين ونهاية لسان العرب وعمدة القاری ج ۱/۳۲۲ وفتح الباری ج ۱/۱۲۸ و مرآة العقول ج ۴/۳۲۵.

نصیحت برای کتاب خدا عبارت است از ایمان به اینکه او کلام خدا است و همانند کلام بشر نیست و احدی از بشر قادر به آوردن مانند او نیست سپس تنظیم او را حفظ نمودن و آن را خواندن آنطوری که سزاوار است و تصدیق نمودن آنچه در قرآن آمده است و فهم مطالب قرآن و عمل کردن به محکمت و تسلیم شدن در مقابل متشابهات آن و بحث و تحقیق در ناسخ و منسوخ و عام و خاص آن و دفع اشکال و شبهات ملحدین.

«واما النصیحة لائمة المسلمين ان یطیعهم فی الحق ولا یری الخروج علیهم اذا جاروا»^۱.

و «متابعتم و بذل الاموال و الانفس فی نصرتم»^۲.

جمله: «ولا یری الخروج علیهم اذا جاروا» و نظائر آن که مسلمانان را ملزم می سازد که در مقابل جور و ستم سکوت کنند از ابن اثیر است و مرحوم مجلسی در مرآت العقول و مجمع نیز از او تبعیت کرده اند با اینکه عقیده به این حرف ندارند و لذا در بحار ج ۱۴۹/۲ آنرا نیاورده است.

ابن حجر در فتح و قسطلانی در ارشاد الساری چنین گفته اند:

«والنصیحة لائمة المسلمين اعانتهم علی ما حملوا القیام به و تنبیههم عند الغفلة و سد خلتهم عند الهفوة و جمع الکلمة علیهم و رد القلوب النافرة الیهم و من اعظم نصیحتهم دفعهم عن الظلم بالی هی احسن»^۳.

و عبارت مرحوم علامه مجلسی در بحار از این اشکال دور است.

ابن منظور در لسان العرب بعد از نقل کلام نهایت اشکال نموده و می گوید:

وفی شرح هذا الحدیث نظر و ذلك فی قوله: «نصیحة الأئمة ان یطیعهم فی الحق ولا یری الخروج علیهم اذا جاروا» فای فائدة فی تقیید لفظه بقوله «لیطیعهم فی الحق» مع اطلاق قوله: «ولا یری الخروج علیهم اذا جاروا» و اذا منعه الخروج اذا جاروا لزم ان یطیعهم فی غیر الحق» علی کل حال این جمله: «ولا یری الخروج علیهم اذا جاروا» علاوه بر اینکه مستلزم تناقض است کما اینکه لسان العرب گفته، سکوت و عدم نهی از منکر و ترک

(۱) مرآة العقول ج ۴/۳۲۵ و نهاية و مجمع البحرين و عمدة القاری.

(۲) بحار ج ۱۴۹/۲.

(۳) فتح الباری ج ۱/۱۲۸ و ارشاد الساری ج ۱/۱۵۱.

در این بیان جلوگیری از ظلم و ستم را جزء نصیحت برامام ذکر کرده است.

خروج، مناقض با «النصيحة لله ولكتابه ولسوله» می باشد و نیز مناقض با آیات امر به معروف و نهی از منکر است.

برای صاحبان نظر و فکر مخفی نیست که نصیحت برای خدا و رسول و امام هر سه برگشت به نصیحت برای خود مکلف است زیرا همانطوریکه عمدة القاری می گوید: «و حقیقة هذه الاضافة (یعنی النصیحة لله) راجعة الى العبد فی نصیحة نفسه فانه تعالی غنی عن نصیح الناصح»^۱ ایمان و کفر و معصیت و طاعت بشر، خوب یا بد به خودش برمی گردد علی علیه السلام فرموده: «خلق الخلق حین خلقهم غنیا عن طاعتهم آماناً من معصیتهم لانه لا تضره معصية من عصاه ولا تنفعه طاعة من اطاعه»^۲.

* برای صاحبان نظر و فکر مخفی نیست که نصیحت برای خدا و رسول و امام هر سه برگشت به نصیحت برای خود مکلف است

و همچنین نصیحت برای کتاب و رسول و ائمه دین، زیرا همانطوریکه ابن میثم در شرح می گوید:^۳

«النصيحة له - ای الامام - فی غيبته وحضوره والذب عنه اذ بذلك نظم شمل المصلحة... وانت تعلم بادنئ تأمل ان هذه الامور الاربعة وان كانت حقوقاً له عليهم الا انه انما يطلبها منهم لما يعود عليهم به من النفع فی الدنيا والآخرة فان الوفاء ملكة تحت العفة والنصيحة له سبب لانتظام امورهم به واجابة دعوته اجابة لداعي الله الجاذب الى الخير والمصلحة وكذلك طاعة امره طاعة لامر الله اذ هو الناطق به وقد علمت ما تستلزمه اطاعة الله من الكرامة عنده».

مسئلاً در حکومت الهی که امانت الهی است همه دستورات نفع و ضررش عاید به خود بشر می شود و در حال یا آینده، خود سود برده یا گرفتار می گردد، پس نصیحت برای خدا و رسول و کتاب و امام، همه به صلاح خود مکلف است.

(۱) عمدة القاری ج ۱/۳۲۲.

(۲) نهج البلاغه فیض خطبه «مام» ۱۸۴.

(۳) ج ۲/۸۳/۸۴.

نصیحت برای هر مسلمانی فرض و واجب است، امام باشد یا رعیت؛ اما امام پس بر او واجب است که حکومت و اجتماع اسلامی را حفظ نموده و احکام خدا را از تحریف مصون داشته و در مقام عمل اجراء نماید. بنابراین امام باید: در تعیین حکام و قضات و فرماندهان رده بالا یا رده پائین با تحقیق و شناخت کامل اقدام نماید و اشخاص امین و متدین و متعهد و دلسوز و با تقوا را انتخاب کند بلکه تخصص و تجربه و مدیریت او را در نظر بگیرد.

در جمع و حفظ و تقسیم بیت المال، نهایت دقت را مراعات کند و جلوگیری از آن را بگیرد و در تقسیم، عدل و اصلاح بودن را رعایت نماید.

و نیز به شکایات مظلومین رسیدن و اهمیت دادن به راضی بودن یا ناراضی بودن مردم و تعیین عیون و جاسوسهای مخفی برای کنترل کردن اعمال و رفتار کارمندان و مسئولین دولت اسلامی که احکام اسلام را اجراء نموده، و مردم را اذیت نکنند.

و تعیین مأمورها برای مراقبت حرکات و فعالیتهای گروههای مخالف و تبلیغات بر علیه اسلام و حکومت اسلامی و نشریات مضره و مضلّه و ترویج خطوط انحرافی و تحریف احکام اسلام، و تعیین مأمورها برای مراقبت اوضاع در کشورهایی که احتمال توطئه و فعالیت بر علیه حکومت اسلامی در آنها داده می شود.

تعیین مأمورها برای حفظ امنیت و راحتی مردم از وظائف حتمی امام مسلمین است.

اگر مسئولین کوتاهی بنمایند و مسامحه کنند یا عمد آروی رقابت و یا باند بازی یا عناوین دیگر از این راهها خللی وارد شود، خیانت کرده اند بلکه خود مسامحه و انجام ندادن وظیفه، خیانت است خواه خللی وارد بیاید یا نه.

در روایاتی که گذشت مخصوصاً در مورد «ولاة امر» فرموده اند: «ایما وال ولی شیئاً من امر المسلمین فلم یجهد لهم نصحه جهده لنفسه کبه الله علی وجهه یوم القیامة فی النار» و فرموده: «لیس علی الامام الا ما حمل من امر به... والاجتهاد فی النصیحة» و فرموده: «فاما حکم علی فالنصیحة لکم».

و اما رعیت، پس بر او واجب است مطابق وظیفه نصیحت بر خدا و کتاب خدا و رسول و امام که: همواره در اجراء فرامین حکومت اسلامی کوشش نماید.

بقیه در صفحه ۸۴

ارزشهای اخلاقی

در کتاب مخزن امام شریعه

صبر

۱ - من صبر علی مصیبة زاده الله عزّاه وادخله الجنة مع محمد وآل بيته.

(ثواب الاعمال صدوق / ۲۳۵)

۲ - من لا يعذب الصبر لنواب الدهر يعجز.

(اصول کافی، ج ۲، باب الصبر - ۹۳، الحقائق / ۱۴۰، اخلاق شهر / ۲۲۹)

۳ - الصبر صبران: صبر علی البلاء حسن جميل، وفضل الصبرین الروع عن

المعارج. وسائل ج ۱۱ / ۱۸۷، الحقائق / ۱۴۲، (مع اختلاف يسير)

۱ - کسی که در مصائب و پیشامدهای ناگوار صبر نماید خداوند بر عزت او بیفزاید و با محمد (ص) و اهل بیت او، در بهشت محشورش گرداند.

۲ - کسی که برای مصیبتهای روزگار صبر را آماده نکرده باشد عاجز می ماند.

۳ - صبر بردو نوع است: صبر بر سختی ها خوب و زیبا است و بهترین

۴ - لما حضرت علی بن الحسین علیهما السلام الوفاة ضمتی الی صدره وقال:
یا بنی اوصیک بما اوصانی به ابی حنین حضرتہ الوفاة وبما ذکر ان اباہ اوصاہ به
(قال) یا بنی اصبر علی الحق وان کان مرًا.

(اصول کافی ج ۲، باب الصبر - ۲۹۱، وسائل الشیعة، ج ۱۱ - ابواب جهاد النفس / ۱۸۷، جامع
السادات، ج ۳ / ۲۹۱)

۵ - انی لاصبر من غلامی هذا ومن اهلی علی ما هو امر من الحنظل انه من
صبر نال بصبره درجة الصائم القائم ودرجة الشهيد الذی قد ضرب بسیفه قدام
محمد صلی الله علیه وآله.
(وسائل ج ۱۱ / ۲۰۹)

۶ - العبد بین ثلاثة: بلاء وقضاء ونعمة، فعليه فی البلاء من الله الصبر فريضة
(اثني عشرية فی المواظ المدنية / ۱۱۲)



این دو صبر، ورع و پرهیز از محرمات است.

۴ - هنگامی که وفات پدرم (علی بن الحسین ع) نزدیک آمد مرا به سینه
چسبانید و فرمود: پسر عزیزم سفارش می کنم تو را به آنچه وصیت کرد
مرا به آن پدر زمانی که وفاتش فرا رسید و ذکر کرد که پدرش به او
چنین توصیه فرموده است:

ای پسر عزیزم بر حق صبر داشته باش و اگر چه تلخ باشد.

۵ - همانا من در مورد این غلام (افعال و اعمال نامطلوبش) و نیز بر
مشکلات خانوادگی و بستگانم آن چنان صبر می کنم که از حنظل (هندوانه
ابوجهل) تلخ تر است چه آنکه هر کس صابر باشد، با صبر خود به درجات
روزه داران و نماز شب گزاران و شهیدان رکاب پیامبر (ص) می رسد.

۶ - بنده خدا همواره بین سه چیز است: ۱ - بلا، ۲ - قضا و قدر، ۳ -



۷ - الجنة حفت [محفوفة، خ ل] بالمكاره والصبر، فمن صبر على المكاره في الدنيا دخل الجنة ...

(جامع السعادات، ج ۳ / ۲۹۱، اصول کافی ج ۲ - باب الصبر - ۸۹)

۸ - مروءة الصبر في حال الفاقة والحاجة والتعفف والغنى؛ أكثر من مروءة الإعطاء.

(اصول کافی ج ۲ باب الصبر - ۹۳، جامع السعادات، ج ۳ / ۲۹۱، مشكاة الاتوار - الباب الاول، الفصل الخامس / ۲۶).

۹ - عن جابر قال: قلت لابي جعفر (ع) يرحمك الله ما الصبر الجميل؟ قال: ذلك صبر ليس فيه شكوى الى الناس.

(اصول کافی ج ۲ - باب الصبر / ۹۳، مشكاة الاتوار - الباب السابع / ۲۷۶ با اختلاف اندک)

۱۰ - الكمال كل الكمال: التفقه في الدين والصبر على الثابتة وتقدير



نعمت. و بر او در برابر بلائی که از جانب خداوند به او می رسد، صبر واجب است.

۷ - بهشت در میان ناگواریها و شکیبائی است، پس هر که در دنیا بر ناگواریها صبر نماید به بهشت داخل می شود.

۸ - جوانمردی و مروءت صبر در حالت فقر و نیازمندی و آبرو نگاهداشتن و ثروتمندی [رنج بردن] بیشتر از جوانمردی بخشش است.

۹ - جابر گوید: به امام پنجم (ع) عرض کردم: صبر جمیل چیست؟ فرمود: صبوری که با آن شکایت به مردم نباشد.

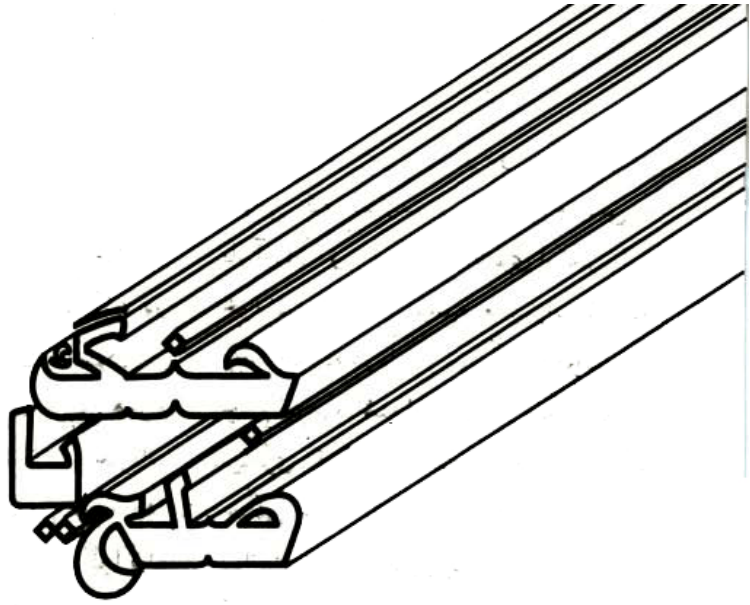


۱۰ - کمال کامل، فهم در دین و صبر بر ناملازمات و ناگواریها و اندازه گیری خرج زندگی است.

تذکراتی چند از استاد معظم حضرت آقای شبیری زنجانی

در باره قسمت اول مقاله ابوالعباس نجاشی و عسروی.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴	۷	نوح :	نوح:
۱۵	۱۱	الصلت	بن الصلت
۱۵	۲۱	صلت	الصلت
۱۶	۷	مُجَبَّر	مُجَبَّر
۱۷	۱۴	آیه الله	آیه
۱۷	۱۵	خصوصاً	و در علوم نقلی تتبع شرط اساسی است خصوصاً
۱۷	۲۰	اشتباهاً تحت	تحت
۱۷	۲۳	المحسن	الحسن
۱۸	۱۸	بن	المعافی بن
۲۲	۴	مزبور	مزبور (۳۷۲)
۲۳	۴	،رواته	و رواه
۲۳	۵	بن الحسینی	الحسینی
۲۳	۲۵	بندرت	بندرت از او
۲۳	۲۵	فحص	فحص زیاد
۲۴	۱	مکتب	مکتب
۲۵	۳	واز	و نیز از



ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع
وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينصرون الله من ينصره
ان الله لقوى عزيزا^۱
واگر نبود که خداوند شرّ بعضی ها را به وسیله بعضی دیگر دفع
می کند، اثری از عبادت و عبادتگاه ها نبود و بدون تردید خداوند یاور
کسانی است که دین او را یاری می دهند.

بحث کلی

واژه جنگ به دلیل آنکه قبل از هر چیز
کشتن، کشته شدن، اسارت، خرابیها،
ویرانیها، مهاجرتها، دربدریها، را مجسم
می کند، معلولها، مفقودها، و بدنبال آن

این بحث در دو بخش بررسی می شود:

بحث کلی

جنگ ایران و عراق

(۱) سوره ۲۲-حج، آیه ۴۰.

مصیبت و مشکلات خانواده‌ها، و دمها عوارض دیگر اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی را به وجود می‌آورد، مفهوم خشن و چهره کریه^۲ و زشتی پیدا کرده که در برخورد اولی با دید منفی به آن نگاه می‌شود.

و به عکس واژه صلح به دلیل همراه داشتن آرامش، سلامت، امنیت، جریان عادی کار و زندگی و رشد طبیعی استعدادها و شکوفائی ادراکات و احساسات گوناگون مفهوم نرم و مطبوع و چهره زیبا و جالبی به خود می‌گیرد.

اما در طول تاریخ زندگی انسانها که جنگهای رخ داده و صلحهایی به وجود آمده نسبت به این دو پدیده چون دیگر پدیده‌ها بررسی و تحقیقاتی به عمل آمده و تجزیه و تحلیلهایی در باره آنها انجام شده است، انگیزه و علل پیدایش آنها مورد بحث قرار گرفته و نتایج و آثار آنها نیز به دقت بررسی

شده، بخصوص پس از دو جنگ بزرگ جهانی که خسارات فراوان مالی و جانی به بار آورد.^۱ و به منظور پیشگیری از تکرار این حوادث، سازمانی وسیع و بین‌المللی به وجود آمد که در تاریخ خود گرچه موفقیت‌های چشم‌گیری نداشته اما از بروز جنگ جهانی دیگری که به مراتب خطرناک‌تر از هر جنگی است^۲ تا حدودی پیشگیری نموده اما نتوانسته است از بروز جنگهایی در گوشه و کنار جهان، چون جنگ ویتنام، کره، اعراب و اسرائیل، هند و پاکستان، ایران و عراق، تجاوز شوروی به افغانستان و تجاوز قدرتهای بزرگ به لبنان جلوگیری کند.^۳

انگیزه:

و در جمع انگیزه و علل جنگ و صلح و بعد آثار و نتایج مترتب بر هر یک، مطالعه و مشخص شده که اگر تاریخ گذشته جنگهای

- (۱) کتب علیکم القتال و هو کره لکم و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم.
- (۲) در جنگ بین الملل اول شصت میلیون سرباز شرکت داشتند. این جنگ منجر به کشته شدن ده میلیون و معلول شدن ۲۹ میلیون و مفقود شدن ۵ میلیون نفر گردید و در حدود ۱۲ میلیون نفر زن هم بر اثر سقط جنین آسیب دیدند، هزینه این جنگ خانمانسوز در حدود چهارصد میلیارد دلار برآورد شده است.
- و در جنگ بین الملل دوم قریب هفتاد میلیون سرباز در ظرف شش سال در میدانهای جنگ به جان هم افتادند و در نتیجه ۳۶ میلیون نفر کشته و ۲۹ میلیون نفر معلول و هزاران نفر مفقود الاثر شدند. در این جنگ حدود ۳۹۰ هزار میلیارد گلوله شلیک شده و هفده میلیون لیتر خون به زمین ریخت، هزینه این کشت و کشتار قریب به هزار صد و پنجاه و دو میلیارد دلار برآورد شده است.
- (۳) سلاحهای اتمی که در آشیانه‌های نظامی شرق و غرب نگهداری می‌شود قادر است بیش از هفت مرتبه کره زمین را در کل از قابلیت زندگی انداخته و حیات را بکلی به مخاطره بیندازد.
- (۴) بررسی عدم موفقیت این سازمان و دلیل آنکه از جمله حضور قدرتهای بزرگ با حق و تودر آن هست بیرون از این مقال می‌باشد.

و ملتهای مستضعف و مورد ستم این مستکبران سلطه‌گر با تمام طاقت و توان خود به دفاع برخاسته‌اند و به منظور حفظ کیان و حیات و وجود و حیثیت خویش در مقابل این ستم‌گریها ایستاده و همه چیز خود را به مخاطره انداخته‌اند.

ناگفته پیداست که در زمان ما، اقتصاد استکباری برای گردش چرخهای کارخانجات اسلحه و مهمات‌سازی خود به آتش جنگ دامن زده و می‌زند.

سرنوشت:

و در پایان گاهی سلطه‌گران حتی به قیمت به آتش کشیدن شهرها با میلیونها جمعیت چون هیروشیما، پیروز شده و گاهی ملل ضعیف با پایمردی و مقاومت حتی با از دست دادن همه چیز خود بالاخره رقیب را شکست داده و خود را حفظ نموده است و در مواردی پس از طولانی شدن جنگ و یسا تحمل خسارات فراوان با وساطت دیگران، طرفین بر سر یک‌میز، کنار یا روبروی هم^۱ نشسته و قرارداد صلحی را امضاء کرده‌اند^۲ که بعضی از این قراردادها بارها نقض و حتی منتهی به جنگ مجدد شده است.



اقوام و ملل را نیز کنار آن بگذاریم بطور خلاصه می‌توان به این نتیجه رسید که:

جنگ افروزان سلطه‌گر به منظور تسلط بر ملل ضعیف و غارت اموال و ثروت‌های آنان دست به حمله زده و با افروختن آتش جنگ و تخریب و قتل و غارت، طرف را از پا درآورده و بر آنان مسلط شده‌اند.

(۱) با توجه به محل امضاء قرارداد صلح در کره شمالی و ترتیب نشستن و رد و بدل شدن اوراق و مقایسه با موارد دیگر، این دو مفهوم به وجود می‌آید.

(۲) مثل صلح مصر و اسرائیل، کره جنوبی و کره شمالی، صلح ژاپن با آمریکا، صلح ویتنام با آمریکا.

انگیزه مقدس

اما به هر حال این جنگ و صلحها بیشتر بر محور مسائل مادی و حکومت‌های گوناگون دنیائی بوده که هم مهاجم جنگ افروز به خاطر مقاصد مادی و به دست آوردن قدرت و ثروت، حمله و هجوم کرده و هم مدافع مورد تجاوز، به منظور حفظ قدرت و ثروت و زندگی دنیا، مقابله و مقاومت و دفاع نموده و یا تن به صلح داده است.

اما در این بررسی و تحقیقها به انگیزه و علت دیگر هم می‌رسیم که بیشتر در جنگ‌های مذهبی به وضوح دیده می‌شود و آثار و علائم آن در تمام مراحل جنگ و صلح از نحوه برخورد با دشمن، اسارت و مسائل آن،

غنیمت گرفتن و توابع آن، پیمان و مواد آن، به چشم می‌خورد که کاملاً با دیگر جنگها متفاوت است.

قرآن کریم می‌گوید: یک نفر برابری ده نفر، و ده نفر برابر صد نفر و صد نفر برابر هزار نفر باید مقابله و مقاومت کنند و حداکثر با تخفیف، یک نفر برابر با دو نفر و ده نفر برابر بیست نفر و صد نفر برابر دویست نفر و هزار نفر برابر دوهزار نفر باید بجنگند!

اگر دشمن در گرما گرم جنگ تسلیم شد یا فرار کرد نمی‌توان او را تعقیب کرد، اگر اسیر شد نمی‌توان او را اذیت و آزار نمود^۲، پیرمردان و پیرزنان و کودکان و بطور کلی با مردم غیر نظامی و بی‌دفاع نمی‌توان جنگید، از بکار بردن مواد سمی در آب و

(۱) یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرین یظلموا مائین وان یکن منکم مائة یظلموا لفا من الذین کفروا بانهم قوم لا یفتقرون - الان خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفاً فان یکن منکم مائة صابرة یظلموا مائین وان یکن منکم الف یظلموا الفین بأذن الله و الله مع الصابرین.

(۲) در مواردی که اگر فراری یا اسیر را رها کنیم به پایگاه مهاجمین و بغات پیوسته و علیه اسلام عمل می‌کند تکلیف به شکل دیگری است که ما فقط در ذیل روایت حفص بن غیاث و دعائم و فتوای مرحوم کاشف الغطاء و صاحب جواهر را نقل می‌کنیم: محمد بن یحییٰ الکلینی (رحمه الله) عن حفص بن غیاث: قال: سالت ابا عبد الله علیه السلام عن طائفتین من المؤمنین اقتلوا احدهما باغیة و الاخری عادلة... هذا اذا لم یبق من اهل البنی احد و لم یکن لهم فقة یرجعون الیها فاذا کان لهم فقة یرجعون الیها فان اسیرهم یقتل و مدبرهم یتبع و جریحهم یجهز علیه.

در کتاب دعائم از امام باقر (ع) روایت می‌کند: که فرمودند: اذا نهزم اهل البنی و کان لهم فقة یلجئون الیها، اطلبوا و اجهزوا علی جرحاهم و اتیموا و اقتلوا ما امکن اتباعهم و قتلهم و كذلك سار علی علیه السلام فی اصحاب صفین لان معاویة کان وراثهم. و اذا لم یکن لهم فقة لم یطلبوا و لم یجهز علی جرحاهم لانهم اذا ولوا تفرقوا. «المستدرک، باب ۲۲، حدیث ۱» و مرحوم کاشف الغطاء می‌فرماید: ... ثم لوبقت فرقة من المؤمنین علی اخری منهم فقلبت المظلومة الضالمة فلیس لهم ان یجهزوا علی جریحهم و لا یتیموا مدبرهم الا مع بقاء احتمال رجوعه. «کشف الغطاء کتاب الجهاد فصل الثانی، فی البخانة». و مرحوم صاحب جواهر هم می‌فرماید: ... نعم من کان من اهل البنی لهم فقة یرجع الیها جاز الا جهاز علی جریحهم و اتباع مدبرهم و قتل اسیرهم «جواهر، ج ۲۱ کتاب الجهاد ص ۳۲۸».

غذا و بطور کلی و باصطلاح امروز از سلاحهای شیمیائی نباید استفاده کرد که ریشه همه این آثار و روشها در همان انگیزه اصلی است که در انواع جنگهای مذهبی وجود دارد.

جنگهای مذهبی

قبلاً لازم است به این نکته توجه شود که وقتی می‌گوئیم جنگهای مذهبی، مقصود جنگهایی است که به دستور پیامبر یا امام یا جانشینان آنان انجام گرفته باشد نه هر جنگی که به نام مذهب انجام گیرد چون جنگهای صلیبی.

جهاد و دفاع

در اسلام جنگ، یکی از دو حالت را دارد:

اول جنگ ابتدائی: که در اصطلاح جهاد نام دارد و در مرحله اول غیر مسلمین توسط پیامبر یا امام به اسلام دعوت می‌شوند، و اگر اینها اهل کتاب باشند به آنان گفته می‌شود یا باید اسلام را بپذیرید و یا به حکومت اسلامی جزیه و مالیات پردازید تا

در سایه حکومت اسلامی قرار گیرید و یا آماده جنگ شوید و اگر دو قسم اول را نپذیرفتند جنگ با آنان حتمی است و از نظر فقهی اختصاص به زمان حضور پیامبر یا امام معصوم دارد.^۱

دوم دفاع: جنگی است که اختصاص به زمان و مکان و شرایط و حاکم خاصی نداشته و بر همه مسلمانان واجب است که هر وقت از ناحیه دیگران مورد تجاوز و تعدی قرار گرفتند، به هر صورت ممکن از خود دفاع کنند و تسنهاد رشک کل کار و استفاده از خصوصیات فنی، دستور و نظر مسئولین شرعی و قانونی باید رعایت شود. و این نوع جنگ را دفاع می‌نامیم چه تعدی و تجاوز از طرف کفار و غیر مسلمین باشد و یا اگر گروه و طائفه‌ای از مسلمین بر گروه و طائفه دیگر تجاوز کنند در این فرض دوم در مرحله اول باید برای اصلاح بین آنان اقدام نمود و اگر ممکن نشد و یکی بر دیگری بغی و ظلم و تجاوز کرد جنگ تا زمانی که باغی تسلیم شود واجب است.^۲

هدف در نوع اول، حاکمیت اسلام و نجات بشریت است و به عبارت دیگر،

(۱) اطلاق این نظر نسبت به همه شرایط مختلف مسلمین قابل بحث است.

(۲) وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بقت احدیهما علی الاخری فقاتلوا الی تبغی حتی تقیء الی امر الله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل واقسطوا ان الله یحب المقسطین.
سوره ۴۹ حجرات، آیه ۹.

اگر طرف متجاوز غیرمسلمان باشد دست مسلمین در عملیات دفاعی بازتر بوده و آزادتر می‌توانند عمل کنند اما اگر طائفه‌ای از مسلمین بر طائفه دیگر تعدی و تجاوز کند عملیات دفاعی به شکل بسته و محدودتری انجام خواهد شد که احکام تفصیلی آن را در فقه باید دید.



نکته دیگری که حتماً باید به آن توجه داشت چیزی است که مورد تعدی و تجاوز

آخرین راه برای پیاده کردن هدف از رسالت انبیاء الهی است که طبعاً ارزیابی آن مستقیماً با ارزش اهداف انبیاء الهی و پیامبر اسلام مرتبط می‌شود و به همین جهت از تکالیف پیامبر و امام است و انگیزه و عامل اطاعت از دستور خدا و رسول برای نشر و ترویج دین خدا و رسول است.

اما هدف از نوع دوم، حفظ و نگهداری دین خدا و رسول و پاسداری از مقدسات الهی است که اگر دفاع نباشد اثری از عبادت و عبادتگاه باقی نخواهد ماند. و زمین و زندگی روی آن به فساد خواهد گرائید، و به کلی طبع اولی آن از بین خواهد رفت. ^۲ و انگیزه آن اطاعت از یک دستور عقلی و شرعی است که دفاع از حیات و زندگی، امر طبیعی و غریزی هر جامعه زنده است. ^۳ و دنیا داران و شهوترانان و قدرت طلبان، گذشته از روح سلطه‌گری و استعمار، افکار و عقائد دینی و بخصوص نظرات اسلام را مانع راه خود دانسته و همواره با مذهب و مذهب‌یون در جنگ و ستیز بوده‌اند.

روشن است که در این نوع از جنگ

(۱) سوره ۲۲ حج، آیه ۴۰.

(۲) ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل على العالمين.

(۳) فروع و اقسام دفاع را در تحریر الوسیله حضرت امام به طور کامل می‌توان ملاحظه کرد.

قرار می‌گیرد که درجه دفاع و تحمل مشکلات به آن بستگی دارد و قهرا اگر اساس و کیان اسلام و قرآن مورد حمله قرار گیرد، دفاع از آن به هر قیمت واجب است، «بلغ مابلغ» یعنی اگر میلیونها انسان و میلیاردها تومان و صدها ده و شهر و آبادی در راه حفاظت، از اساس اسلام و کیان قرآن و دفع خطر از آن از بین برود، ارزش دارد.

جنگ ایران و عراق

روز ششم مارس یک هزار و نهصد و هفتاد و پنج میلادی در الجزایر مسئله اختلافات مرزی ایران و عراق بررسی و طی قراردادی حل و فصل و به امضاء رسید، در آن قرارداد به بند یک ماده ۲۳ منشور ملل متحد اشاره شده که بر اساس آن، موارد اختلاف باید به دادگاه ارجاع و تصمیم نهائی گرفته شود.^۱

در روز بیست و دوم بهمن یک هزار و سیصد و پنجاه و هفت هجری شمسی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران پس از قریب پانزده سال مبارزه به زهیری مرجع عظیم الشأن تقلید حضرت آیت الله العظمی

امام خمینی دام ظلّه به پیروزی رسید و رژیم کفر و طاغوت وازگون شد.

درست پنجاه روز پس از این پیروزی در تاریخ ۱۳ فروردین ۵۸ عراق به مردم بی‌دفاع مهران حمله هوائی نمود و در ۱۴ فروردین شهر قصر شیرین حمله کرد و در ۱۸ فروردین تأسیسات نفتی مهران را مورد حمله قرارداد و این حملات مرزی در زمین و هوا و دریا با فاصله‌های کوتاه به اشکال مختلف تکرار شد و در جمع ۶۳۶ حمله زمینی هوائی و دریائی ثبت شد، و همچنین حرکات دیگری که آماده شدن عراق را برای یک حمله گسترده نظامی نشان می‌داد دیده می‌شد، از سفرهای هم‌آهنگ توجیهی به کشورهای خلیج فارس و غیره، احداث جاده‌های نظامی در مرزهای ایران و عراق تا فراخوانی دوره‌های احتیاط سربازی، که متأسفانه با جاکمیت طرز تفکر ملی‌گراها و خائنین فراری، مسائل سرسری گرفته شد و هیچ‌گونه اقدام جدی و فراهم کردن آمادگی قبلی و پیشگیری صورت نگرفت و تنها به تذکراتی توسط وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به وزرات خارجه عراق اکتفا شد

(۱) هر اختلافی که ادامه آن محتمل است که حقوق صلح و امنیت بین المللی را به خطر اندازد طرفین باید به قبل از هر چیز از طریق مذاکره، میانجیگری، سازش، داوری، رسیدگی قضائی، و توسل به موسسات یا ترتیبات منطقه‌ای یا سایر رسائل مسالمت‌آمیز، بنا به انتخاب خود، راه حل آن را جستجو نمایند.

جالب توجه اینکه صدام طی نطقی این قصد تجاوز خود را پنهان کرده و اعلام داشت: «ما به شما و تمام جهان تأکید می‌کنیم که خواستار روابط حسن همجواری با کشورهای همجوار و به ویژه ایران هستیم و عراق هیچ طمعی در سرزمینهای ایران ندارد، ما به هیچ وجه قصد نداریم علیه ایران وارد جنگ شویم و یا دامنه درگیری با آن را از چهار چوب دفاع از حقوق و حاکمیت خود گسترش دهیم»^۱.

تا اینکه در روزهای ۸، ۱۲، ۱۶، ۱۹ شهریور ۵۹ حملات جدی‌تری توسط عراق به مهران، زینل کش و میمک انجام گرفت که طی آن پاسگاه‌های مرزی مهران، ارتفاعات باویسی و شمشیر در منطقه نوسود به تصرف عراق درآمد.

صدام در روز ۲۶ شهریور ۵۹ در جلسه فوق‌العاده مجلس ملی عراق حاضر شد و گفت: من در برابر شما اعلام می‌کنم که ما قرارداد ششم مارس ۱۹۷۵ را کاملاً ملغی می‌دانیم و شورای فرماندهی در این زمینه تصمیم خود را خواهد گرفت.^۲

پنج روز بعد یعنی سی و یک شهریور پنجاه و نه ۵۹/۶/۳۱ حمله گسترده نظامی

خود را علیه ایران با ۱۲ لشکر تا دندان مسلح در زمین، دریا، هوا، به مرزهای غربی، جنوب غربی و شمال غربی به طول بیش از یک هزار و سیصد کیلومتر را شروع نمود از هوا تا فرودگاه مهرآباد تهران، و در دریا تا دهانه خلیج فارس، و در زمین در غرب تا سرپل ذهاب و اسلام آباد و در جنوب تا پشت دروازه‌های اهواز و محاصره نمودن آبادان پیش رفته و شهرهای قصر شیرین، سرپل ذهاب، نفت شهر، هویزه، خرمشهر، و صدها روستا و بخش سقوط کرد و در کل بیش از چهارده هزار کیلومتر مربع از اراضی پنج استان، خوزستان، ایلام، کردستان، باختران و آذربایجان غربی را به تصرف خود درآورد، و مناطق مسکونی مراکز استان و شهرهای بزرگ ایران از جمله اهواز، باختران، ارومیه، تبریز، همدان، بوشهر و سنندج و ... را مورد حملات هوایی قرار داد. صدام در این شرایط در برابر چشم بینندگان تلویزیون حاضر شده و قرارداد الجزایر را پاره کرده و گفت: این قرارداد مربوط به زمانی است که ما ضعیف بودیم در حال حاضر ما قوی هستیم و به این قرارداد نیازی نداریم.^۳

(۱) بخش عربی رادیو صوالجماهر، ساعت ۲۰/۳۰ در تاریخ ۵۸/۸/۱۳.

(۲) بخش مستقیم نطق صدام از فرستنده‌های رادیو تلویزیونی عراق، ساعت ۲۰/۳۰ در تاریخ ۵۹/۶/۲۶.

(۳) جزوه نقض مقررات بین المللی توسط رژیم عراق، صفحه ۱۶.

بنی صدر مخلوع انجام شد که با شکست روبرو گردید.

اولین عملیاتی که نقطه عطف در جنگ شد عملیات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بود. که در محور سوسنگرد انجام شد.



و بعد در روزهای ۱۵ و ۲۵ فروردین ۱۳۶۰ در محورهای کرخه و شوش و بعد از عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری، در روزهای ۱۱ و ۲۷ شهریور

در همین شرایط که شهرها و اراضی جمهوری اسلامی ایران در اشغال صدام بود او در یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران خارجی در حالی که مفاد منشور ملل را به مسخره می گرفت، گفت:

مردمی که درگیر جنگ می شوند باید نتایج آن را بپذیرند، پس چگونه می شود به مردمی که شکست خورده اند بگوئید پس از آنکه شما را شکست دادیم این سرزمینتان بیائید بفرمائید تحویل بگیرید.^۱

اولین مرحله دفاع

مردم انقلابی جمهوری اسلامی ایران در برابر این هجوم تجاوزکارانه به خروش آمده و از سراسر کشور حرکتی عظیم انجام گرفت و مردم کوچه و بازار، گروه گروه به جبهه ها ریخته و آماده جنگ و دفاع شدند بگونه ای که حتی به کار گرفتن این نیروهای وسیع مردمی برای فرماندهان، مشکل و فکر تشکیل بسیج و منظم کردن آنان و تنظیم ارتش (۲۰) بیست میلیونی مطرح و ارتش و سپاه و بسیج وارد عمل شدند. در روزهای ۷/۲۳ و ۹/۷ و ۵۹/۱۰/۲۰ عملیات کلاسیک نظامی در محورهای دزفول، هویزه، ماهشهر، آبادان با فرماندهی

(۱) بخش عربی رادیو صوت الجماهير، ساعت ۱۵/۳۰ در تاریخ ۵۹/۸/۲۱.

شصت در محورهای شیخ تپه و سوسنگرد و در ۶۰/۷/۵ در شمال آبادان عملیات ثامن الائمه توسط نیروهای سپاه، بسیج و لشکر ۷۷ خراسان به فرماندهی حضرت امام انجام شد و منطقه‌ای به وسعت یکصد و پنجاه کیلومتر مربع از سرزمینهای اسلای آزاد گشت، و به همین ترتیب عملیات ذیل در تاریخهای مشخص زیر انجام گرفت.

ردیف	عملیات	تاریخ	محور	نتایج	حسارات دشمن
۱	ثامن الائمه	۶۰/۷/۵	شمال آبادان و قسمت شرقی کارون	آزادسازی ۱۵۰ کیلومتر مربع و دو جاده استراتژیکی آبادان، ماهشهر، اهواز، آبادان.	دو هزار نفر کشته و هزار و هشتصد نفر اسیر
۲	طرفین الفس	۶۰/۹/۷	کرخه، جنوب کرخه، غرب سوسنگرد	آزاد سازی ۶۵۰ کیلومتر مربع از جمله شهرستان	۴۵۰۰ کشته و زخمی و ۵۴۶ اسیر - اسقاط ۱۲ فروند هواپیما و انهدام ۱۷۰ تانک و نفربر.
۳	مطلع الحجر	۶۰/۹/۲۰		۱۶۰ کیلومتر مربع از سرزمینهای اشغالی آزاد	۲۰۰ نفر اسیر
۴	فتح المین	۶۱/۱/۲	غرب هزفول، شوش، رودخانه کرخه	۲۵۰۰ کیلومتر مربع از سرزمینهای اشغالی آزاد	۳۶۰ تانک نابود و ۲۵۰۰۰ کشته و زخمی و ۱۸ هواپیما اسقاط ۱۵۴۵۰ نفر اسیر و ۲۰۰ دستگاه تانک به غنیمت گرفته شد.
۵	بیت الفس	۶۱/۲/۱۰	خرمشهر	۵۵۰۰ کیلومتر مربع از جمله خرمشهر، هویزه، پادگان حمید، جاده اهواز خرمشهر آزاد شد.	۴۱۸ تانک ۲۶ فروند هواپیما، سه هلیکوپتر نابود و ۱۰۵ دستگاه تانک به غنیمت گرفته شد، ۱۶۰۰۰ نفر کشته و زخمی و ۱۹۰۰۰ نفر اسیر.
۶	وهبان	۶۱/۴/۲۲	خرمشهر پادگان زید عراق	۸۰ کیلومتر مربع از خاک عراق آزاد شد	۱۲ تانک تی-۷۲ به غنیمت گرفته شد و ۱۵۰۰۰۰ مین خنثی و هزار و صد و ده نفر اسیر و ۵۵۰۰ نفر کشته و زخمی شدند.
۷	مسلم بن عقیل	۶۱/۷/۹	سومار	۱۵۰ کیلومتر مربع آزاد و چندین پاسگاه مرزی به نامهای سلمان کشته، قلعه جوج، سانبابا، میانتنگ کیکه، سومار و کانی شیخ به تصرف درآمد.	۱۷۰ نفر اسیر

ردیف	عملیات	تاریخ	محل	نتایج	خسارات دشمن
۸	محرم	۱۰/۸/۶۱		۵۸۰ کیلومتر مربع از اراضی آزاد شد.	۳۵۰۰ نفر اسیر
۹	والفجر مقداتی	۱۷/۱۱/۶۱	از امتداد جزایه تا پاسگاه رشیدی	۳۰۰ کیلومتر از اراضی آزاد شد	۲۵۰۰ کشته و زخمی و ۱۱۰ اسیر و تیپ ۷۰۴ پیاده از لشکر ۱۴، و گردان ۳ مکانیزه از تیپ ۵۰۵ و دو واحد از جیش الشعیب لشکر ۱۴ نابود و ۶ هواپیما ساقط و دهها تانک و نفربر منهدم شد.
۱۰	والفجر یک	۲/۶۲	شمال فکه	۱۵۰ کیلومتر مربع آزاد.	۸۵۰۰ تن کشته و زخمی و ۳۵۰ نفر اسیر و ۹۸ تانک و ۵ هلیکوپتر منهدم شد.
۱۱	والفجر دو	۲۹/۴/۶۲	پیرانشهر، رواندوز	۲۰۰ کیلومتر مربع از سرزمینهای عراق آزاد.	آزادی پادگان حاجی عمران و ۵۰ پایگاه و دهکده مرکز تجمع نیروهای عراق ۱۳ هلیکوپتر و هواپیما ساقط و ۴۸ توپ و ۱۲۰۰۰ مسلسل، ۱۰۰ خودرو و ۱۸۰ خمپاره، ۱۸ لودن ۲۰ خمپاره انداز به غنیمت گرفته شد.
۱۲	والفجر سه	۲/۵/۶۲	کانی سخت، زالوآباد، پاسگاههای راجسی، کنجانچم	۵۰ کیلومتر مربع از اراضی عراق و جاده مهران ایلام آزاد و امنیت شهر مهران تامین شد.	۳۵۰۰ کشته و زخمی و مقادیر معتابیه مهمات منهدم و یاب به غنیمت گرفته شد.
۱۳	والفجر چهار	۲۷/۷/۶۲	غرب کوش، دزدانعل، خاک عراق	تصرف ارتفاعات لالاحمره، گرمک، لاری.	
۱۴	والفجر پنج	۲۸/۱۱/۶۲	بین دهلران، مهران	تسلط بر منطقه ای که دوشهر عماره و کون رابه هم متصل می سازد.	
۱۵	والفجر شش		چیلان (شمال غربی دهلران)	۴۰ کیلومتر مربع از سرزمینهای پیش بینی شده آزاد و جاده استراتژیک جزایه طیب به تصرف درآمد.	
۱۶	عبیر	۳/۱۲/۶۲	شرق بصره		
۱۷	میمک		تنگ بیجار، تنگ بینا و...	آزادسازی پاسگاههای خان تلخاب و گرگن.	

و سپس عملیات زنجیره ای بدن قدس، عاشورا و قادر انجام شد که در هر کدام طبق

فهرست نتایج، آزادسازی سرزمینها، غنائم و اسرانی را همراه داشت و دشمن قدم به قدم به عقب رانده شده و شکست خورد. طبیعی است که در این راه شهداء و اسراء و مفقودین عزیز و گرانقدری هم داشتیم که فهرست و نام و شرح حال و وصایای آنان وسیله بنیاد شهید تهیه و سرپرستی از بازماندگان آنان به عهده این بنیاد گذارده شده است.

پس از شکسته شدن حصر آبادان و فتح خرمشهر و آزاد شدن هویزه، سرپل ذهاب، قصر شیرین و سرزمینهای این مناطق به وسیله جمهوری اسلامی ایران، دشمن شکست خود را قطعی دید و به طرفندهای جدیدی روی آورد از قبیل کشاندن جنگ به دریا^۱ و شهرها و استفاده از تسلیفات استعماری برای سرپوش گذاردن روی شکستهای خود که در تمام این مراحل نیز با تحمل خسارات فراوانی شکست خورد.

مسئله نقض مقررات بین‌المللی و به کارگیری روشهای ممنوعه از جمله حمله به مناطق مسکونی، مدارس، بیمارستانها،

استفاده از سلاحهای شیمیائی، بدرفتاری با اسراء، چون در دو جزوه مستقل توسط ستاد تبلیغات جنگ در هفته جنگ ششمین سال تهیه و چاپ و توزیع شده، اینجا تکرار نمی‌کنیم.

دشمن از همان روزهای اولی که احساس کرد اهداف شومی که برای رسیدن به آن، جنگ را شروع و بر جمهوری اسلامی ایران تحمیل کرد قابل دستیابی نیست و به عکس ادامه جنگ، مشکلات عراق را روز افزون خواهد کرد، روش و لحن خود را عوض کرده و قیافه صلح طلبانه به خود گرفت و در رسانه‌های جمعی استکباری، به شکل خاصی مسأله صلح را مطرح کردند که گویا تمام تقصیر به عهده جمهوری اسلامی ایران است و عراق صلح طلب بوده و مظلوم واقع شده است، و در کنار این حرکت، رفت و آمد هیئت‌های گوناگون به عنوان میان‌جیگری شروع شد و هر یک بالطائف الحیل خاص دنیای استکباری، از ایـران می‌خواستند که به جنگ پایان بدهد و شمار این هیئات و مذاکرات آنان و انگیزه‌های هر

(۱) از آغاز حمله به کشتیهای بی‌طرف (در خلیج فارس) ۲۰۰ فروند کشتی (از جمله ۹۰ فروند که هنوز در شط العرب بدام افتاده‌اند) آسیب دیده‌اند، ۶۰۰ میلیون دلار تنها برای خسارت و از دست رفتن کشتیها پرداخت شده که باید خسارت وارده بر محمولات و اموال را اضافه کرد و خسارت بالاتر، مرگ ۱۳۸ دریانورد بی‌طرف بوده، حملات اصلی از سوی هواپیماهای عراقی با استفاده از موشکهای یک ام و ۳۹ اگروسه بوده، هواپیماهای ایرانی مسلح به نوعی از موشکهای مادریک بوده‌اند.

نشریه نظامی جینز فیتیک سپس چاپ لندن گزارش سالانه، ۸۶-۱۹۸۵

آمده است.

صلح یا قتال

حال در چنین اوضاع و احوالی که حتی قدرتهای بزرگی که عراق را حمایت کرده و می کنند به خطا و اشتباه خود و صدام اعتراف کرده و نسبت به دست یابی به اهداف خود مأیوس شده اند با توجه به اینکه اولین هدف براندازی نظام جمهوری اسلامی بوده و با توجه به اینکه قدرتهای بزرگ، اسلام را به عنوان یک خطر جدی برای خود تلقی کرده اند با نگاه مجدد روی رجز خوانی های صدام به هنگام حمله به ایران و پس از نقض یک جانبه قرارداد و توسل به حیل های گوناگون برای فرار از این مهلکه خود ساخته پس از شکست، آیا راستی صلح می تواند مفهوم مناسب و صحیحی داشته باشد؟

آیا با چنین کسی که نه تنها متجاوز به جمهوری اسلامی است بلکه جنایتکار جنگی حساب می آید و باید محاکمه شود، چگونه صلحی تصور می شود تا چه رسد به تصدیق؟ چه کسی می خواهد طرف این صلح باشد؟ چه امضائی می تواند مورد وثوق و اعتماد باشد که فردا ویس فردا دوباره علیه این نظام الهی جنگ دیگری به راه نیاندازد و همه زحمات گذشته را با بمال نکنند؟

آیا با کسی که نه تنها امضاء خود را زیر

یک که بیش از هر چیز به منافع کشور خودشان می اندیشیدند در خور این مقال نبوده و در کتاب مبسوطی باید بیاید.

رهبران نظام جمهوری اسلامی ایران در برابر این حرکت با یک منطق کاملاً روشن از همان روزهای نخست به اولین هیئت گفتند: ختم جنگ فبنی بر سه اصل است:

۱- خروج کامل دشمن از سرزمینهای جمهوری اسلام ایران.

۲- محکوم کردن متجاوز در یک دادگاه بین المللی.

۳- پرداخت خسارات جنگ.

این شرایط هم اکنون هم وجود دارد جز آنکه شرط اول را رزمندگان اسلام نسبت به بیشتر زمینهای اشغال شده عملی کرده و دشمن را بیرون راندند.

سخن از کمکهای مالی، نظامی، سیاسی ابرقدرتها به عراق در جریان این جنگ به طور مستقیم یا وسیله تعدادی از کشورهای عربی خود به بحث طولانی و مقال مستقلی نیازمند است که خوشبختانه با همه پرده پوشیهای که در اوائل جنگ می شد پرده ها کنار رفت و همکاری آشکار و رسمی آمریکا، فرانسه و شوروی در رسانه های جمعی جهان آمد که تفصیل آن در انتشاراتی که وسیله خبرگزاریهای جمهوری اسلامی در این رابطه تهیه شده

جنگ یا صلح

داشته باشد و این معنی جمله رهبر کیسر انقلاب، حضرت امام است که: صلح با صدام خلاف قرآن است.



مریپ ریپورت امریکائی

به جا است که نظر یک نشریه امریکائی را که در سال پنجم جنگ تهیه و توسط ستاد تبلیغات جنگ ترجمه شده و طبعاً مفصل و طولانی است حد اکثر ممکن، تلخیص و فشرده نموده، اینجا بیاوریم: نشریه مریپ ریپورت چاپ نیویورک در یک شماره مخصوص تحت عنوان جنگ عجیب در خلیج فارس مقالات مستند و مشروحی را از خبرنگاران و مفسران امور خاورمیانه در نورعلم شماره دوازدهم

پاگذارده بلکه دهها قانون و مصوبه بین المللی رانیز نقض نموده و به هیچ چیز پایبند نبوده و تنها منطق زور را می شناسد جز با منطق زور می توان با او رو برو شد؟ و به قول شهید رجائی رزمندگان ما در جبهه ها مشغول مذاکره هستند.

برگشت به حکم خدا

و اگر با منطق اسلام صحبت کنیم و اگر نظام حاکم بر بغداد را به دلیل آنکه در آن کشور مردم مسلمانی زندگی می کنند مصداق طائفه ای از مؤمنین بدانیم و دور از هر تعصب و تصور پیش ساخته ای قضاوت کنیم آیا صدام به حکم خدا برگشته است و اصولاً خدائی را قبول دارد؟ یا چون خود را گرفتار در دامی می بیند که خود گسترده است، فریاد صلح خواهی سر می دهد؟ ولی باز در آخرین نطق خود دم از قدرت و نیرومندی می زند.

با توجه به آنچه گفته شد که خلاصه کوتاهی از دورنمای جنگ است از نظر ما هیچ تردیدی نیست که صدام باغی است و به حکم خدا و امر: فقاتلوا التی تبغی حتی تھیء الی امرالله قتال با او واجب است تاروزی که به حکم خدا تسلیم شده و تحویل دادگاه گردد چون محاکمه متجاوز و جانی و گرفتن خسارت از متجاوز و غاصب، حکم خدا است و صلح با جانی جنگی و متجاوز نمی تواند مفهوم صحیحی

باره این جنگ به چاپ رساند.

سر گذاشته و هر یک را به تفصیل بیان می‌کند که ما با اشاره از آنها می‌گذریم.

گرچه در این مقالات نقش مذهب و اسلام و عوامل اصلی انقلاب و ریشه‌های حمله به ایران نادیده گرفته شده و خلفائیه هم به خصوص در مسائله تهیه سلاح دارد، اما در جمع، تشریح روند جنگ و نقطه‌ای که هم اکنون به آن منتهی شده و آینده‌ای که پیش بینی کرده‌اند، جالب است.

مرحله اول: حمله عراق

در ۲۲ سپتامبر، هواپیماهای جنگنده عراق ۱۰ فرودگاه ایران را بمباران کردند و روز بعد قریب یک سوم ارتش دوست هزار نفری عراق از مرز گذشت و وارد خوزستان شد و بعد جریان را تا سقوط خرمشهر و محاصره دزفول، اهواز و بخصوص آبادان و آثار سیاسی و نظامی و برخورد قدرتهای بزرگ را نقل می‌کند.

نویسنده این مقاله پس از بررسی مقدماتی از اختلافات مرزی سابقه‌دار بین عراق و ایران و ذکر ارقام و آمار رسمی از تلفات جانی و خسارات مالی و اسراء طرفین و بیان اینکه از این نظریکی از جدی‌ترین جنگهای پس از جنگ جهانی دوم است و بعد از اشاره به قراردادهای گوناگون از سال ۱۹۳۰ تا پیمان ۱۹۳۷ و تحولات سیاسی و تغییرات این قراردادها تا آخرین قراردادی که در الجزایر در سال ۱۹۷۵ توسط شاه و صدام - که آن روز معاونت ریاست جمهوری عراق را به عهده داشت - امضاء شد و بر اساس آن خط «تال وگ» وسط شط العرب مرز شناخته شد... و بالاخره لغو آن بطوریکه جانبه توسط صدام و شروع جنگ، می‌گوید:

مرحله دوم: بن‌بست

عراق همچنان مساحتی قریب چهارده هزار کیلومتر مربع خاک ایران را عمدتاً در خوزستان در اختیار گرفت و بیشتر قادر به نفوذ نبود. ایران موفق شده بود نیروهای خود را منظم کند اما نمی‌توانست حتی محاصره اهواز و دزفول و آبادان را بشکند. تا اینکه در تاریخ ۱۴ آوریل نیروی هوایی ایران موفق شد در عمق خاک عراق دست به حمله بزند و ۴۶ فروند جنگنده عراقی را در پایگاه «الولید» منهدم کند^۱ و به دنبال آن مسائل سیاسی ایران، خلع بنی‌صدر، وضعیت

مراحل جنگ

این جنگ تاکنون پنج مرحله را پشت

جنگ با صلح

(۱) نیویورک تایمز، ۵ آوریل ۱۹۸۱.

صدور نفت، تلاش‌های هیئت‌ها برای آتش بس را تشریح می‌کند تا وارد مرحله بعد می‌شود.

مرحله سوم: ایران دست به حمله می‌زند
در تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۸۲ ایران قریب دویست هزار سرباز، پاسدار انقلاب و شبه‌نظامی بسیج را علیه صفوف عراقیان در سمت شمال خرمشهر یعنی به منطقه دزفول و شوش اعزام داشت، موجهای متشکل از قریب یک هزار رزمنده هر یک مسلح به موشک اندازه‌های قابل حمل روی شانه با فواصل ۲۰۰ الی ۵۰۰ یارد به پیشروی پرداخته و بر آنان چیره شدند، یک لشکر مکانیزه و دو لشکر زرهی عراق را منهدم کردند و در حدود ۱۴ الی ۱۵ هزار عراقی را به اسارت گرفته و برای نخستین بار از روزنامه نگاران خارجی برای بازدید از جبهه‌های ایران دعوت کردند.

تا جایی که مقامات اطلاعاتی امریکا، ارتش عراق را ارتش در آستانه سقوط خواندند^۱.

در این مرحله عقب‌نشینی‌های عراق محدود به جبهه نبود، سوریه به عنوان اینکه عراق از حزب اخوان المسلمین حمایت می‌کند مرزهای خود را با عراق بست و صادرات نفت عراق را به ترمینال بانیا س قطع کرد، صدام در روز ۱۱ آوریل

صرفه‌جویی اقتصادی را اعلام کرده و از متحدان عرب خود کمک‌های آشکار گرفت.

و ۱۵ الی ۱۷ هزار مصری برای خدمت در ارتش عراق اعزام شدند، با فروش یک و نیم میلیون دلار اقلام سلاح‌های جنگی توسط مصر به عراق موافقت شد، شاه حسین پیشنهاد اعزام بیست هزار نفری دو لشکر را به جبهه عراق و ایران مطرح کرد.

طه یاسین رمضان معاون نخست‌وزیر عراق در اوائل سال ۱۹۸۳ گفت: در ارتش خلقی به ریاست وی چهارده هزار داوطلب از سایر ممالک عربی شرکت دارند.^۲

صدام در ۱۲ آوریل اعلام کرد اگر به عراق اطمینان داده شود که خروج نیروهایش از ایران جنگ را پایان خواهد داد، عراق این کار را خواهد کرد.

ایران با تهاجم مجدد در سی‌ام آوریل و پس گرفتن یک بخش ۲۲ مایلی در مرز حسینیة و خرمشهر به این پیشنهاد جواب رد داد و در ظرف یک هفته با حرکت دادن هفتاد هزار ایرانی علیه قوای سی و پنج هزار نفری در روز ۲۴ مه، خرمشهر به دست ایرانیان افتاد و دوازده هزار عراقی تسلیم شده و بقیه فرار کردند. و ایران اعلام کرد برکناری

(۱) - ناینشال تایمز، ۲ آوریل ۱۹۸۲.

(۲) - ام. اف. اف. - دی ۱۸ فوریه ۱۹۸۳.

صدام شرط ضروری مذاکره است. طبق گزارشات، سوریه و عربستان سعودی برای تعیین جانشین احتمالی صدام مشورت‌هایی به عمل آوردند که دمشق حسن البکر رئیس جمهور سابق و عربستان شفیق دراجی سفیر عراق در این کشور را پیشنهاد کرد^۱.

مرحله چهارم: حمله به خاک عراق

در روز ۱۲ ژوئیه ایران پیشنهاد شورای امنیت سازمان ملل را در مورد آتش بس رد کرد و فردای آن روز پنج لشکر برای تصرف بصره دومین شهر عراق به حرکت در آورد، ایرانیان ده مایل به داخل خاک عراق نفوذ کردند و به ۷ مایلی بصره رسیدند، دفاع عراق شامل مواضع سوق الجیشی مسلح به مسلسل و توپخانه، میدانهای مین، سیم خاردار بود که ۴ لشکر در آن شرکت داشتند در حدود یکصد و پنجاه هزار تن در نبردهای شدیدی که یک هفته به طول انجامید درگیر بودند.

بعد قسمتی از خسارات این درگیری و عواقب سیاسی آن و تلاشهایی که وسیله اتحادیه عرب در فاس مراکش انجام شد ذکر کرده‌ومی گوید:

ایران در اواخر اکتبر و اوائل نوامبر به ۴

حمله جدید دست زد که سه حمله آن در بخش مرکزی جبهه صورت گرفت و ایران در هریک به تسخیر مساحت‌های کوچکی موفق شد. اما نتوانست به داخل خاک عراق نفوذ کند تا عراق در اواخر ماه مارس که برای نخستین بار جهت حمایت نیروهای خود در سطح گسترده‌ای از هواپیماها و هلیکوپترهای توپدار استفاده می‌کرد توانست فتوحاتی به دست بیاورد.

گرچه عراق ۱۱۷ هواپیمای جنگنده و بیش از ۲۳۰۰ تانگ و نفربر زرهی را از دست داده بود لکن توانست مقادیر معتدایی سلاح و تدارکات فراهم کند، فرانسه منبع اصلی تسلیحات پیشرفته عراق بود و مصر منبع سهم دیگری برای تأمین سلاح و مهمات، شامل هواپیماهای میگ ۱۹ و ۲۱ ساخت چین محسوب می‌شد و قدرت هوایی خود را به سطح قبل از جنگ یعنی ۳۳۲ فروند رساند و در همین شرایط شوروی روابط تسلیحاتی خود را با بغداد از سر گرفت.

ایران نیز موفق شد از طریق سوریه، لیبی و ... چند کشور خارج از منطقه از جمله کره شمالی تسلیحات نظامی دریافت کند و در این شرایط هواپیماهای جنگی ایران که

(۱) نوشته دیوید هرست در گاردین (لندن) ۳۱ مه ۱۹۸۲، اما دیگران چنین نظر دارند که از حکام سعودی بسیار بعید است که خود را درگیر چنین قضیه‌ای کنند.

ارزش پروازی داشتند از ۴۴۵ به ۸۰ فروند رسیده بود. بعد نحوه تقویت نیروی هوایی ایران و مسائل اقتصادی و نقش صدور نفت را در این مرحله بررسی کرده و می گوید:

ایران در ۲۱ ژوئیه در منطقه پیرانشهر دست به حمله ای زد که طبق گزارشات مخالفین، کردها و شیعیان عراقی در کنار ایرانیان به جنگ با عراق پرداختند و در این نبرد، ایران ۹ مایل در خاک عراق پیش رفت و با تصرف پادگان حاج عمران جریان تدارکات عراق نسبت به شورشیان کرد ایرانی قطع شد و پس از بررسی از جریان حمایت های فرانسه و تحلیل سیاسی و اقتصادی کوتاهی می گوید:

واشنگتن و پاریس هر دو خواستار ممانعت از سقوط نظامی عراق بودند و در مقابله با روش جنگ فرسایشی ایران اتفاق نظر داشتند، امریکا نگران عواقب پیروزی ایران و اثرات آن بر تعادل قدرتهای سیاسی در سراسر شبه جزیره عربستان بود ولی منافع فرانسه به نحو مستقیم تری به بقای صدام بستگی داشت. ایران در ۹ اکتبر به حمله دیگری در بخش شمالی جبهه دست زد و نیروهای عراق را از زمینهای میان بانه و میوان عقب راند و ۲۵ مایل در خاک عراق پیش رفت، در طول این نبردها نخستین گزارشات مبنی بر استفاده عراق از سلاحهای

شیمیائی منتشر شد.^۱

و بالاخره در این مرحله نبردهای مختلف را در نقاط گوناگون جبهه و فتح و شکست هر یک از طرفین و به دست آوردن عراق اعتبار اقتصادی بیشتر و تاخیر موعد بدهیهای خود و دریافت سلاح بیشتر و قدرت مقابله با روش جنگ فرسایشی ایران را توضیح می دهند و می گوید: عراق نتوانست با تفوق نیروی هوایی خود اراضی خویش را باز پس گرفته یا تلفات غیر قابل تحمل به ایرانیان وارد آورد و به همین دلیل صادرات نفت ایران را مورد حمله قرار داد.

مرحله پنجم: جنگ نفتکشها

از روزهای اول این جنگ هر دو طرف نسبت به تأسیسات اقتصادی به ویژه مراکز تولید و صدور نفت تلاشهایی در جهت نابودی آنها داشتند. تأسیسات عظیم پالایشگاه پتروشیمی و صدور نفت ایران در آبادان و کارخانه های فولاد، کود شیمیائی و پتروشیمی در اطراف بصره متمرکز بود.

نویسنده سپس حملات طرفین علیه یکدیگر و خسارات وارده به کشتیها، حمله به جزیره خارک و اثرات این حملات روی صدور نفت از دو طرف، تغییر قیمت بیمه کشتی ها، فشار

(۱) - گاردین (لندن) ۲۵ نوامبر ۱۹۸۳.

روی دمشق برای باز کردن خط لوله موصل بانپاس، خرید انبارهای شناور توسط عراق، نقش موشکهای اگزوسه فرانسسه، و آواکسهای آمریکائی و امکانات ایران در صدور نفت و راه مبارزه با آن و دیگر مسائل مربوط را در این مرحله توضیح داده و بعد می گوید:

جنگ و آینده

تمرکز فعالیت‌های جنگی مجدداً به نبرد زمینی در طول جبهه جنوب باز خواهد گشت، امتیازات نسبی ایران در نبردهای زمینی نهفته است، ایران قریب نیم میلیون نفر را به منظور حمله به بصره یا قطع ارتباط آن با سایر نقاط عراق در جبهه جنوب مستقر نموده، پیروزی ایران در این تلاش احتمالاً موجب سقوط نظامی عراق و سرنگونی صدام خواهد شد ... هر چند احتمال شکست ایران در این جنگ به صورت اشغال اراضی آن یا برکناری دولت وجود ندارد لکن آخرین تحولات جنگ، توانائی ایران را برای تحمیل شرایط خود به عراق و متحدانش در صلح مورد تردید قرار می دهد، شایعات مربوط به اختلاف عقیده در رهبری ایران ممکن است صحت داشته باشد اما همه شواهد حاکی از آن است که باید در انتظار حداقل یک تهاجم عمده زمینی دیگر از جانب ایران بود. بعد مسأله را در جنگ با صلح

صورت شکست ایران بررسی می کند و باز شرایط عراق را تشریح می کند و در پایان می گوید:

آنچه بیش از هر چیز نامحتمل به نظر می رسد آن است که این مرحله از جنگ به مذاکره و عقد یک پیمان صلح رسمی منجر شود و یا اگر چنین پیمانی بسته شد مدت زیادی دوام داشته باشد، خون، ثروت، و سرمایه سیاسی که از جانب هر دو طرف در این جنگ سرمایه گذاری شده است یک چنین راه حل صلح آمیزی را تقریباً غیر قابل تصور می سازد، به جای این پیمان صلح احتمالاً تا مدتی در آن شاهد خصومتها و اتهام زنی های متقابل خواهیم بود. (ص ۲۵ نشریه)

این بود خلاصه نظرات یک نشریه امریکائی در چهارمین سالگرد جنگ و ورود به سال پنجم.

هم اکنون که وارد ششمین سال جنگ شده ایم و حوادث گوناگون دیگری را پشت سر گذارده ایم باید گفت یک مرحله دیگر هم به نام:

جنگ شهرها یا جنگ روانی

بر جنگ گذشت که عراق بر خلاف تمام مقررات بین المللی شهرها و مناطق مسکونی و غیر نظامی ایران را مورد حملات

گرچه این نوشته طولانی شد اما از شما خوانند گرامی می‌خواهیم یک بار دیگر با مرور سریع به مطالبی که گفته شد، خودتان قضاوت کنید آیا در چنین شرایط و اوضاع و احوال با چنین مسوابع و لواحق می‌توان کلمه صلح را حتی به زبان آورد؟ یا تکلیف شرعی، عقلی، سیاسی، ادامه جنگ است تا رفع فتنه و برگشت به حکم خدا؟

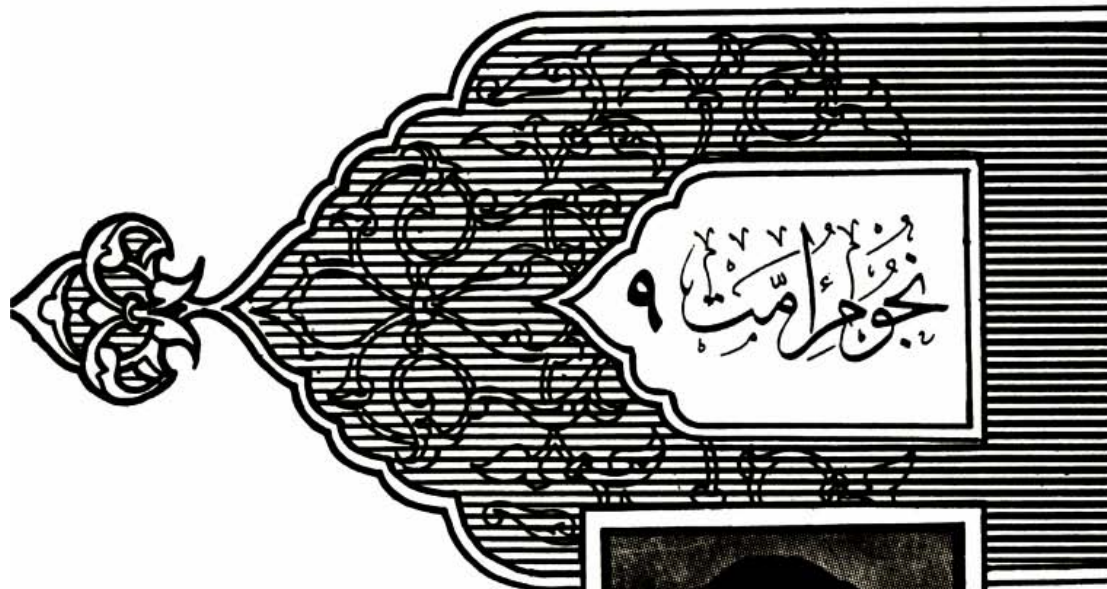


موشکی و هوایی قرار داد که با ایجاد این فشار بر مردم شهرها، نظام اسلامی را وادار به نرمش کند که با زدن قلب بغداد که برای هیچ کس متصور نبود که در توان جمهوری اسلامی ایران باشد این توطئه هم شکست خورد و دشمن در اضطراب حملات آینده ایران به سر می‌برد و با حملات پراکنده و اخیراً با حمله به پایانه‌های جزیره خارک در حقیقت برای مبارزه با اقتصاد کشور دست به تلاشهایی زده که رهبران جمهوری اسلامی برای مقابله مناسب با آن اقداماتی انجام داده و کارهایی در دست تهیه دارند.

بقیه از صفحه ۶۰

هر کجا منکری و خلاف دین و شریعتی دید فوراً یا لطائف الحیل جلوگیری نموده و در صورت عدم امکان به مقامات صالحه گزارش نماید.
اگر از مأمورین دولتی ظلمی و خیانتی مشاهده نمود در دفع آن از راههای مناسب بکوشد و در صورت عدم امکان به مقام بالاتر و به مسوولین خبر دهد.
اگر انحرافی و یا توطئه‌ای را مشاهده نمود باید اقدام لازم بنماید و به مقامات مسوول گزارش کند.





آیت الله العظمی
حاج آقا حسین
طباطبائی بروجردي
(رضوان الله تعالى علیه)



ولادت و تحصیل:

مرحوم آیت الله العظمی بروجردي از سادات طباطبائی بروجردي، و پدرش عالم بزرگوار مرحوم حاج آقا علی طباطبائی بروجردي و مادرش از نواده ملا محمد تقی مجلسی (متوفای ۱۰۷۰) رحمة الله علیه بوده است. او در شهرستان بروجردي در ماه صفر سال ۱۲۹۲ هجری دیده به جهان گشود.



مقدمات و مبادی علوم را در نزد علماء بروجرد و پدر بزرگوار خود فرا گرفت و به سال ۱۳۱۰ در حالی که ۱۸ ساله بود برای تکمیل تحصیلات، رهسپار اصفهان شد و علوم نقلی را از محضر حجج اسلام میرزا ابوالمعالی کلباسی (در گذشته به سال ۱۳۱۵ق)، مرحوم سید محمدباقر درچه‌ای (۱۳۴۲م) و مرحوم سید محمد تقی مدرس (۱۳۱۹م) و علوم عقلی را از محضر آخوند ملا محمد کاشانی (در گذشته به سال ۱۳۳۲) و مرحوم شیخ جهانگیرخان قشقانی (متوفای ۱۳۲۸) و دیگران فرا گرفت و در همان شهر در حالی که دارای مینا بود به تدریس کتاب «قوانین الاصول» پرداخت.

هجرت به حوزه نجف:

پس از حدود ده سال توقف در اصفهان، برای فراگیری بیشتر، در سال ۱۳۲۰، حوزه اصفهان را به قصد حوزه نجف ترک گفت و به آنجا مهاجرت نمود. در آن تاریخ محور تدریس و اقطاب علم در حوزه نجف، شخصیت‌های بزرگی چون آخوند خراسانی (متوفای سال ۱۳۲۹) و سید محمد کاظم یزدی (متوفای ۱۳۳۷) و شیخ الشریعه اصفهانی (متوفای ۱۳۳۹)، بودند. وی در طول اقامتش در نجف از محضر این آیات بهره‌ها برد و در سال ۱۳۲۸ در حالی که از آیت الله خراسانی و آیت الله شریعت اصفهانی به دریافت اجازه اجتهاد نائل گردیده بود به ایران مراجعت نمود و در زادگاه خود (بروجرد) رحل اقامت افکنده به تدریس فقه و اصول و تصنیف و تألیف و انجام سایر وظائف شرعی پرداخت و در سال ۱۳۴۴ هـ. ق به حج مشرف شد و در بازگشت، حدود ۸ ماه در نجف بماند و سپس در سال ۱۳۴۵ بعد از زیارت کاظمین علیهما السلام و سامره، از راه بصره به ایران مراجعت نمود که به دستور رضاخان دستگیر و مدتی در محل ستاد مشترک، تحت نظر بوده و آنگاه به صورت تبعید به مشهد مقدس فرستاده شد و بعد از پایان گرفتن زمان تبعید، به بروجرد آمده و همچون گذشته به خدمت‌گزاری و انجام رسالت‌های الهی مشغول شد و مرجع تقلید قسمتی از اهالی غرب و جنوب ایران و قسمتی از خراسان گردید.

تقدیر رحمانی:

آیه‌الله بروجردی در سال ۱۳۶۴ برای معالجه از بروجرد به تهران مسافرت کرد و در بیمارستان فیروزآبادی شهرری مدت ۷۰ روز بستری شد و بعد از پایان یافتن عمل جراحی و عافیت، علمای بزرگ قم (و از آن جمله رهبرانقلاب، حضرت امام خمینی) و سایر اقشار و طبقات از محضر پرفیضش درخواست اقامت در قم را کردند تا با همکاری و همگامی سایر زعمای حوزه، سرپرستی و حفظ آن را به عهده بگیرند.

جناب ایشان به خواست علماء و مردم متدین قم پاسخ مثبت داده و در ۱۴ محرم ۱۳۶۴ ه. ق. به این شهر وارد شدند.

حوزه علمیه قم که به دست مرحوم آیه‌الله حائری یزدی تأسیس شد هنوز به رشد خود نرسیده بود که با ضربات سهمگین رضاخان مواجه گردید و چیزی نمانده بود که به کلی متلاشی شود اما فرار رضاخان و ضعف فرزندش در آغاز کار فرصتی به مراجع عظام آن زمان (مرحوم آیت‌الله صدر، آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله حجت کوه کمری) داد که با تلاش فراوان، حوزه را از متلاشی شدن، حفظ نمایند، تا اینکه با ورود مرحوم آیت‌الله بروجردی به قم انسجام بیشتری یافت و سیر تکاملی خود را شروع کرد و روزه به روزه بر وسعت و پیشرفت آن افزوده شد.

بخشی از تألیفات ایشان:

ایشان، خود فرموده‌اند: زیاد چیز نوشته‌ام بعضی تمام، و قسمتی ناتمام و بعضی بر اثر نقل و انتقال از بروجرد به قم مفقود شده است.

اینک به ذکر نام برخی از آنها می‌پردازیم:

- ۱ - تجرید اسانید الکافی.
- ۲ - تجرید اسانید التهذیب.
- ۳ - اسانید کتاب من لایحضره الفقیه.
- ۴ - اسانید رجال کتبی.
- ۵ - اسانید استبصار.



- ۶ - اسانید کتاب خصال شیخ صدوق.
 - ۷ - اسانید کتاب امالی.
 - ۸ - اسانید کتاب علل الشرایع صدوق.
 - ۹ - تجرید فهرست شیخ طوسی.
 - ۱۰ - تجرید رجال نجاشی.
 - ۱۱ - حاشیه بر کفایة الاصول. (این حاشیه رادر زمان حیات آخوند صاحب کفایه نوشته اند).
 - ۱۲ - حاشیه بر نهایه شیخ طوسی.
 - ۱۳ - حاشیه بر عروة الوثقی. (که به گفته صاحب اعیان الشیعه اولین حاشیه عروه است).
 - ۱۴ - حواشی و مستدرکات فهرست شیخ منتجب الدین رازی. مرحوم سید محسن امین (ره) گوید: این کتاب حاکی از وسعت اطلاعات آن مرحوم در علم رجال است.
 - ۱۵ - حواشی کتاب مبسوط شیخ طوسی (به انضمام کتاب قراض که در نسخه مطبوعه مبسوط چاپ نشده بود).
 - ۱۶ - رساله ای راجع به سند صحیفه سجادیه و حاوی پاسخ به اشکالاتی که بر سند آن وارد شده و نیز در این کتاب سلسله اجازات خود را نقل کرده اند.
 - ۱۷ - بیوت الشیعة. پیرامون خاندانهای علمی و دینی شیعه.
 - ۱۸ - اصلاح و مستدرک رجال شیخ طوسی.
- تقریرات بحثهای فقه و اصول ایشان را برخی از شاگردان فاضل و دانشمندان نوشته اند مانند «نهایة الاصول» (مباحث الفاظ) و «البدرازاهر فی صلوة الجمعة و المسافر» (در علم فقه) که حضرت آیت الله العظمی منتظری نوشته اند. و نهایة التقرير (دو جلد) که مشتمل بر تمام مباحث «صلوة» به استثنای صلوة جمعه و مسافر می باشد و توسط آیت الله حاج شیخ محمد فاضل موحدی لنکرانی و زبده المقال در مباحث خمس توسط یکی دیگر از شاگردان ایشان حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سید عباس ابوترابی قزوینی تألیف شده است. و از خدمات علمی ایشان این بود که بسیاری از کتب علمی مخطوط و کمیاب حسب الامر ایشان به طبع رسید که از جمله آنهاست قرب الاسناد حمیری، خلاف شیخ طوسی، جامع الرواة مرحوم اردبیلی،



جعفریات علی بن جعفر، منتقی الجمان صاحب معالم، بعضی مجلدات مفتاح الكرامة. از خدمات ارزنده ایشان تألیف «جامع احادیث الشیعه» است که زیر نظر مستقیم آن مرحوم و با همکاری جمعی از فضلاء حوزه علمیه قم در طول چند سال انجام پذیرفته است که ما دامتان این عمل مفید و ارزشمند را با استفاده از نوشته یکی از اعضای این لجنه در اینجا نقل می کنیم:

حضرت آیت الله العظمی بروجردی یکرودر درس فرمودند، من سالها در این فکر بودم که عالم بزرگوار جناب شیخ حر عاملی (رضوان الله علیه) با اینکه در تألیف این کتاب (وسائل الشیعه فی احکام الشریعه) بسیار زحمت کشیده اند (اجرشان بر صاحب شرع انور) مع هذا نواقصی دارد که باید برطرف شود و در بروجرد وسیله اش فراهم نبود و فعلاً چون در حوزه مقدمه، فضلا و مدرسین زیاد هستند لذا با تأییدات خداوند متعال و عنایات خاصه حضرت بقیة الله الاعظم امام زمان (عج) و کمک عده ای از فضلاء «قربة الی الله و طلباً لمرضاته» می خواهم حتی المقدور آن نقائص و نواقص برطرف شود که فقهاء و مجتهدین عظام در حین استنباط احکام شرعی کتابی کامل تر و جامع تر از وسائل در اختیار داشته باشند.

به دنبال این فرمایشات لجنه ای مرکب از گروهی از محققین و فضلاء ترتیب دادند و این جمع مدت ۸ سال با نظارت آن مرحوم بر روی کتاب و مسائل کار کردند و بحمدالله تألیف این کتاب که حدود ۲۰ جلد است در زمان حیات ایشان پایان پذیرفت و تا کنون ۱۲ مجلد آن چاپ و منتشر گردیده است.

خدمات دیگر:

و همچنین آیه الله العظمی بروجردی به خدمات فراوانی از جمله ساختن مساجد و مدارس و کتابخانه های فراوانی توفیق یافت، که شرح و تفصیل آنها در گنجایش این مقاله نیست. بهتر است برای بیان بخشی از خدمات ایشان از نوشته یکی از شاگردان ارجمند معظم له استفاده کنیم.



مرحوم آیت الله شهید مطهری که سالها از محضر پرفیض آن مرد بزرگ بهره‌مند گشته درباره استاد خود چنین نگاشته‌اند: ناگفته‌نماند که گفتار استاد مطهری با تغییر اندک نقل می‌گردد. یکی از مزایای برجسته معظم له سبک و روش فقهی ایشان بود که شایسته است پیروی شود و فراموش نگردد. این بنده در مدت هشت سال آخر اقامت در قم که مصادف بود با سالهای اول ورود معظم له به آن شهر از درسهای ایشان بهره‌مند می‌شدم، و چون به روش فقاهت ایشان ایمان دارم معتقدم که باید تعقیب و تکمیل شود. آنچه در این گفتار می‌شود خلاصه کرد، مقایسه مختصری است بین روش فقهی ایشان و روش فقهی متأخرین در قرون اخیر، و برای این مقصود یک مقدمه کوچک ذکر می‌کنم:

باید دانست که روش فقهی فقهاء همه یکسان نبوده، اسلوبهایی متفاوت در اجتهاد و فقاهت در اسلام پدید آمده است، هم در میان اهل سنت و جماعت روشها و اسلوبهای مختلف به وجود آمده و هم در میان خود ما، اسلوب فقهی ما تدریجاً تنوع پیدا کرده و مختلف شده بطوری که به دوره‌های مختلف تقسیم می‌گردد، خود معظم له که به تاریخ فقه آشنا بودند و اسلوبهای مختلف فقهی را می‌شناختند و یکی از مزایا و امتیازاتشان همین آشنائی با روشهای مختلف فقهی شیعه و سنی بود، فقه را تقریباً به چهار دوره تقسیم می‌کردند به این ترتیب:

۱ - دوره ماقبل شیخ طوسی.

۲ - از زمان شیخ طوسی تا قرن دهم که تقریباً مقارن با زمان شهید ثانی است.

۳ - از زمان شهید ثانی تا یک قرن اخیر.

۴ - یک قرن اخیر.

بحث در این دوره‌ها و بیان تغییراتی که در هر دوره نسبت به دوره قبل پیدا شده خود موضوع کتاب مستقلی است. در اینجا مقایسه مختصری بین روش معظم له و روشی که در یک قرن اخیر معمول شده به عمل می‌آوریم.

فقهاء و اصولیین در مبحث اجتهاد و تقلید و یا در مبحث قضا و شهادت چندین علم را نام می‌برند که مقدمه اجتهاد شمرده می‌شوند، می‌گویند شخص مجتهد باید این علوم را طی کرده باشد، این علوم عبارت است از: نحو، صرف، لغت (معانی بیان) منطق، کلام، اصول، تفسیر،



حدیث، رجال (یعنی معرفت به احوال رواة احادیث).

متأخرین یعنی از یک قرن پیش به این طرف این چنین معتقد شده و در کتب خود تصریح کرده اند که آن چیزی که عمده و مهم و اساس است علم اصول است. و لهذا عملاً چندان توجهی به سایر علوم نمی کنند و بلکه بعضی از آن علوم یعنی تفسیر و حدیث و معرفت رجال حتی به طور مختصر هم تدریس نمی شود زیرا به عقیده متأخرین دانستن مقداری ادبیات عرب کافی است که در موقع لزوم به تفسیر آیه قرآن رجوع شود لزومی ندارد که مجتهد قبلاً با تفسیر قرآن آشنا باشد همچنین حدیث و معرفت رجال و اسناد احادیث، زیرا به عقیده متأخرین، در علم اصول حجیت خیر واحد صحیح، ثابت شده و از طرفی بعضی از علماء (مانند علامه مجلسی در کتاب مرآت العقول نسبت به احادیث کافی) این زحمت را متحمل شده اند و احادیث صحیح را از غیر صحیح جدا کرده اند و در دسترس قرار داده اند پس لزومی ندارد برای شناختن حدیث صحیح از غیر صحیح صرف وقت بشود. روی این جهات عادی جاری فعلی این است که طلاب بعد از مختصری ادبیات عرب و منطق، به خواندن اصول فقه می پردازند و ثقل کار خود را روی این علم می اندازند و ضمناً به خواندن خود فقه مشغول می گردند تا آنکه خودشان به مقام اجتهاد نائل می گردند.

و چون اخیراً کتابهای فقهی مفصل و جامعی نیز نوشته شده که بعضی از نظر نقل اقوال فقها جامعیت دارند مثل مفتاح الکرامه سید جواد عاملی و بعضی از نظر اشتمال بر فروع و قوت استدلال جامعیت دارند مثل جواهر الکلام شیخ محمد حسن نجفی و مصباح الفقیه حاج آقا رضاهمدانی به عقیده متأخرین این کتب ما را از سایر کتب فقهیه بی نیاز می سازد، پس چندان لزومی ندارد که به سایر کتب فقهیه هزار سال پیش مراجعه کنیم، پس برای یک فقیه بعد از تسلط کامل بر علم اصول، با در نظر گرفتن کتاب حدیث جامعی مانند وسائل و کتابهای فقهی جامعی مانند جواهر و مفتاح الکرامه کافی است که این چند کتاب را جلو خود بگذارد و به استنباط احکام الهی پردازد.

البته این روش عمومی و نوعی است ولی همیشه افراد استثنائی پیدا می شوند که تمایلی به تفسیر یا حدیث یا معرفت رجال و یا فقه عامه و یا تاریخ نشان می دهند و نی معمولاً این امور



کارهای لازمی شمرده نمی شود.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که علم اصول فقه به وسیله علامه محقق شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه الشریف که حقاً لقب خاتم المجتهدین در باره اش اغراق و مبالغه نیست، مخصوصاً در قسمتهائی مانند آنچه به نام «اصول عملیه» نامیده می شود، پیشرفت و ترقی شایانی کرده و تقریباً آن را به صورت یک علم نیمه معقول درآورده است و مباحثی جذاب و سرگرم کننده پیدا کرده است. میدان مسابقه و زورآزمایی و تمرین هوش و استعداد شده، هرچند از زمان شیخ به این طرف این علم جلونرفته - با اینکه زمینه جلورفتنش هست - ولی شاخ و برگ زیادتری پیدا کرده، روی هم رفته ترقی و کمالی در این علم پیدا شده و وسعت پیدا کرده و فضلاء و طلاب را به خود مشغول ساخته و همین جهت موجب شده که فضلاء طلاب از سایر شعب علوم اسلامی بازمانند و مصداق شعر معروف شاعر عرب گردند:

أَلْهَتْ بَنِي تَغْلَبَ عَنْ كُلِّ مَكْرَمَةٍ قَصِيدَةُ قَالِهَا عَمْرُو بْنُ كَلْثُومٍ

انصراف از سایر شعب علوم اسلامی از یک طرف و جذابیت و سرگرم کنندگی علم اصول از طرف دیگر، منشاء پیدایش عادتی در میان فضلاء و اهل نظر شده که می توان نام آن را عادت «مسأله سازی» گذاشت، به این معنا که مسائلی را فرض و تخیل می کنند و در اطراف آن مسائل فرضی به بحث و مناظره می پردازند، و البته ممکن است در همه عمر بشر چنین فرضی واقع نشود اما از نظر اعمال قواعد اصولی جالب است که ببینیم جای کدامیک از اصول چهارگانه: یعنی «برائت» و «احتیاط» و «تخییر» و «استصحاب» یا برخی قواعد و اصول دیگر از قبیل «اصالة الطهارة»، یا قاعده «فراغ» و «تجاوز» است. و چون این اصول علمی در جایی جاریست که شکستی در کار باشد و از طرفی موقعی معماآمیز می گردد که یک علم اجمالی و مبهم هم در کار باشد، لهذا در این مسائل فرضی و ساخته شده «شک» و «علم اجمالی» زیاد به گوش می خورد و گاهی در میان این مسائل فرضی، مسائل خوشمزه ای فرض می شود که جالب توجه است...

یک بار دیگر هم در تاریخ اسلامی روحیه «مسأله سازی» و دنبال مسائل فرضی رفتن پدید آمده و آن در قرن دوم هجری یعنی هنگامی است که در عراق که مکتب رأی و قیاس به وسیله



ابوحنیفه پیشوای معروف یکی از فرقه‌های اهل تسنن پایه‌گذاری و برای قبول و سندیت حدیث شرایط زیادی قائل شدند و میدان فعالیت به دست رأی و قیاس افتاد.

در حجاز، گذشته از ائمه اهل بیت علیهم السلام که عمل به قیاس را باطل می‌دانستند، فقهاء عامه از قبیل مالک بن انس و شاگردانش نیز با قیاس، میانه‌خوبی نداشتند، و چون فقهای عراقی یعنی ابوحنیفه و اتباعش در مسائل فرضی خویش با کلمه «أرأیت» شروع می‌کردند. فقهای حجاز آنها را «أرأئیون» می‌خواندند. در بعضی از احادیث ما نیز اشاره به این جریان هست و بعضی از ائمه فرموده‌اند: «ما اهل أرأیت» نیستیم.

البته بحث در این مطلب از جنبه نظری که آیا روش متأخرین صحیح است یا نه از حدود این مقاله خارج است، آنچه گفته شد فقط به منظور مقایسه بین روش فقهی شخصیت بزرگی است که موضوع مقاله ما است با روش فقهی که غالب متأخرین دارند. معظم له عملاً این چنین نبود.

اولاً همانطوری که اشاره کردم به تاریخ فقه آشنا بود و سبک فکرهای مختلف قدما و متأخرین را می‌شناخت و بعضی را تأیید و نسبت به بعضی انتقاد داشت و آنها را عامل انحراف فقه می‌دانست.

ثانیاً بر حدیث و رجال حدیث تسلط کامل داشت، طبقات روات و محدثین را کاملاً می‌شناخت و خود یک طبقه‌بندی مخصوصی کرده بود که بی‌سابقه بود. با یک نگاه به سند حدیث اگر خللی در سند آن حدیث وجود داشت درک می‌کرد.

ثالثاً بر فقه سایر فرق مسلمین و روش و مسلک آنها تا اندازه‌ای محیط بوده، که کتب حدیث و رجال حدیث را می‌شناخت.

معرفت رجال حدیث شیعه و سنی از یک طرف و اطلاع بر فتاوی و فقه سایر فرق اسلامی از طرف دیگر، موجب می‌شد که گاه اتفاق می‌افتاد حدیثی طرح می‌شد و ابتدا یک معنا و مفهوم از آن بنظر می‌رسید ولی بعد معظم له تشریح می‌کرد که این شخصی که این سؤال را از امام کرده اهل فلان شهر یا فلان منطقه بوده و در آنجا مردم، تابع فتوای فلان فقیه از فقهای عامه بوده‌اند و فتوای آن فقیه این بوده است و چون آن شخص در آن محیط بوده و آن فتوا در آن محیط



شایع بوده پس ذهن وی مسبوق به چنان سابقه ای بوده. پس مقصود وی از سؤال این بوده که سؤال کرده و جواب شنیده. وقتی که معظم له این جهات را تشریح می کرد و به اصطلاح، راوی را تحلیل می کرد می دیدیم که معنی و مفهوم سؤال و جواب عوض می شود و شکل دیگر به خود می گیرد و یا کلمه ای در حدیث بود که در عرف عام امروزی معنای معین داشت ولی با اظهارات معظم له معلوم می شد که این کلمه در محیط خاصی که در آن وقت محل پرورش سؤال کننده حدیث بوده معنی دیگری داشته.

با همه تبحری که در اصول فقه داشت کمتر مسائل فقهی را بر مسائل شکی اصول، مبتنی می کرد و هرگز گرد مسائل فرضی نمی رفت، گاه به طعنه می گفت که آقایان طلاب منتظرند که یک اصل را گیر بیاورند و دست آویز قرار دهند و به بحث و جدل بپردازند. با قرآن و تفاسیر آشنائی کامل داشت، قرآن را هر چند به تمامه حافظ نبود اما نیمه حفظ داشت، تاریخ اسلامی را دیده و خوانده و آشنا بود.

در نتیجه همه اینها، جو محیطی را که آیات قرآن در آن نازل شده و همچنین جو و محیطی را که اخبار و احادیث در آن صدور یافته و محیط هائی که فقه در آن جاها تدریجاً رشد کرده و پرورش یافته را کاملاً می شناخت، و بدیهی است که این جهات به وی روشن بینی خاصی داده بود.

سبک و سلیقه معظم له در فکر و سلیقه حوزه علمیه قم زیاد اثر کرد، تا حد زیادی روشها را عوض کرد و امیدواریم هر چه بیشتر سبک و روش ایشان پیروی شود و تعقیب بلکه تکمیل گردد.

این نکته را هم اضافه کنم که معظم له مکرر در ضمن اعتراف پاره ای از محاسن کتاب حدیث معروف وسائل الشیعه تألیف شیخ حرعاملی، نواقص این کتاب را تذکر می داد و آرزو می کرد که کتابی در حدیث نوشته شود که محاسن وسائل الشیعه را داشته باشد و اما نواقص آن کتاب را نداشته باشد بالاخره این آرزو جامه عمل پوشید و تحت نظر و مراقبت خود معظم له عده ای از فضلاء طلاب به این کار مشغول شدند و در حدود ده سال طول کشید تا بالاخره در دوسه سال قبل از وفات ایشان به اتمام رسید.

وحدت اسلامی

یکی از مزایای معظم له توجه و علاقه فراوانی بود که به مسأله وحدت اسلامی و حسن تفاهم و تقریب بین مذاهب اسلامی داشت، این مرد چون به تاریخ اسلام و مذاهب اسلامی آشنا بود می دانست که سیاست حکام گذشته در تفرقه و دامن زدن آتش اختلاف چه اندازه تأثیر داشته است. و هم توجه داشت که در عصر حاضر نیز سیاستهای استعماری از این تفرقه حداکثر استفاده را می کنند و بلکه آن را دامن می زنند، و هم توجه داشت که بعد و دوری شیعه از سایر فرقه سبب شده که آنها شیعه را نشانمند و درباره آنها تصویری دور از حقیقت بنمایند. به این جهت بسیار علاقه مند بود که حسن تفاهمی بین شیعه و سنی برقرار شود که از طرفی وحدت اسلامی که منظور بزرگ این دین مقدس است تأمین گردد و از طرف دیگر شیعه و فقه شیعه و معارف شیعه آنطور که هست به جامعه تسنن که اکثریت مسلمانان را تشکیل می دهند معرفی شود. از حسن تصادف چند سال قبل از زعامت و ریاست معظم له که هنوز ایشان در بروجد بودند. «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» به همت جمعی از روشنفکران سنی و شیعه تأسیس شد، معظم له در دوره زعامت خود تا حد ممکن با این فکر و با این مؤسسه همکاری کرد، برای اولین بار بعد از چندین سال بین زعیم روحانی شیعه، و زعیم روحانی سنی شیخ عبدالمجید سلیم و بعد از فوت او به فاصله دو سه سال شیخ محمود شلتوت مفتی مصر و رئیس جامع ازهر، روابط دوستانه برقرار شد و نامه ها مبادله گردید.

قطعاً طرز تفکر معظم له و حسن تفاهمی که بین ایشان و شیخ شلتوت بود مؤثر بود در اینکه آن فتوای تاریخی معروف را در مورد به رسمیت شناختن مذهب شیعه بدهد.

اسلام در دنیای خارج:

از گامهای برجسته ای که در زمان معظم له و به وسیله ایشان برداشته شد اعزام مبلغ و نماینده مذهبی به کشورهای خارجی بود، معرفی اسلام به کشورهای خارجی هراندازه تاکنون صورت گرفته، یا به وسیله شرق شناسان اروپائی بوده، و یا به وسیله بعضی از دانشجویان با استعداد مسلمان که تا حدودی موفق شده اند فعالیت‌هایی در مدت اقامت خود در کشورهای



خارجی متمدن بنمایند از قبیل دکتر محمد اقبال پاکستانی در مدتی که در اروپا می‌زیسته، و یا به وسیله دانشمندان مصری و هندی بوده که بعضی کتابهای جالب درباره اسلام نوشته‌اند و به زبانهای خارجی ترجمه شده یا به وسیله فرقه‌های منسوب به اسلام مانند قادیانی‌ها بوده که در اروپا یا امریکا فعالیت‌هایی کرده‌اند و شاید فعالیت دسته‌آخر از همه بیشتر بوده است، الآن نمی‌دانم که تاکنون از طرف دانشگاه مذهبی «ازهر» نمایندگان به طور رسمی به کشورهای متمدن فرستاده شده یا نه؟ قدر مسلم این است که تاکنون از اسلام یک معرفی صحیحی به دنیای خارج نشده و باز قدر مسلم این است که از طرف جامعه شیعه تا چند سال پیش هیچ‌گونه اقدامی به هیچ شکل نشده بود.

معظم له که علاوه بر جنبه فقاقت، مطالعاتی در متن اسلام و معتقدات اسلامی داشت و اسلام را خیلی بی‌پیرایه و عریان از توهمات عوامانه پذیرفته بود از طرفی برخلاف برخی اقران و اسلاف خود از تاریخ قرون جدید و اوضاع عصر حاضر تا حدود نسبتاً خوبی آگاه بود، معتقد بود که اگر حقایق فطری اسلامی بر افکار حقیقت‌جو و کاوشگر و کم‌تعصب اروپائی عرضه بشود این دین حنیف را تدریجاً خواهند پذیرفت و روی همین جهت نماینده به آلمان و آمریکا اعزام کرد و در کار اعزام نماینده به لندن و بعضی جاهای دیگر بود که اجل فرا رسید.

البته آنچه تاکنون انجام شده آغاز کار است و نسبت به آنچه باید انجام گیرد طرف مقایسه نیست، اگر فعالیت‌های مذهبی مسیحی‌ها را در نظر بگیریم که چه اندازه توسعه پیدا کرده و از مرحله خطابه و مقاله گذشته، به مرحله عمل و احسان و تبلیغ عملی رسیده و حتی از تعصب و تخریب سایر مذاهب و برگرداندن به مذهب مسیح کاسته شده و جنبه خدمت به بشریت و انسانیت پیدا کرده خواهیم دید که «ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم» ولی اگر نسبت به گذشته خودمان بسنجیم که حتی فکر این کارها در دماغها راه نداشت، خواهیم دید که چه اقدام برجسته‌ای به وسیله معظم له صورت گرفته است. فریضة ذمه ما شیعیان است که این برنامه را تقویت و تکمیل کنیم و توسعه دهیم.



همکاری دین و علم:

یکی از مزایای برجسته معظم له که نماینده طرز تفکر روشن وی بود علاقه مندی وی به تأسیس دبستانهای جدید تحت نظر سرپرستان متدین بود که دانش آموزان را هم علم بیاموزند و هم دین، معظم له دیانت مردم را در بی خبری و بی اطلاعی و بی سوادی آنها جستجو نمی کرد، معتقد بود که اگر مردم عالم شوند و دین هم به طور صحیح و معقول به آنها تعلیم گردد هم دانا خواهند شد و هم متدین. آن مقداری که من اطلاع دارم مبالغ زیادی از وجوه سهم امام را اجازه داد که صرف تأسیس بعضی از دبستانها و دبیرستانها شود در بیلان چایی دبیرستان کمال نارمک خواندم که مبلغی در حدود هشتصد هزار ریال با اجازه ایشان بابت سهم امام به دفتر آن مدرسه پرداخت شده است، هر چند درباره مدارس جامعه تعلیمات اسلامی اطلاع دقیقی ندارم اما می دانم کمکهای شایانی کرده است، و حتما موارد دیگر هم هست که من فعلاً بیخبرم. این اقدام معظم له بسیار قابل تحسین است، هر چند این اقدام نیز نسبت به آنچه باید بشود ناچیز است اما با توجه به اینکه در گذشته افرادی بودند و الآن هم وجود دارند که آبادی دین را در خرابی این مدارس و معدوم شدن علوم جدید می دانسته و می دانند معلوم می شود که عمل معظم له بسیار ارزشمند بوده است.

این بود بخشی از گفتار آیت الله مطهری در باره استادش (پس از وفات معظم له).

خصائص اخلاقی

ملکات نفسانی و خصائص اخلاقی مترجم بسیار است که بسط تمامی آن خصیلتهای پسندیده در ظرفیت این مقال نیست و لذا به فهرستی از آن خصائص در ذیل اشاره می کنیم. او از دوران جوانی محبوب، دارای طبع بلند، نیت خالص، درس خوان و متواضع بوده است، تواضع ایشان نسبت به استادان خود و فرزندان و بستگان آنان و خضوع ایشان نسبت به بزرگان علماء حتی معاصرینش فوق العاده و حیرت آور بوده است. آن مرحوم همواره بستگان و خویشاوندان خود را مورد تفقد قرار می داد و نیاز نیازمندان را شخصاً



برآورده می ساخت، در اطاق کتابخانه خود نمی خوابید (تابه کتب احترامی نشود)، نشرکتب پیشینیان را بر کتابهای خود مقدم می داشت، اوقات خویش را بیهوده تلف نمی کرد و بسیار پر مطالعه بود. درخوراک و پوشاک فوق العاده ساده بود و بر همان سفره ای غذا می خورد که همگان حتی خدمتکاران بیت نیز حضور داشتند. در امور دین و پیشرفت آن علاقه و همت خاصی داشت، بعد از رسیدن به مرحله رفیع مرجعیت مطلقه جهان تشیع هیچ تغییری در وضع زندگی ایشان نسبت به قبل از این دوران، مشاهده نگردید، و در طول عمرشان همان طور که خود در ضمن نامه ای مرقوم داشته اند، از پادشاهان و صاحب منصبان، هدیه ای نمی پذیرفتند و از مداحان چاپلوس و متملق خوششان نمی آمد و طبق اظهار یکی از افاضل حوزه علمیه قسم آن مرحوم در درس بگونه ای گفتار مخالفین را توضیح می داد و تقوای در نقل داشت که شنونده گمان می کرد، ایشان آن نظریه را قبول دارند و آنگاه ضمن احترام فراوان برای قائل آن، مطالب را با استدلال قوی رد می کرد.

افول خویشید:

چند روز قبل از فوت مرحوم آیت الله بروجردی، عده ای خدمت ایشان می رسند در حالی که آقا را خیلی ناراحت می بینند.
آقا در چنین حالتی می گوید: خلاصه، عمر ما گذشت، و ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش بفرستیم و عمل با ارزشی انجام دهیم.
یک نفر از حضار گفت: آقا شما دیگر چرا؟! ما بیچاره ها باید این حرف را بزنیم. شما چرا؟
بحمدالله شما این همه آثار خیر از خود باقی گذاشته اید، این همه شاگرد تربیت کرده اید این همه کتبی که به یادگار نهاده اید، مسجدی با این عظمت ساخته اید، مدرسه ها در کجا و کجا بنا کرده اید...
وقتی سخنش تمام شد، مرحوم آیت الله بروجردی جمله ای را که ظاهراً حدیث قدسی است فرمودند: **خَلِّصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ** و با این جمله همه حضار را منقلب کردند.



سرانجام پس از سالها تدریس، تبلیغ، تربیت طلاب، تقویت حوزه و تأسیس و دستور تممیر بناهای خیریه و تألیف و تدوین و تحقیق در زمینه های مختلف علوم، این ستاره فروزان، در روز ۱۳ ماه شوال المکرم سال ۱۳۸۰ هجری مطابق با ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ ه.ش از آسمان حرم اهل بیت (ع) افول کرد و در سن نود و سه سالگی جهان فانی را وداع گفت و جهانتی را در عزای خود داغدار ساخت. در این روز، عزا و تعطیل عمومی اعلام شد و دهها هزار نفر از شهرهای مختلف، برای شرکت در مراسم تشییع به قم شتافتند و با تجلیل و مراسمی بی سابقه پیکر پاک و مطهرش را مشایعت و در مسجد اعظم قم به خاک سپردند.

هم اکنون مرقد شریف این بزرگوار زیارتگاه شیعیان و دانش دوستان است.

در پایان، این یادآوری لازم است که تاکنون چند کتاب و جزوه مستقل در شرح حال آیت الله بروجردی نوشته شده و کسانی که بخواهند از خصوصیات و ابعاد مختلف زندگی ایشان بیشتر آگاه شوند می توانند از آن کتابها استفاده کنند، زیرا مقصود از ما در اینجا فقط ذکر مختصری از شرح حال ایشان بوده است.

بقیه از صفحه ۳

مسائل دستگاه قضائی، دانشگاهها، آموزش و پرورش و کار و کارخانه ها در ردیفهای بعدی قرار دارند، امیدواریم مسؤولین این دستگاهها همچنان برای حاکمیت قانون و حق و عدالت و پیشگیری از رشد بی نظمی، کم کاری و بی تفاوتی نسبت به ارزشهای انقلاب تلاش بیشتری داشته باشند.

از خداوند بزرگ توفیق همه دست اندر کاران نظام جمهوری اسلامی ایران را خواهیم.



انقلابهای قبل از انقلاب مهدی عج

در دو شماره گذشته در رابطه با انقلابهای قبل از انقلاب جهانی امام زمان عجل... تعالی فرجه از نظر روایاتی که به ظاهر آنها، برای عدم مشروعیت یا عدم موفقیت حتی انقلابهای مقطعی و موضعی استدلال شده است، سخن گفتیم و ثابت نمودیم که آن روایات هرگز در صدد اثبات چنین مطلبی نیست و جلوی تلاش مسلمانان را برای استقرار حاکمیت خداوند متعال در بخش‌هایی از میهن اسلامی و انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و اجراء حدود الهی و پیاده کردن سیستم‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی اسلام را نمی‌گیرد، و تنها شرعیت

یافتن قیام‌ها و نهضت‌های اسلامی را، در گروقیادت رهبری عادل و پیرومکتب پراج اسلام و امامان معصوم آن دانسته و قیام هرکس دیگر و پیروی و همکاری با او را حرام و بی‌ثمر و غیر موفق می‌شمارد.

در این مقاله در صدد اثبات مدعای خود از راه آیات قرآن کریم و روایات وارده در مورد قیام جهانی حضرت مهدی علیه السلام می‌باشیم.

آیات متعددی در قرآن کریم دایره وراثت زمین برای بندگان صالح خداوند متعال و حصول قدرت و تمکن برای مستضعفین از برای اجرای احکام الهی و ذلت طواغیت و مستکبرین، موجود است و انقلاب مهدی علیه السلام با گستردگی و عظمتی که دارد از مصادیق مسلم و مورد توجه این آیات به شمار می‌رود، و ائمه معصومین علیهم السلام هم، آیات مذکور را به همین گونه تفسیر کرده‌اند، و همین امر موجب شده است که عده‌ای تصور کنند که بطور کلی، انقلاب‌های قبل از قیام آن حضرت از مساق آن روایات خارج و اساساً آیات شریفه منحصرأ مربوط به قیام خاص حضرت مهدی (عج) است، در حالی که لفظ آنها عام، و مورد آنها در قرآن مخصوص آن قیام نیست، بطوری که اختصاص آیات به انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه السلام مستلزم خروج مورد است، مثلاً آیات شریفه: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ»^۱. در مورد بنی اسرائیل که فرعون آنان را به استضعاف کشیده بود، وارد شده است و آیه قبل از آن «ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعاً يستضعف طائفة منهم یذبح ابنائهم ویستحیی نسائهم انه کان من المفسدین»^۲ و آخر آیه مورد بحث که سخن از سرکوبی و ذلت فرعون و هامان و سپاهیان آن دو است همه شاهد قطعی بر این مراد

(۱) سوره ۲۸ (قصص) آیه ۵ و ۴.

(۲) سوره ۲۸ (قصص) آیه ۳.

هستند، پس اگر آیه فوق بر بازوی راست آن حضرت مرقوم و یا در موقع ولادت توسط آن وجود شریف قرائت شده از باب جری و تطبیق بوده و مراد آنست که مضمون آیه، سنت لایتغیر ولا یتبدل الهی است و اختصاص به قوم و کشوری ندارد گرچه تنها مورد و مصداق وحید آیه، بنی اسرائیل و یا فرعون و هامان و سپاهیان آن دو باشد.

پس تطبیق آیه شریفه بر قیام جهانی آن حضرت توسط ائمه معصومین علیهم السلام نه تنها انحصار آن را اثبات نمی کند بلکه دلیل بر عدم اختصاص به بنی اسرائیل و تسریه مضمون آن به سایر قیامها و نهضتها است.

بنابراین انقلابهای قبل از قیام مهدی علیه السلام مشمول این کلیت و حتمیت است و در فرض صدق عنوان و موضوع و شرائط آیه، حتماً به آثار و احکام پنجگانه موجود در آیه دست خواهند یافت.

برای توضیح بیشتر و اثبات کلیت آیه و اینکه اخبار و روایات مقاله گذشته در صدد رفع توهم اینست که حکم این آیات در مورد همه مستضعفین - ولو غیر معتقد به خدا و قیامت و مکتب حیات بخش الهی و احکام آن و امامت و پیشوایی رهبران الهی و یا ساکت و غیر مبارز با مستکبرین و ستمکاران - صادق نیست، محتوای آیه شریفه را مورد بررسی قرار می دهیم، شاید جامعترین و کاملترین آیه در باره مستضعفین، همین آیات باشد زیرا در بعضی آیات فقط یک وعده و در بعضی دیگر دو یا سه وعده ذکر شده است، ولی در آیات سورۀ قصص که مورد بحث هستند، وعده های پنجگانه به شرح زیر ذکر شده است.

۱ - مستضعفین، مورد منت خداوند متعال قرار خواهند گرفت و مراد از منت، احسان و نیکی و انعام بی پایان الهی است که تنها در به قدرت و حکومت رسیدن مادی و ظاهری خلاصه نمی شود بلکه حکومت و استقرار حاکمیت الهی، در تمام ابعاد مادی و معنوی است، قرآن هرگز قدرت و حکومت مادی و خالی از معنویت را نعمت نمی داند تا چه رسد به اینکه مورد منت قرار دهد، مثلاً قرآن منت را در مورد بعثت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم «لقد منّ الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم يتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمة...»^۱ و در مورد وحی به موسی علی نبینا

(۱) سورۀ ۳ (آل عمران) آیه ۱۶۴

عليهم السلام و مادر بزرگوارش «ولقد مئنا عليك مرة اخرى، اذ اوحينا الي امك ما يوحى»^۱ بکار برده است.

پس ویژگیهای آیه شامل هر مستضعف و محروم و ستمدیده‌ای نمی‌گردد، بلکه فقط شامل مستضعفینی است که به خدای یگانه و معارف الهیه اعتقاد داشته و برای تحقق آرمانهای مقدس الهی تلاش کرده‌اند، ما منکر این نیستیم که اگر مستضعفین و ستمدیدگان جهان در راه نجات و آزادی خود تلاش کنند، قادر خواهند بود ستمکاران و مستکبرین را سر جای خود نشانده و به صندلی قدرت تکیه زنند «من كان يريد الحياة الدنيا وزيتها نوف اليهم اعمالهم فيها وهم فيها لا يبخسون. اولئك الذين ليس لهم في الآخرة الا النار وحبط ما صنعوا فيها وباطل ما كانوا يعملون»^۲ و یا می‌فرماید: «من كان يريد حرث الآخرة نزد له في حرثه ومن كان يريد حرث الدنيا نؤته منها...»^۳.

یعنی سعی و تلاشی را که انسانها برای تحقق اهداف مادی می‌کنند بیهوده نیست، پس طبیعی است و همانطوری که به تجربه ثابت شده، ملتها و اقوامی که قیام نموده و تلاش لازم را بنمایند، بالأخره موفق به سرنگونی طاغوتها می‌گردند و این مطلب در جای خود صحیح است، اما آنچه را فعلاً در صدد اثبات آن هستیم این است مستضعفین مورد آیه با آن ویژگیها و وعده‌های الهی، مخصوص بندگانی صالح و معتقد و متمهد به مکتب حیات بخش الهی و احکام نورانی آن و جهاد و مبارزه و صبر و استقامت می‌باشد و ما در ضمن بیان یک‌یک این وعده‌های پنجگانه الهی در مورد مستضعفین دلیل این شرایط را که از آیات دیگر قرآن بدست می‌آید - گذشته از اشاره‌ای که اخیراً شد - مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۲ - اصولاً مستضعفینی در قرآن کریم مورد توصیه و لطف باری تعالی قرار گرفته‌اند که به خداوند عالم معتقد و تلاش مقدور را در راه آزادی خود، و حداقل درخواست و دعای جدی را از خدا نموده، ولی راهی برای نجات خود نیافته باشند، در سوره نساء می‌فرماید: «وما لكم لا تقاتلون في سبيل الله والمستضعفين من الرجال والنساء والولدان

(۱) سوره ۲۰ (طه) آیه ۳۸ و ۳۷.

(۲) سوره ۱۱ (هود) آیه ۱۶ و ۱۵.

(۳) سوره ۴۲ (شورا) آیه ۲۰.

الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها واجعل لنا من لدنك ولياً واجعل لنا من لدنك نصيراً»^۱ در این آیه شریفه مسلمانان را مأمور به نجات و آزادی مستضعفین اعم از کودکان و زنان و مردان که از خداوند متعال آزادی خود را از چنگال ستمکاران خواسته باشند می کند یعنی باید هم معتقد به خدا باشند، و هم تلاش ممکن را در راه آزادی خود انجام داده باشند. باز در سوره نساء می فرماید: «ان الذین تنوفاهم الملائكة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها... الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان لا یستطیعون حيلة ولا یهتدون سبیلاً»^۲ پس مستضعفینی که از فرصت های ممکن استفاده نکنند مشمول خشم فرشتگان الهی خواهند بود، برخلاف آنانکه راهی و چاره ای برای نجات خود در دست نداشتند که معذورند، و مسلمین مأمور به نجات آنها می باشند.

۳- یکی از وعده های الهی رساندن مستضعفین به امامت و رهبری است، چنانکه در جای دیگر اشاره می فرماید: «وجعلنا منهم ائمة یتدون بامرنا لئما یصبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون»^۳ یعنی از بنی اسرائیل مستضعف، امامان و رهبرانی قرار دادیم که راهنمایی دیگران را به امر ما به عهده گرفتند زیرا آنها از خود صبر و استقامت نشان داده و به آیات و احکام ما یقین داشتند.

پس مستضعفینی استحقاق و شایستگی رهبری را دارند که در مقابل شدائد و ناملایماتی چون شکنجه های فرعونی استقامت کنند و از صفت ایمان، و یقین به آیات و احکام الهی برخوردار بوده و مشمول این آیه شریفه باشند «وجعلناهم ائمة یتدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدين»^۴ یعنی چون بنی اسرائیل صبر نمودند و قبل از بعثت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و بعد از آن در مقابل شدائد استقامت کردند، انجام کارهای نیک و خواندن نماز و دادن زکات را به

(۱) سوره ۴ (نساء) آیه ۷۵.

(۲) سوره (نساء) آیه ۹۸-۹۷.

(۳) سوره ۳۲ (سجده) آیه ۲۴.

(۴) سوره ۲۱ (انبیاء) آیه ۷۳.

● طبیعی است همانطور که به تجربه ثابت شده ملتها و اقوامی که قیام نموده و تلاش لازم را بنمایند بالأخره موفق به سرنگونی طاغوتها می گردند

ایشان وحی کردیم و اینها برای ما عبادت نمودند.

۴ - مستضعفین، وارث مستکبرین خواهند گشت، چنانکه در باره بنی اسرائیل در سوره اعراف می فرماید: «واورثنا القوم الذین کانوا یتضعفون مشارق الارض ومغاربها التی بارکنا فیها وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا و دقرنا ما کان یصنع فرعون وقومه وما کانوا یرشون»^۱ یعنی به دلیل صبر و استقامت بنی اسرائیل شرق و غرب شامات، در اختیار آنان قرار گرفت. یا در سوره دخان می فرماید: «کم ترکوا من جنات وعبود. و زروع ومقام کریم. ونعمة کانوا فیها فاکهین. کذلک واورثناها قوماً آخرین»^۲ یعنی باغات، چشمه سارها، مزرعه ها، خانه های خوب نعمت های فراوان به بنی اسرائیل به ارث منتقل شد.

علاوه بر نکته های قبلی که به آن اشاره شد، نکته دیگری که از این آیات در رابطه با اصل مطلب استفاده می شود این است که، مراد از اراضی در این آیات، همه کره زمین نیست بلکه به تناسب حکم و موضوع و تصریح آیات فوق، کشوری است که برای آزادی و نجات آن از زیر یوغ ستمکاران تلاش شده باشد تا آزاد و در اختیار مستضعفین مجاهد قرار گیرد و چون امام زمان علیه السلام و یارانش، امام همه انسانهای روی کره زمین هستند و برای آزادی همه جهان جهاد می نمایند همه زمین در اختیار آنها قرار خواهد گرفت، پس انقلابهای مقطعی و موضعی اگر شرایط لازم را دارا

(۱) سوره اعراف آیه ۱۳۷.

(۲) سوره دخان آیه ۲۸ الی ۲۵.

باشند در همان مقطع زمانی و موضع مکانی به پیروزی خواهند رسید و این سنت لا یتغیر الهی می باشد و اراده پروردگار جهان بدان تعلق گرفته است و هیچ استثناء بردار نیست و فرقی بین زمانها و اقوام دور و نزدیک وجود ندارد و انقلابهای زمان غیبت هم از این قاعده کلی مستثنی نیستند.

اگر گفته شود درست است که در صورت تحقق شرائط حتماً نهضت پیروز می شود ولی ممکن است اخباری که در مقاله گذشته بدان اشاره شده دلالت بر عدم امکان عدم تحقق شرائط داشته باشد، بنابراین، وظیفه، سکوت و انزوا است. در جواب می گوئیم که:

اولاً ممکن است اخبار، ناظر به مواردی باشد که شرائط محقق نیست، مانند اینکه رهبر نهضت صالح نباشد همانطوری که در روایت عیص بن القاسم بدان اشارت رفت و حضرت فرمودند: «اگر کسی از ما خروج کرد [یعنی از سادات بنی الحسن و منسوبین ما] شما با او قیام نکنید و نگوئید زید خروج کرده است، زیرا این مقایسه صحیح نیست، زید مردی عالم و فقیه و پیرو رهبر الهی و امام حق بود و برای امر به معروف و نهی از منکر خروج کرد، این بدین معناست که در چنین مواردی، قیام صحیح بوده و کمک به آن از وظائف شرعی والهی می باشد.

و ثانیاً مدعای ما این است که در آیات مورد بحث، تکلیف و وعده الهی دلیل بر امکان تحقق شرائط پیروزی است و هرگز روایت در صدد منع تلاش مسلمانان برای تحقق وعده الهی نبوده و وظیفه هم سکوت و انزوا نخواهد بود.

۵- یکی از وعده های الهی به قدرت رسیدن مستضعفین در زمین است که بالأخره مبارزه اینها با مستکبرین به ثمر رسیده و قدرت اجراء عدل و بسط آن را در جامعه پیدا خواهند نمود و دست جنایتکاران را قطع و حق مظلومین را اخذ و مراکز شرک و کفر و فساد را تخریب و طغات و عصات را سرکوب، و تنها حکم خدا را جاری می نمایند، و در این زمان کسی را یارای ایجاد اشکال و مانع در راه عبادت و پرستش پروردگار جهان نیست چون سردمداران کفر و استکبار منزوی شده و از آنچه می هراسیدند در آن واقع می شوند: «و نری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون»^۱.

(۱) سوره ۲۸ (قصص) آیه ۶.

خلاصه استدلال به آیه شریفه این است که هر قوم و کشوری که مورد ظلم و ستم قرار گیرند، و به خدای واحد و مکتب حق ایمان داشته باشند، و حکومت و رهبری حاکمان الهی را بپذیرند، و در راه تحقق حکومت الهی و آزادی محرومین، جهاد نموده و از حق انسانی خود دفاع کنند، و در مقابل فشار و ناملایمات صبر و استقامت لازم را داشته باشند، قطعاً پیروز خواهند شد و دشمنان خود را هر چه قوی و نیرومند باشند شکست خواهند داد، البته این امر بسته به همت مجاهدین و مبارزین خواهد بود.

اگر بنی اسرائیل، مستضعف شدند و در مقابل فشار طاغوت زمان صبر و استقامت کردند و گوش به فرمان امام و رهبر الهی خود موسی دادند عاقبت فرعون و هامان و نوکران آنها را به دریا ریخته و خود وارث و جانشینان آنان گردیدند امروز هم مردم جنوب لبنان که مورد تاخت و تاز اسرائیل جنایتکار و ابرجنایتکاران زمان قرار گرفته اند، چنانچه تسلیم آنها نگردند و گوش به فرمان رهبر زمان، به مبارزه سرسختانه خود ادامه دهند خواهند توانست ریگان و شولتز و غلام حلقه بگوش و فرزند نامشروع آنها یعنی اسرائیل را از کشور خود بیرون کنند چنانچه خداوند متعال می فرماید: «بعضنا علیکم عباداً لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعداً مفعولاً»^۱.

البته باید توجه داشت اگر مستضعفین حاکم، منحرف و به قدرت جباره متمسک شوند، جزء ظالمین گردیده در نتیجه وعده خداوند متعال هم تغییر خواهد نمود^۲ همانطوری که بنی اسرائیل منحرف شده گوساله پرستی را انتخاب کردند و چون از موسی علیه السلام خدای محسوس و ملموس موسی چون بت پرستان خواستند «یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة قال انکم قوم تجهلون»^۳ وضع آنها تغییر کرد، چنانکه فرمود: «ثم ردنا لکم الکرة علیهم و امددنا کم باموال و بنین و جعلنا کم اکثر نفیرا مان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها فاذا جاء وعد الآخرة لیستؤوا و جوهکم ولیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرة ولیتبروا ما علوا تنبیرا»^۴.

(۱) سوره ۱۷ (اسراء) آیه ۵.

(۲) ان الله لا یتبر ما بقوم حتی یتبروا ما بانفسهم (سوره ۱۳ (رعد) آیه ۱۱).

(۳) سوره ۷ (اعراف) آیه ۱۳۸.

(۴) سوره ۱۷ (اسراء) آیه ۷-۶.

● امروز هم مردم جنوب لبنان که مورد
تاخست و تاز اسرائیل جنایتکار و
ابرجنایتکاران زمان قرار گرفته‌اند،
چنانچه تسلیم آنها نگردند و گوش به
فرمان رهبر زمان، به مبارزه سرسختانه
خود ادامه دهند ریگان و شولتز و غلام
حلقه بگوش و فرزند نامشروع آنها
اسرائیل را از کشور خود بیرون خواهند
نمود

واضح است اگر مردم فلسطین به مبارزه خود ادامه داده و به اسلام بیاندیشند و
فرمان رهبران الهی را اطاعت کنند و در مقابل فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی تسلیم
نشوند قطعاً پیروز شده، و صهیونیسم غاصب را از سرزمین فلسطین به دریا خواهند
ریخت، همانطوری که بندگان مستضعف و صالح خدا، فرعون و فرعونیان را به دریا
ریختند، سرداران با مبارزه و تحمل رنج‌ها و مشقت و با توکل و اعتماد به خدا در منطقه
مورد نظر، بر مستکبرین چیره شده و تا اندازه‌ای حکومت اسلامی را برقرار نمودند.
سادات اوراسه مغرب به رهبری ادریس بن عبدالله در قرن دوم هجری بر علیه خلفاء
عباسی قیام کردند و در برقراری حکومت منطقه‌ای اسلامی توفیق یافتند، سادات
زیدیه نیز در طبرستان در قرن سوم با مبارزه و صبر و استقامت سالها حکومت کردند
و اسلام را برقرار نمودند همچنین زیدیه در یمن به قدرت اسلامی رسیدند و از این
نمونه‌ها در تاریخ اسلام زیاد است قیام صفویه در اول کار نهضت مذهبی بود و موفق
هم شدند الا اینکه بعداً گرفتار انحرافها شده و از مسیر حرکت الهی خارج شدند اینها
نمونه‌هایی از موفقیت نهضت‌های حق طلبانه است که در تاریخ حاصل شده گرچه

الگوی صحیح و کاملی نیستند و فرسنگها با انقلاب اسلامی فاصله دارند همانطور که این انقلاب با انقلاب مهدی سلام الله علیه فاصله دارد و امید آنست که زمینه ساز آن باشد مستضعفین امروز جهان با اتحاد و مبارزه پیگیر با مستکبرین جهان و ایمان به خدا و صبر و استقامت و اطاعت از رهبری الهی و مکتب حیات بخش اسلام، زمینه پیروزی بر همه ابرقدرتها و تحقق حکومت جهانی را فراهم خواهند کرد و خداوند جهان، امام زمان فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله را برای رهبری و زعامت حکومت جهانی واحد، و دادگستری همگانی امر به قیام خواهد کرد، گرچه رهبری بخشی از مبارزه هم، به دست نائب آن حضرت انجام می گیرد، همچنانکه مبارزه و تحمل مشقت های طاقت فرسا را بنی اسرائیل به وعده الهی پیامبران قبلی و به امید ظهور حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام به شدت و حدت انجام دادند و در وقت لازم و آمادگی، خداوند عالم موسی را فرستاد و فرعون را هلاک و حکومت الهی را برقرار کرد.

پس این آیه و آیات مشابه دیگر خبر از یک واقعه بخصوص یعنی قیام جهانی حضرت مهدی سلام الله علیه نمی دهند، بلکه آن واقعه بعنوان یکی از مصادیق بلکه مهمترین مصداق آن می باشد و اگر این آیه در روایات وارد از ائمه معصومین علیهم السلام به حکومت جهانی واحد تفسیر شده دلیل بر انحصار در آن نیست زیرا اگر در موارد و مصادیق دیگر تردید حاصل شود در شمول آیه بر بنی اسرائیل مستضعف و موسی علیه السلام نمی توان تردید کرد بنابراین آیه «ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون»^۱ و آیه «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبودونی لا یشرکون بی شیئاً ومن کفر بعد ذلك فاولئک هم الفاسقون»^۲ وعده ای است کلی و شامل همه بندگان صالح و مؤمن که حکومت منطوقه ای که برای آزادی آن مبارزه کرده و به استضعاف کشانده و مورد ظلم و تعدی قرار گرفته اند، به دست خواهند آورد، البته اگر در راه حق و عمل به احکام الهی

(۱) سوره (انبیاء) آیه ۱۰۵

(۲) سوره (نور) آیه ۵۵.

● **و خداوند جهان امام زمان فرزند رسول
اکرم (ص) را بسرای رهبری وزعامت
حکومت جهانی واحد، دادگستری
همگانی، مبعوث خواهد نمود**

و حمایت از محرومین ثابت قدم بمانند حکومتشان ادامه یافته والا متلاشی خواهد شد و انقلابهای زمان غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از این قاعده کلیه و شرائط آن مستثنی نیستند.

پس تلاش فقهاء و علماء برای حاکمیت قسط و عدل و حکومت اسلامی، جایز بلکه واجب است همانطوری که رهبر انقلاب اسلامی در کتاب حکومت اسلامی به آن اشاره فرموده است که: بر علماء واجب است دست بدست یکدیگر بدهند و برای تشکیل حکومت اسلامی مبارزه کنند زیرا امر به معروف و نهی از منکر و اجراء حدود الهی و دفاع از مظلومین و ستمدیدگان و ستمپیشگان واجب مطلق و مقدمات آن، که اهم آنها تحصیل قدرت و حکومت است واجب می باشد» و طبیعی است که اقوام و ملل و کشورها از نظر شرائط و روحیات، مختلف می باشند و گاهی باید از مقدمات بعیده مثلاً انقلاب فرهنگی آغاز کرد و با تلاش و تحمل مشقت و لو بعد از سالهای متمادی به نتیجه رسید و گاهی مقدمات زیادی حاصل می شود تا به پیروزی نهائی دسترسی پیدا شود.

روزی که امام خمینی مدظله ندای اسلام خواهی را در این کشور سرداد، تا پیروزی، فاصله زیادی بود و اصلاً به نظر اهل ظاهر، پیروزی غیر ممکن می نمود، ولی امام با تکیه به نیروی الهی و وعده های خدائی و کشف نیروی پنهانی امت بعد از پانزده سال به سرنگونی فرعون و هامان زمان و نوکران آنها و برقراری حکومت جمهوری اسلامی موفق گشت، و پیروزی حاصل نشد مگر به تلاش این قائد بزرگ و سائز مراجع و روحانیت مبارز و ملت شریف و بزرگ ایران که با جان و دل ندای اسلام را لبیک گفتند.

پس این قیام و نهضت علاوه بر اینکه محذور شرعی ندارد برحسب اطلاعات ادله امر به معروف و حدود الهی، لازم و واجب و برحسب وعده آیات شریفه مورد بحث، می بایست پیروز می شد، البته در دائره محدود کشور ایران، و اگر به همین منوال مسلمانان کشورهای دیگر این ندا را لبیک بگویند و سایر شرائطی که از جمله آنها ایمان و عمل صالح و استقامت و پیروی از فقیه عظیم الشأن اسلام است، حاصل گردد، نهضت در ابعاد مختلف دنیا پیش خواهد رفت، و اگر در بعضی از روایات از مشارکت مردم در برخی قیامها و نهضتها نهی شده، و یا صاحب پرچم قیام را طاغوت و شریک خداوند عالم و بت دانسته و یا امر به سکون و انزوا و عدم تحرک و یا امر به اکتفاء به نیت جهاد و مبارزه شده و یا قیامها و انقلابها را بی نتیجه و موجب زحمت شیعه و کراهت و ناراحتی ائمه علیهم السلام و یا آنها را اقدام بی موقع و قبل از زمان مقتضی و مناسب شمرده اند، همه و همه در فرض عدم وجود شرائطی است که از قرآن کریم و سایر روایات و عقل و حتی از بعضی روایات ناهیه، اعتبار و لزوم آنها در جواز و وجوب قیام و به ثمر رسیدن استفاده می شود که به یک یک آنها و دلیل اعتبارشان ذیلاً اشاره می نمائیم.

**● رهبر انقلاب اسلامی در کتاب
حکومت اسلامی ... فرموده است که:
بر علماء واجب است دست به دست
یکدیگر بدهند و برای تشکیل حکومت
اسلامی مبارزه کنند.**

۱ - رهبر قیام باید بنده صالح خدا و امام قائم زمان علیه السلام و یا فقیه عالم و صدوق و مخالف هوای نفس و مطیع مولی و مرضی آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم آمر

به معروف وناهی از منکر، عامل صالح، شکننده طاغوت و قدرتهای حاکم زمان باشد
وهمین است معنای عدم قیام قبل از امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، یعنی قیام
باید توسط امام قائم علیه السلام یا با اذن و رضایت و نیابت او انجام پذیرد.
دلیل اعتبار این شرط و اینکه معنای روایت معروف «کل رأیة ترفع قبل قیام
القائم فصاحبها طاغوت یعبد من دون الله عزوجل» چیزی بیش از این نیست، به شرح
ذیل است:

الف: «وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وكانوا بآیاتنا یوقنون»^۲.

این آیه، امامت و رهبری را به شرط صبر و مبارزه و ایمان و یقین به آیات
خداوندی، الهی و از طرف خداوند عالم دانسته است.

ب: «ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادى الصالحون»^۳.

و در این آیه خداوند متعال وارث مکتوب، و قدرت منحصر، در روی زمین را
بندگان صالح خداوند دانسته است.

ج: «وعبد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض كما استخلف
الذین من قبلهم و لیمكنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلهم من بعد خوفهم انما
یعبدوننى لا یشرکون بى شیئاً و من کفر بعد ذلك فاولئک هم الفاسقون»^۴.

جانشینی قدرتهای حاکم زمین و برقراری و حاکمیت دین مورد پسند و انتخاب
و امنیت در مقابل طواغیت زمان و تمکن از توحید در عبادت و پرستش خداوند متعال را،
به مؤمنین و کسانی که اعمال صالح و شایسته بجای آورند وعده داده است و بعضی
آیات دیگر.

د: در قسمتی از روایت عیص بن القاسم حضرت فرمود: «ولا تقولوا خرج زید،
فان زیداً کان عالماً و کان صدوقاً ولم یدعکم الی نفسه وانما دعاکم الی الرضا من آل

(۱) وسائل الشیفة ج ۱۱ کتاب الجهاد ص ۳۷

(۲) سوره سجده آیه ۲۴

(۳) سوره انبیاء آیه ۱۰۵

(۴) سوره نور آیه ۵۵

محمد صلی الله علیه وآله وسلم ولو ظَهَرَ كُوفِي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ، أَمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانِ مَجْتَمَعٍ لِيَنْقِضَهُ فَالْخَارِجُ مَتَا الْيَوْمِ إِلَى آتَى شَيْءٌ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَنَحْنُ نَشْهَدُكُمْ أَنَا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَهُوَ عَصِيْنَا الْيَوْمَ»^۱.

امام (ع) قیام زید را به دلیل فقاقت و تقوا و صداقت و عدم تلاش برای به قدرت رسیدن خود و تلاش برای تفویض امر به امام مرضی از آل پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم، از قیامها و انقلابهای معمولی آن زمان مستثنی دانسته است «فانه اتقی من ان يدعوا الى نفسه»

هـ: «ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعداً عليه حقاً في التوراة والانجيل والقرآن ومن اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفيز العظيم - التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف والناهون عن المنكر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنين»^۲.

خداوند متعال در این آیه شریفه مبارزین و مجاهدینی را وعده بهشت و مورد قبول قرار داده که صفاتی چون توبه همیشگی و عبادت و ذکر دائمی و روزه دار و نماز و رکوع و سجود دائمی، امرین به معروف و ناهین از منکر و مرزرداری از حدود و احکام خداوندی داشته باشند، و اینها همان صفاتی است که در روایت معروف: «فاما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه مطيعاً لامر مولاه فللمعام ان يقلدوه»^۳ آمده است.

مؤید این معنا یا تفسیر برای آیه شریفه، استدلال امام صادق علیه السلام به این آیه است (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۲۳). برای اثبات اینکه، هر کس نمی تواند مبارزه مسلحانه نماید و حتماً اشخاص معدود که فرد شاخص آن در هر زمان امام معصوم (علیه السلام) و نزدیکترین افراد به آنها یعنی فقهای شیعه هستند، باید باشند.

(۱) وسائل الشیعه ج ۱۱ کتاب الجهاد ص ۳۶

(۲) سوره توبه آیه ۱۱۲ - ۱۱۱

(۳) وسائل الشیعه ج ۱۸ ط بیروت ص ۹۵

۲- شرط دوم حمایت مردم واستقامت واطاعت آنها از مقام رهبری است واین شرط از شرائط مبارزه مسلحانه توسط رهبران الهی و به نتیجه رسیدن آنها است، نه جهاد و مبارزه فرهنگی که همیشه لازم و واجب وحدافل ممکن جهاد در راه خدا می باشد وزندگی انبیاء و اوصیاء آنها هیچگاه بدون آن نبوده است، برخلاف مبارزه مسلحانه که مشروط ومنوط به همراهی گروه معتنابیهی پیروان صدیق ومقاوم خواهد بود. حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام مدتی به مبارزه فرهنگی وعقیدتی با تقیه وغیر تقیه برحسب تغییر شرائط و سپس به جهاد مسلحانه انجام وظیفه نمود، رسول اسلام صلی الله علیه وآله وسلم هم مدت سیزده سال مأمور به تبلیغ توحید ومعارف اسلامی وتهیه وتجهیز نیروی مؤمن در مکه معظمه و ده سال مأمور به جهاد با کفار ومنافقین گردید. علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با کمبود نیروی مقاوم مواجه گردید و دست به جنگ و مبارزه مسلحانه نزد و در جواب معترضین می فرمودند: «افلح من نهض بجناح او استسلم فاراح» موفقیت از آن رهبری است که از توده مردم کمک وناصر داشته باشد، و بعد از بیست و پنج سال روشنگری و مبارزه و دفاع ایدئولوژیکی، هنگامی که یارانی قویدل و با استقامت و مطیع برایش آماده شد، حکومت را پذیرفت و با دشمنان بشریت به جنگ و ستیز برخاست و به رفق و فتق امور پرداخت واقامه قسط وعدل نمود، همچنین حسن بن علی سبط اکبر رسول خدا علیه السلام با ابتلاء به کمبود نیروی مقاوم به نشر فرهنگ غنی اسلام اکتفا فرمودند و حسین بن علی علیه السلام برادر آن حضرت، زمینه مبارزه و دفاع مسلحانه برایشان فراهم شد و به انجام آن پرداخت به نحوی که اگر به جای حسن بن علی علیه السلام، حسین بن علی علیه السلام هم، زعامت وامامت داشت دست به همان کار و روشی می زد که برادر آن حضرت انجام داده بود واگر امام حسن علیه السلام در زمان یزید، امامت داشت به همان شکلی که امام حسین علیه السلام عمل کردند می جنگید و به استقبال شهادت می رفت. امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر هفده نفر کمک کار جدی داشتیم قیام می کردم».

(۱) نهج البلاغه فیض، خطبه ۵.

● واگر امام حسن (ع) در زمان یزید
امامت داشت به همان شکلی که امام
حسین (ع) عمل کردند می جنگید و به
استقبال شهادت می رفت

فقه‌ها شیعه و نواب امام زمان علیه السلام دقیقاً در اقطار و مناطق گوناگون برحسب شرائط خاص، همین گونه عمل کرده‌اند، تا قرن اخیر که مبارزه مرحوم آیه الله شیرازی بزرگ و مبارزه مسلحانه مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد تقی شیرازی رضوان الله علیهما در عراق و مبارزه مسلحانه علمای بزرگ ایران در زمان فتحعلی شاه و سکوت و اکتفاء به جهاد علمی و فرهنگی مرحوم آیه الله حائری (قدس سره) همه و همه تابعی است از این متغیر، و در عصر ما مبارزه علمی و عملی رهبر کبیر انقلاب اسلامی قبل و بعد از نهضت سال ۴۲ تا سال ۵۶ و ۵۷ که تکامل تدریجی پیدا کرده و مبارزه با استکبار جهانی و عوامل و نوکران آنها نیز اکنون دارای سیر و یژه خود می باشد.

خلاصه، اخباری که توهم شده که خط سرخ حرمت و یا بی اثر بودن برانقلاب‌های قبل از قیام جهانی مهدی موعود روحی و ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء کشیده است، در محیط و جوی صادر شده که قیام‌های فوق‌الذکر از ائمه معصومین علیه السلام سابقه داشته و قیام‌های بی ارتباط و بلکه مخالف با ایشان هم کم و بیش در کار بوده، بنابراین اخبار در صدد تنويع و تقسیم انقلابها است، که اگر واجد شرائط باشند، هم لازم و خوب و هم به اثر مطلوب منتهی خواهد شد و اگر فاقد شرائط رهبری و وجود زمینه مردمی بوده باشد غیر جایز و برافرازنده پرچم طاغوت و بی نتیجه خواهد بود، و هرگز در صدد تقیید اطلاق و عموم آیات قرآن کریم دایر بسر موفقیت و پیروزی هر انقلابی که واجد شرائط بوده نمی باشد، و احدی از علماء هم معتقد نیست که در هر شرائط و با رهبری هر کس، هر قیام و انقلابی جائز و مشروع و مشرثمر خواهد بود.

و ما هرگز در صدد آن نیستیم که اثبات کنیم همه انقلابهای قبل از انقلاب مهدی علیه السلام صحیح و یا به نتیجه می‌رسند بلکه می‌خواهیم بگوئیم: در صورت اجتماع شرائط، محدودیت زمانی وجود ندارد و عذری هم برای احدی در عدم مشارکت در چنین نهضتی در کار نیست.

آنچه مسلم است اینست که حکومت جهانی واحد به دست خاتم الاوصیاء علیهم السلام (نه فرد دیگر) برقرار می‌شود، و اما اینکه حکومت‌های اسلامی منطقه‌ای و مقطعی هم قبل از حکومت جهانی به دست فقهاء و علماء، محال و غیر قابل تحقق بوده به جدی که شروع و زمینه‌چینی و کمک مردم غیرجایز و یا لغو و بی‌ثمر باشد، و یا اینکه اقدام به هدف ایجاد حکومت جهانی واحد و زمینه‌چینی برای تحقق آن و دست یازیدن به مبارزه مسلحانه منوط به ظهور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و اذن آن حضرت باشد، حرفی است غیر منطقی و بدون دلیل بلکه برخلاف محتوای قرآن کریم و سیره ائمه علیهم السلام و فقهاء عظام می‌باشد.

اگر به اخباری که درباره امام زمان علیه السلام و قیام آن حضرت موجود است، مراجعه کنیم، به وضوح در می‌یابیم که تحقق آن، مشروط به حصول مقدماتی است از جمله آمادگی جهانی و فراهم آوردن نیروهای مؤمن و مقاوم که این مطلب نیاز به تربیت دینی و اسلامی و اقدامات مناسب و به موقع فقهاء عظام و تبلیغات و مبارزه فرهنگی و در بعضی موارد مسلحانه و تشکیل حکومت اسلامی منطقه‌ای دارد، و این داستان یک امر کاملاً غیر طبیعی نیست که نیازی به تسیب اسباب و زمینه‌چینی نداشته، و امری باشد، که اراده خداوند عالم به تحقق آن در ظرف زمانی معین تعلق گرفته باشد.

پس مسأله حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه انقلابهای قبل را نفی نکرده بلکه برای آنها نقش مؤثری قائل شده است. و لازم به یادآوری است که در بعضی از روایات آمده است که از بین بردن کوههای سخت، آسانتر از بین بردن حکومت و سلطنتی است که عمر آن به پایان نرسیده باشد و بعضی تصور کرده‌اند که امام صادق (علیه السلام) تلاش برای از بین بردن حکومت‌های طاغوتی را بی‌ثمر دانسته و زوال آنها موکول به پایان رسیدن عمر مقدر آن نموده، در حالی که مقصود این است که این کار

بدون فراهم کردن مقدمات آن مشکل بلکه محال می باشد ولی با تهیه مقدمات و ابزار مناسب و تلاش لازم ممکن خواهد بود، و باید مقدمات آنرا فراهم کرد، پایان عمر این نوع حکومت ها سال و زمان معینی ندارد که تا نرسیدن آن زمان، تلاش برای سرنگونی آن، آب در هاونگ کوبیدن باشد، بلکه پایان آن زمانی است که مقدمات لازم و مبارزه مؤثر و مفید انجام پذیرد و در حقیقت اینگونه تعبیرات و روایات برای تحریک مردم به قیام و نهضت و حرکت در مقابل طواغیت بوده و ابطال این نظریه است که بدون مجاهدت و زحمت بندگان صالح خدا سقوط آنها ممکن می باشد همچنانکه در کلمات رهبران معصوم ما آمده که فرموده اند: «افضل الجهاد كلمة عدل [حق] عند امام جائر» و یا تحریک به جمع و تربیت نیروهای مؤمن و عدم حرکت و نهضت قبل از فراهم آمدن عُده و عدد، همانطوری که خداوند متعال فرموده: «واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل نرهبون به عدو الله وعدوكم وآخرين من درنهم لا تعلمونهم، الله يعلمهم»^۱ بالآخره ناظر به یک امر طبیعی است که پیروزی بر دشمنان خدا مثل همه چیز، نیاز به تهیه امکانات و تجهیزات لازم دارد و این به آن معنا نیست که دنبال پیروزی نباید رفت بلکه باید مقدمات آنرا تهیه و سپس به مبارزه پردازد.



(۱) سورة انفال آية ۶۰.

و همچنین از آنجا که این مسأله مقتضی طرح نظرات مختلف می باشد و شایسته ترین محلّ برای درج این نظرات علمی، مجله نورعلم است، لذا مقاله حاضر تنها به عنوان نظری فقهی تقدیم می گردد. باشد که هم استدلال دو نظر مخالف مطرح گردد و هم امید که به مقدار توان خود، راهگشائی فی الجمله در مسأله مورد بحث بوده باشد.

نظری فقهی

مرتضی الحسینی النجومی

آیا تصویب مالیات براساس احکام اولیه فقهیه است یا بعنوان احکام ثانویه؟

مالیات که از آن به عنوان خراج تعبیر می کنیم به سه معنی و در سه مورد استعمال می شود که به نظر حقیر دو تای از آنها از عناوین اولیه و سومی یعنی مالیات و خراجی که اکنون محلّ بحث است از عناوین ثانویه می باشد.

شکی نیست که دو معنای خراج از بدو تشکیل حکومت اسلامی تحقق یافته و بالتفصیل در کتب فقهاء خاصه و عامه مطرح شده است و آن دو معنای معهود که در کتب

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی محمد وآله الطاهیرین.

از آنجا که لایحه مالیات در مجلس شورای اسلامی مطرح گردیده و مسأله ای علمی و فقهی پیش آمده است که آیا تصویب مالیات در حکومت اسلامی براساس احکام اولیه است یا ثانویه؟



فقهاء و کتب اموال و خراج و گاه در کتب تاریخ و تاریخ تمدن، مورد نظر واقع شده است، یکی در مورد اراضی است که از آن به خراج اراضی تعبیر می کنند و دیگری در مورد معاهده و قرارداد صلح با کفار اهل کتاب است که از آن به خراج جزیه تعبیر می شود. ولی معنای سؤم از مالیات و خراج که فعلاً محل بحث و نظر ماست مالی است که دولت از اجناس و اموال و درآمدهای مسلمانان - غیر از اراضی و زمینها - می گیرد.

و تمام مالیاتها چه مستقیم و چه غیر مستقیم، چه سرانه و چه بر واردات یا مالیات رأی یا مالیات بر ارث یا بر مشاغل یا بر فروش یا بر شرکتها یا مالیات ارزش اضافی یا امنیت اجتماعی و امثال اینها همه داخل این عنوان سؤم است و اغلب مالیات هائی که اکنون وزارت دارائی از مردم وصول می کند مالیات بر درآمد و از نوع سؤم معانی خراج است که سابقاً عرض شد.

اما استعمال لفظ خراج که به معنای بهره و مستفاد می باشد در مورد مالیاتهای سه گانه فوق بدین جهت است که در حقیقت قلم مهم درآمدهای دولتی را اینها تشکیل می دهد و تنها درآمدهای دولتی است که دولت می تواند در مخارج خود بر روی آنها تکیه کند از آن جهت که متعلق به دولت است، زیرا اموال و درآمدهای دیگر هر کدام مبنی بر موضوعاتی است که ممکن است خیلی وقتها تحقق نپذیرد و به

فعلیت در نیاید و به تعبیر فقهاء ممکن است به عدم فعلیت و تحقق موضوع، حکم نیز فعلیت و تحقق نپذیرد. بلکه فقط زکات حکم ثابت دائمی است ولی آنهم از نظر تمین موارد مصرف از نظر شرع ابتداءً یک درآمد دولتی تلقی نمی گردد و ثانیاً اموال زکوی اموالی مخصوص و شامل جمیع موارد درآمد نمی گردد. اما خراج جزیه واضح است که از محل بحث خارج و قضیه ما قضیه مصالح بین کفار و مسلمین نیست تا آن حرفها پیش آید، بلکه صحبت این مالیات بین مسلمین و حکومت شرعی آنان است. حکومتی که شرعاً حق ولایت بر آنان را داشته باشد و طبعاً آنان هم در

مقابل باید اطاعت از ولایت آن حکومت که در رأس آن ولی فقیه است داشته باشند.

واما خراج اراضی، آن هم عقد قراردادی است بین حکومت شرعی مردم و خود مسلمانان که آنان استفاده صالحه از اراضی و زمینهای مربوط به حکومت شرعی یا ولی امر نموده و در مقابل خراج و مالیاتی را به حکومت وقت و ولایت امر می پردازند. البته روشن است خراجی که از اراضی واگذار شده از طرف دولت اسلامی به دولت پرداخت می شود با خراجی که برطبق قانون جزیه و به موجب قرارداد صلح گرفته می شود فرق دارد. در خراج جزیه ای مالکیت زمین از اهل جزیه سلب نمی شود، مگر آنکه سلب مالکیت به مواد قرارداد جزیه ای اضافه شود و در خراج اراضی اینطور نیست، چه بسا می شود که مردم مالک زمین نمی شوند و زمینی که در دست آنهاست از طرف دولت اسلامی به آنها واگذار شده است و همانطور که بعداً عرض می شود این واگذاری علاوه بر آنکه خود از عناوین اولیه فقهیه است، تحت یکی از عناوین اولیه فقهیه چون اجاره، مزارعه، مساقات یا صلح و یا امثال آنها می باشد و با از بین رفتن این عناوین و موضوعات، حکم هم منتفی می گردد.

در خراج جزیه ای، این خراج با اسلام آوردن جزیه دهنده از وی ساقط می شود ولی خراج اراضی اصولاً بین مسلمین و حکومت

اسلامی منعقد می گردد و لذا اسلام آوردن و سقوط جزیه ای در کار نخواهد بود. در خراج جزیه ای اذلال و سرشکستگی اهل ذمه منظور است بخلاف خراج اراضی نسبت به مسلمین.

پس روشن شد که این دو معنای خراج متفاوت بوده و خراج ارض و خراج جزیه یکی نیستند. ولی واضح است که هر کدام از این دو عنوان، از عناوین اولیه مطروحه در فقه است ولی خراج الجزیه از احکام اولیه متفرعه بر جهاد و توابع مصالحه و قرارداد بین مسلمین و کفار اهل کتاب بوده که یکی از آنها جزیه است.

واما مالیات زمینها به معنای خراج الأراضی که زمینها متعلق به دولت اسلامی باشد و بطور واگذاری به مسلمین واگذار شود اولاً: خود آن اراضی بعناوینها اولیه مورد نظر در مبحث جهاد و احیاء الموات و احکام الأراضین است ثانیاً: آن هم در حقیقت به یکی از عناوین اولیه مطروحه در فقه باز می گردد. یعنی این واگذاری یا به نحو بیع است یا اجاره یا ایهاب یا مزارعه یا مساقاة یا اقراض و یا مصالح بین القرفین و در اغلب موارد به نحو اجاره بوده و خراج در حقیقت حکم کرایه زمین را داشته است و چون این نحو خراج از مصادیق عناوین اولیه فقهیه است، پس باید از همان عناوین اولیه باشد. تفصیل کلام در این دو معنای خراج و تاریخ مالی آن دو، و وضع مسلمین در ادوار مختلفه عصور اسلامی، محتاج به رجوع به کتب مفضله ای است که این دو عنوان در آنها

مطرح شده است. و اما مالیات محل بحث و نظر ما که از آن فعلاً تعبیر به مالیات بردآمد می کنیم - و همانطور که سابق هم عرض شد اغلب مالیاتهای وزارت دارائی از این نحو مالیات است - آنطور که بنده خیال می کنم از عناوین ثانویه بوده و هرچه بیشتر تأمل می نمایم این مطلب روشن تر می گردد.

زیرا، اولاً ما در مراجعه به فقه اسلامی عنوانی به عنوان مالیات بردآمد مردم نمی بینیم بلکه در مقابلش به حکم اجماع و نهی، اصالت عدم جواز تصرف در مال غیر بدون مجوز شرعی را مشاهده می کنیم همانطوری که در توفیق مبارک امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است: **لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالِ الْغَيْرِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ**^۱ و دعوی آنکه تصرف ولی فقیه در مال مردم، تصرف در مال غیر نیست بلکه تصرف در مال خود است، بسیار بعید می نماید زیرا او از باب ولایت، با ملاحظه مصالح منظوره حق تصرف در مال غیر را دارد، نه آنکه خود مالک می باشد و هیچ بعید نیست که این حق تصرف، برحق تصرف مالک نیز اولویت داشته باشد، حتی ممکن است بگوئیم در ابتداء امر عنوان عام حکومت اسلامی و ولی فقیه مالک، در عرض مالک اصلی نیستند اما بعد از جواز تصرف و اقدام براین تصرف شرعی، مالک گردند. باری این

نحو جواز تصرف بدون حصول عنوان مالکیت، بدون شک برای ولی فقیه ثابت است مثل ولایت بر ممتنعین چون ولایت بر ممتنع از پرداخت زکات یا ممتنع از تحویل گرفتن ثمن در بیع خیار یا ممتنع از گرفتن ثمن یا ممتنع در مدت مقرریا ممتنع از تقسیم مال مشترک یا ممتنع از مصالحه در مال مختلط و امثال اینها.

لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالِ الْغَيْرِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ

پس وضع این نحو خراجها و عناوین دیگری که بعداً به آنها اشاره می شود همگی با عنوان ثانوی و با ملاحظه اصل احترام مالکیت شخصی و عدم جواز تصرف در آن بدون اجازه مالکش پیش می آید.

و حق تقنین این قانون یعنی مالیات بردآمد یا ولی فقیه و ولی امر مسلمین بوده و از فروعات و وظائفی است که متوجه ولی مذکور است. و ما از آن وظائف به نحو اصطیادی به حاجه البلاد و مصالح العباد تعبیر می کنیم و بدون شک در صورت تحقق حکومت شرعی و فعلیت ولایت فقیه، باید حق این تقنین و تصمیم را داشته باشد چون از قطعیات مذهب امامیه، ثبوت

(۱) بحار ج ۵۳، ص ۱۸۳ ط بیروت.

و حق تقنین این قانون یعنی مالیات بر درآمد با ولی فقیه است

ولایات نوعیه - که از آنها به وظائف حسبه تعبیر می کنیم - می باشد و شارعی که راضی به ترک این امور نیست چگونه اجازه می فرماید که امور مسلمین مهمل و نظام آنان مختل و بیضه اسلام در معرض زوال و نابودی قرار گیرد و شکی نیست که اجراء آن امور و وظائف جز باثبوت ولایت و نیابت فقهاء شایسته و نواب عصر غیبت، درست در نمی آید و همانا اهم وظائف حسبه و اساس مصالح اسلامی (ام المصالح الاسلامیه) تشکیل اصل حکومت اسلامی و قطع دستهای طواغیت زمان و جباریه کفر و ظلم و تأمین بنیه مالی برای مسلمین است. و الا با وجود آنان و سلطه ظالمه شان، دستهای ولی فقیه بسته و جز اصلاح بعضی امور مختصری از قضایا و احوالات شخصیه مسلمین و یک دنیا خون دل و حسرت از تزییع احکام الهی، برای ولی فقیه چیزی باقی نمی ماند.

پس اگر فرض شود که روزی حکومت اسلامی برقرار و دست ولایت فقیه گشاده و مردم هم کمال ایثار و فداکاری و تعهد و مسؤلیت را نسبت به این حکومت ابراز داشتند - مثل امروز که جای عذری برای کسی باقی نمانده - آیا واقعاً می شود گفت که اکنون

هم شرع به اهمال این حکومت و تعطیل احکام الهی راضی است یا آنکه بعد از این همه شهادت و ایثار، حاجه البلاد و مصالح العباد را بمهت الریاح واگذارد. پس از اهم وظایف ولی فقیه به هنگام قدرتش بر حفظ بیضه اسلام و نظام امر مسلمین، رسیدگی به حاجه البلاد و مصالح العباد است و به بیان دیگر ما وظایف ولی فقیه را یک کاسه به حاجه البلاد و مصالح العباد تعبیر می کنیم و اینجاست که برای تحقق این مقصود، عناوین ثانویه دیگری متوجه می شود - که مانند عناوین اولیه ثابت نیستند - مثل وضع و تصویب و اخذ مالیات بر درآمد که به عنوان اولی مثل زکات و خراج الأراضي و جزیه، چنین خراجی در اسلام مطرح نیست ولی بعنوان ثانوی یعنی حاجه البلاد و مصالح العباد مقتضی گرفتن چنین مالیاتی می گردد. اگر گفته شود که زکات و صدقات و امثال

اینها نیز در حاجه البلاد و مصالح العباد مصرف می گردد پس باید آنها هم از عناوین ثانویه باشند و حال آنکه کسی چنین حرفی، نزده است. گوئیم:

عنوان حاجه البلاد و مصالح العباد از مصادیق و موارد صرف عناوین مذکور یعنی زکات و صدقات و حسنات می باشد، یعنی در حقیقت عناوین زکات و امثال آن در رتبه موضوعیت نسبت به عنوان مورد نظر مسأله ما می باشد و رتبه متقدم است گرچه خود زکات و امثال آن هم دارای موضوعات خاصه متقدمه

نورعلم شماره دوازدهم

خود می باشد و این به خلاف محلّ کلام است زیرا مدّعی ما چنان است که عنوان حاجه البلاد و مصالح العباد (یا هر تعبیر دیگری بکنید) در رتبه موضوعیت برای وضع این نوع مالیات است و وضع و تقنین مالیات در رتبه متأخره از آن عنوان می باشد. پس رتبه این نوع مالیات به دو مرتبه، متأخر از رتبه زکات و صدقات و امثال آن می باشد و بهمین مناسبت سزا است که به کلام پیشین خود باز گردیم و نظری به فرق بین این نحو مالیات و مالیات اراضی بیفکنیم.

مالیات اراضی در مقابل واگذاری اراضی از طرف دولت اسلامی به مسلمین است که در مقابل این واگذاری چیزی به دولت اسلامی بپردازند و در حقیقت این معنی از مالیات به یکی از عناوین اولیه فقهی چون بیع اجاره، ایهاب، اقراض، یا صلح بین الطرفين و امثال اینها بر می گردد و به تعبیر دیگر این نحو مالیات احتیاج به یک قرارداد قبلی و عقدی از عقود مذکوره را دارد.

و مالیات بر درآمد مقدار مالی است که مردم پس از ارزیابی کسب و کارشان به دولت می پردازند و در حقیقت معاوضه و تقابلی قبلاً نبوده است.

و اگر گفته شود که این مالیات هم برای مصارف دولت است، گوئیم: آن مصارف بعد از اخذ مالیات پیش می آید نه قبل تا تقابلی باشد. به عبارت دیگر آن مصارف، علت غائیه

نظری فقهی بر مالیات

است و در رتبه متأخره تحقق می یابد پس محال است که موضوع الحکم و در رتبه متقدم باشد و لذا اخذ مالیات قبل از آن مصارف، باید مجوزی داشته باشد و مجوزی هم نیست مگر حاجه البلاد و مصالح العباد یا امثال آن و این اشتباه ناشی از اشتباه و فرق نگذاشتن بین موضوع و متعلق حکم است، احکام تکلیفیه همیشه بین دو جهت و دارای دو جنبه است. جهت و جنبه تعلیق و جهت و جنبه تعلق. اما جنبه تعلیق از ناحیه موضوع است که حکم معلق بر او و در رتبه متأخر از اوست و اما جنبه تعلق از ناحیه متعلق است که حکم متعلق و متوجه بر او و در رتبه متقدم از اوست و متعلق حکم به دو مرتبه متأخر از موضوع است و محال است که در رتبه موضوع واقع شود.

باری باز هم منصفانه گوئیم گرچه می دانیم که هیچگاه هیچ دولتی نتوانسته است بدون قدرت مالی و تنظیم بودجه و خراج پا برجا بماند و طبعاً دولت جمهوری اسلامی ما هم باید چنین باشد و به تعبیر دیگر از لوازم عرفیه حکومت اسلامی و جامعه اسلامی قدرت مالی آن است، ولی این منافات ندارد که قسمتی از آن بودجه و خراج به عنوان ثانوی تأمین گردد. هر چند که نیاز حکومت اسلامی بر آن کاملاً روشن و محتاج به بیان و اثبات نیست. البته نباید خلط شود که تصویب امور مالی دیگری در اسلام به عنوان اولیه چون خمس، زکات، کفارات مالی، بعضی از موقوفات، خراج

اراضی و جزیه غیر از مالیات مورد نظر فعلی ماست، زیرا امثال خمس و زکات و کفارات مالی و بعضی از موقوفات در ابتداء امر و بالذات از اموال دولت محسوب نبوده و بالمآل از جهت مصرف به خزانه دولت اسلامی واریز می گردد ولی خراج اراضی و جزیه و بعضی موقوفات دیگر از عناوین اولیه بوده و اینها غیر از مالیات محل بحث می باشد و عدم کفایت امور مالی حکومت اسلامی بواسطه موارد مذکوره فوق و نیاز به تقنین و جعل مالیات بر درآمد موجب نمی شود که این نوع مالیاتها تحت عناوین اولیه درآمد و هرچه بیشتر نیاز را ثابت کنیم، عنوان ثانوی را بیشتر ثابت کرده ایم.

و باز هم اگر گفته شود که ما، مسؤولان و گردانندگان جمهوری اسلامی را و کلاء ملت و مردم می دانیم، بنابراین مردم در قضیه تقنین و اخذ مالیات به آنان وکالت و نیابت داده اند گوئیم: این منافات با عنوان ثانوی بودن مالیات ندارد زیرا نفس توکیل غیر، اگر از عناوین اولیه بوده باشد منافات با آن ندارد که مورد وکالت از عناوین ثانویه باشد، پس مسؤولین امر وکالت در تنفیذ و اجرای احکام و قوانین به عناوین اولیه و ثانویه را دارند و نفس وکالت، اولیبت عنوان را ثابت نمی کند همانطور که ثانویت آن را هم، اثبات نمی کند.

باری از شواهد برآنچه عرض کردیم این است که تصویب و تقنین این نحو مالیات از طرف دولت اسلامی باید انجام گیرد صنفی

برعلیه صنف دیگر و گروهی بر علیه گروه دیگر - که همه در تحت لواء حکومت اسلامی زندگی می کنند - حق جعل مالیات ندارند مگر با تصویب حکومت اسلامی و اوست که نظر در حاحه البلاد و صلاح العباد می کند، یعنی حاحه البلاد و صلاح العباد، که موضوع جواز تشریح قانون مالیات است، عنوانی عارض بر اصل مالکیت شخصی اشخاص بوده و عنوانی ثانوی است و آن حکمی که درباره همه افراد و اشخاص و اصناف و گروهها بعنوان اولی جعل شده است، همان عدم جواز تصرف در ملک غیر بدون اذن اوست.

اگر گفته شود که در قانون تعزیرات هم، تحدید میزان تعزیر به نظر حاکم است پس باید او هم به عنوان ثانوی باشد، گوئیم: که اصل تعزیر در شرع مقدس به عنوان حکم اولی جعل شده است و مقدار و اندازه تعزیر، از فروعات آن حکم ابتدائی است، پس همه از عناوین اولیه شرعی است به خلاف مقام که اصل تقنین این نحو مالیات به عنوان اولی نیست.

شاهد دیگر آنکه اگر زندگی مردم بسیار ساده و بر مبنای قناعت بوده باشد ولی امر، حاجتی به وضع خراج و اخذ مالیات نمی بیند، مثل زمان رسول اکرم (ص) و اگر نیاز باشد پای وضع مالیات به میان می آید و هر مقدار وسعت دولت اسلامی و قلمرو نفوذ او در جهان بیشتر شود و حاجت به تأمین نیازهای مالی بیشتر گردد به عنوان ثانوی نیاز به اخذ مالیات و

ولی فقیه با نظر به حاجة البلاد و صلاح العباد مالیات بر درآمد را وضع می فرماید

که مطلب را قدری روشن تر می سازد، اگر قضیه مورد بحث را با قضیه ملکیت شخصیّه قیاس کرده و بگوئیم که عنوان، چون عنوان دولت و حکومت اسلامی مالک می شود و وضع مالی مسلمین باید چنین و چنان باشد، آیا بیش از آن است که عنوان مثل مالک شخصی مالک می گردد؟ آیا تحصیل مال به نحو وجوب و لزوم در ملکیت شخصیّه از عناوین اولیه است یا آنکه عنوان ثانوی نیاز به مال و رفع حوائج علت تحصیل مال است؟ همینطور در مقام مالکیت بعنوان که به عنوان ثانوی لزوم تحصیل مال و تشریح الخراج پیش می آید و این عنوان ثانوی تا لزوم و حاجتی شرعی و مجوزی در بین نباشد متحقق نمی گردد و اگر ما عنوان را مالک ندانیم گمان می کنم که قوت و استحکام اصل اولی عدم جواز تصرف در مال غیر و قوت و استحکام عنوان ثانوی در رفع ید از اصل مذکور روشن تر و واضح تر می گردد.

و باز هم شاید مؤتدی بر مدعای مقام، قضیه جعل خراج العشور بر اموال تجار غیر مسلمان در زمان خلیفه ثانی است که از اموال غیر مسلمانان که از روم برای تجارت به بلاد

رفع ید از عدم جواز تصرف در مال غیر، بیشتر توجیه می گردد و با این گفته ها فرق بین مالیات مورد بحث با زکات روشن شد چون زکات در همه حال ثابت است و قابل عفو نبوده و غیر قابل تغییر و تبدیل می باشد به خلاف مالیات بر درآمد که می تواند مورد عفو قرار گیرد، به معنای عفو از اصل تقنین جدید یا عفو از آنچه را که دولت اسلامی قبلاً علی حسب المصلحة مقرر داشته است نه به معنای دست کشیدن از حکم شرعی به عنوان اولیش مثل زکات یا حد معین شرعی که قابل عفو و بخشیدن نیست.

اگر گویند که: وظائف ولی فقیه از عناوین اولیه است پس باید موارد و مصادیق آن مثل جعل و تقنین قوانین صالحه و مورد نیاز نیز از عناوین اولیه باشد، گوئیم چنین است ولی با قیاس محلّ کلام نسبت به حکم اولی تشریح شده از طرف شارع مقدس که عبارت است از عدم جواز تصرف در املاک شخصیّه، عنوان ثانوی داشتن قضیه تقنین مذکور، روشن می شود. یعنی ولی فقیه با نظر به حاجة البلاد و صلاح العباد از حکم اولی عدم جواز تصرف در ملک غیر به عنوان اولی آن رفع ید نموده و به عنوان ثانوی، قانون مالیات بر درآمد را وضع می فرماید.

و با نظریه اصل عنوان اولی حکم و عدم جواز تصرف مذکور و وضع قانون ثانوی از طرف ولایت فقیه قیاس دیگری در مسأله پیش می آید

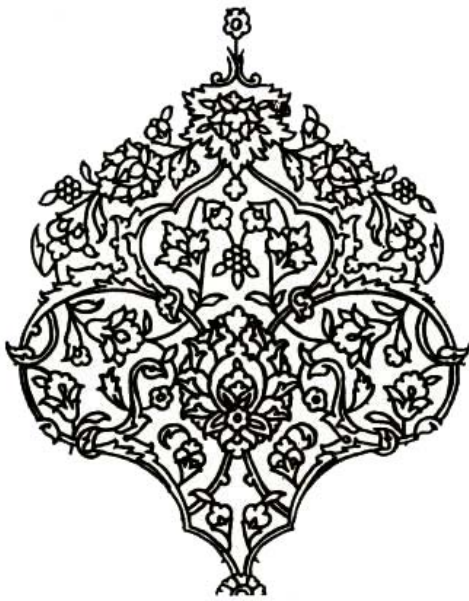
نظری فقهی بر مالیات

اسلام آورده می شد، عَشْرِي می گرفتند و ظاهراً آن طور که از کتاب خراج ابی یوسف والاموال ابی عبید بر می آید در زمان پیغمبر اکرم (ص) و خلیفه اول معمول نبوده و بعداً مرسوم شده و ظاهراً مقبولیت فی الجملة بین صحابه نیز پیدا نموده گرچه باز نحوه جواز اخذ این مالیات عَشْرِي و عدم جواز آن مورد بحث و اختلاف بین فقهاء عامه و خاصه شده است و بعضی جواز آن را مطلق و بعضی دیگر مشروط بر آن دانسته اند که جواز اخذ آن در صورتی است که جزء قرارداد مصالحه بین مسلمین و کفار واقع شده باشد و اگر این چنین اشتراطی در بین نباشد، اخذ آن جایز نخواهد بود.

و علی ای حال بنا بر قول آنان که اخذ عَشْرِي را مطلقاً جایز دانسته اند این جواز، جز با اخذ عنوان ثانوی و جواز تصرف ولی مسلمین به عنوان متأخر و مستحدث درست در نمی آید و قضیه اخذ این عَشْرِي در بعضی موارد، مورد تصویب و امضاء ائمه طاهرین (ع) قرار گرفته و گاهی هم مورد قبول قرار نگرفته است و لکن ثبوت فی الجملة برای استدلال بر مطلب کافی است. و این مجرد شاهی بود و الاً مقام بحث ما نه از این قبیل عَشْرِي است و نه آنکه جای بحث آن باشد که آیا مورد تصویب و امضاء شرع هست یا خیر؟ چون فرض مقام ما، ولایت فقیه جامع الشرائط ولایت و زعامت است.

اما حلّ قضیه مالیات به عنوان احکام اولیه از باب جعاله مقررّه بین دولت و مردم، بدین

معنا که هر کس از وسائل رفاهی دولت چون برق، نفت، پست، وسائل نقلیه دولتی چون قطار، راه آهن و هواپیما و امثال اینها استفاده کند، باید در مقابل آن مالیاتی به عنوان حق الجعالة به دولت بپردازد. باز هم تصویب مالیات را بر اساس احکام اولیه به عنوان مالیات تصحیح نمی کند زیرا اولاً بنابراین مبنی باید دولت فقط از آنان مالیات بگیرد که از این امور استفاده می نمایند و ثانیاً اگر با این امر اخذ مالیات تصحیح و درست شود از محل بحث خارج می گردد، زیرا در این فرض، محل کلام، عنوان جعاله پیدا می کند نه مالیات والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته





پیرامون حدیث الناس فی سعة مالم یعلموا

رضا استادی

برداشتم که ترجمه اش نوشتاری است
که از نظر شما می گذرد.

۱ - محقق صاحب شرایع در کتاب

«معتبر» می نویسد:

«لواتم جاهلا بوجوب التقصیر لم یعد، وبه
قال الشیخ (ره) واکثر الاصحاح، وقال
ابوالصلاح یعد فی الوقت، لنا قوله علیه السلام:
الناس فی سعة مالم یعلموا...»^۱

(۱) - معتبر چاپ سنگی ص ۲۵۴.

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی
نبینا محمد وآله المعصومین واللمن علی اعدائهم
الی یوم الدین.

حدود پانزده سال پیش یکی از اساتید،
کیفیت متن و سند حدیث «الناس فی سعة
مالم یعلموا» را خواستار شد، به بخشی از
کتابهای مربوطه رجوع کرده و یادداشت‌هایی

پیرامون حدیث الناس فی سعة مالم یعلموا...

۲ - علامه حلی در کتاب «تذکره»

می نویسد:

«الثانی ان یفعل ذلك (الاتمام فی موضع القصر) جاهلا بوجوب القصر فلا یعید مطلقا عند اکثر علمائنا لقوله علیه السلام: الناس فی سعة مالم یعلموا ومن طریق الخاصة قول الباقر علیه السلام - وقد سأله زرارة ومحمد بن مسلم عن رجل صلی فی السفر اربعا یمید ام لا؟ ان كان قد قرئت علیه آية القصر وفسرت له اعاد وان لم تكن قرئت علیه ولم یعلمها لم یعد ... وقال ابوالصلاح یعید فی الوقت.^۱

۳ - علامه حلی نیز در کتاب «منتهی»

می نویسد:

«امالواتم جاهلا بوجوب التقصیر لم یعد علی قول اکثر علمائنا وقال ابوالصلاح یعید فی الوقت. لنا انه جاهل فیکون معذورا لقوله علیه السلام: الناس فی سعة مالم یعلموا خصوصا وقد اعتضد بالرجوع الی الاصل الذی هو الاتمام ومارواه زرارة ومحمد بن مسلم ...»^۲

۴ - شهید اول بنابه نقل ابن ابی جمهور

احسائی در کتاب «عوالی اللثالی» این حدیث را در بعضی از تألیفات خود آورده است. او در عوالی می نویسد:

«المسلك الثالث فی احادیث رواها الشيخ

العالم شمس الملة والدين محمد بن مکی فی بعض مصنفاته تتعلق باحوال الفقه رویتها عنه بطرفی الیه قال رحمه الله: روى ان النبی قال ان

الشیطان لیأتی احدکم وهو فی الصلاة فیقول:

احدثت احدثت فلا ینصرفن احدکم حتی یسمع صوتا او یجدریحا ... وقال النبی ان الناس فی سعة مالم یعلموا ...»^۳

۵ - ابن ابی جمهور در حاشیه عوالی

می نویسد:

«هذا (الحديث) يدل علی ان الاصل فی الاشياء الاباحة والطهارة والحل حتی یرد المانع مع العلم به فمادام لا یعلم، الاصل براءة الذمة من المانع، وهذه قاعدة كلية یبتنی علیها فروع كثيرة»^۴

۶ - سید نعمت الله جزائری در شرح

عوالی اللثالی می نویسد:

«... قلت قد استفاض من الاخبار عن النبی و اهل بیته علیهم افضل الصلوات من الملك الجبار الناس فی سعة مالم یعلموا فمن كان جاهلا للاصل او جاهلا للحکم یكون داخلا تحت عموم الخبر فیعذر فی جهله حتی یعرف حکم فیطلبه و حینئذ فیکون الاولی ان یجعل الضابط هكذا: الجاهل معذور الا مقام الدلیل علیه والاكثر عكسوا الكلية وقالوا الجاهل كالعالم الا ما خرج

(۱) - تذکره، چاپ سنگی، ص ۱۹۳.

(۲) - منتهی ۱/۳۹۵.

(۳) - عوالی اللثالی، نسخه عکسی نگارنده ص ۱۳۹، این نسخه به خط سید ابراهیم پدر سید حسین قزوینی صاحب معارج الاحکام است و چاپ جدید ۱/۳۸۰ و ۴۲۴.

(۴) - عوالی اللثالی ج ۱، حاشیه ص ۴۲۴.

بالدلیل»^۱

۷- مقدس اردبیلی در شرح ارشاد می نویسد:
«فقد ظهر عدم الاعادة على الجمل مطلقا
لصحیحتهما (زرارة و محمد بن مسلم) فقول ابی
الصلاح و ابن الجنید بالاعادة علیه ایضا نظرا الی
روایة عبس فی الوقت غیر واضح و یؤیده الناس
فی سعة مما لا یعلمون...»^۲

۸- در کتاب «الشهاب فی الحکم
والآداب» که شامل هزار حدیث نبوی، در
سی باب است این حدیث را در باب اول
نقل کرده است با این لفظ: «الناس فی سعة
مالم یعلموا»^۳

یکی از اساتید ما می فرمود: آقای آخوند
ملا علی همدانی (ره) از مرحوم حاج
شیخ عباس قمی نقل کردند که این حدیث
در شهاب الاخبار روایت شده ولی در
نسخه های شهاب الاخبار قاضی قضاعی
متوفای ۴۵۴ نیست. بنده عرض کردم شاید
مقصود شهاب الاخبار قضاعی نبوده، زیرا دو
شهاب الاخبار داریم یکی از قضاعی و
دیگری منسوب به شیخ یحیی بحرانی که
احتمالا از علمای سده دهم بوده و ضمیمه
کتاب «بیان» شهید اول چاپ سنگی شده
است و هنگامی که به دومی مراجعه کردیم
حدیث همانطور که در بالا نقل گردید، پیدا
شد.

۹- شیخ یوسف بحرانی در کتاب «الدرة

بیرامون حدیث الناس فی سعة مالم یعلموا...

النجفیه» در بحث شبهة تحریمیه می نویسد:
«قد استدل القائلون بحجیة البراءة الاصلیة
بوجوه: رابعها ماورد عنهم علیهم السلام من قولهم
الناس فی سعة مالم یعلموا... واما الجواب عن
الحدیث الثانی و هو قوله (علیه السلام) الناس فی
سعة مالم یعلموا فالظاهر من لفظ السعة هو الحمل
علی مقام الرجوب و هو نفی الوجوب فی فعل
و جودی حتی یقوم دلیلہ ومع تسلیم عمومہ فهو
معارض بالاخبار المستفیضة الآتیة و لاشک ان
العمل علی تلك الاخبار ارجح... علی ان هذا
الحدیث لم نقف علیه بهذا اللفظ مستندا فی
شیء من كتب الاخبار والتدی و قفت علیه من
ذلك روایة السکونی... ومع اغماض النظر عن
المناقشة فی السند فهی غیر صریحة الدلالة فی
ما یدعونہ...»^۴

۱۰- ملا آقا در بندی در کتاب

«خزائن» در بحث برائت می نویسد:

«ومن الاخبار الدالة علی المطلوب قولهم (ع)
الناس فی سعة مالم یعلموا قد نقل هذا فی اکثر

(۱) - الدررة النجفیه شیخ یوسف بحرانی ص ۷ به نقل از شرح
عوالی جزائری. این شرح چاپ نشده و نسخه خطی آن در
دسترس نگارنده نبود.

(۲) - شرح ارشاد چاپ سنگی شماره صفحه ندارد. چاپ
جدید ج ۳ / ۴۳۰.

(۳) - الشهاب چاپ سنگی ص ۷.

(۴) - الدررة النجفیه ص ۲۶ - ۲۷، حدیث سکونی را در
آینده نقل خواهیم کرد.

الكتب وفي بعض الكتب زيد: «حتى يعلموا» و التقريب على كل من احتمال موصولة ما و موصوفيتها وزمانيتها واضح ولا تحتمل غيرها من الزائدة والنافية والمصدرية وغيرها ... والجواب عن ارسال الخبر ظاهر»^١

١١ - ميرسيد شفيح صاحب كتاب «الروضة البهية» در كتاب «قواعد» خود می نویسد:

«ومنها قوله (ع) الناس في سعة مالم يعلموا وجه الدلالة ان الظاهر من كلمة ما هنا الزمانية من بين اطلاقها اذ لها اطلاق ستة ...»^٢

١٢ - سيد ابراهيم قزوینی در كتاب «ضوابط» می نویسد:

«ثانیا ماروی عن الصادق علیه السلام الناس في سعة مالم يعلموا وفي بعض النسخ والطرق الناس في سعة مالا يعلمون ، وجه الدلالة ان كلمة ما في المقام لا يمكن حملها على الزائدة ولا النافية ولا المصدرية ... واعلم ان الانصاف ان تلك الروايات الا الاولى منها ضعيفة غير متجربة في المقام بعمل الاصحاب»^٣.

١٣ - ملا احمد نراقی در كتاب «مناهج» می نویسد:

«واما الاخبار، فكثيرة جدا ولكن الدال منها بين اصناف ستة ... الصنف الثاني ماروی عنه صلى الله عليه وآله الناس في سعة مالم يعلموا حتى يعلمون، وجه الاستدلال واضح ، الصنف الثالث ...»^٤

١٤ - ميرزای قمی در «قوانین» با این لفظ نقل کرده است:

«وقوله ع الناس في سعة مالم يعلموا»^٥

١٥ - شيخ انصاری در «رسائل» فرموده: «ومنها قوله ع الناس في سعة مالا يعلمون فان كلمة ما اما موصولة اهيف اليه السعة واما مصدرية ظرفية ...»^٦

١٦ - مرحوم تنكابنی در حاشیه رسائل فرموده:

«وقد نقله في القوانین بكلمة لم وعلى التقديرين تحتمل كلمة ما الموصولة والمصدرية و على التقدير الاول لا بد من التلطف بكلمة سعة بدون التنوين والاضافة الى ما وعلى الثاني بالتنوين ...»^٧

١٧ - مرحوم سيد محمد باقر صاحب «وسيلة الوسائل» كه حاشیه رسائل شيخ انصاری است در اینجا می نویسد:

«و فيه مضافا الى منع ظهور كلمة ما في الظرفية سيما بعد ملاحظة ما في بعض الكتب من زيادة حتى يعلموا في آخر الخبر ... واقوى ما يرد عليه انه مرسل وادعى بعض الاصحاب ممن له يد

(١) - خزائن در بندي، بحث اصل البراءة، چاپ سنگی.

(٢) - قواعد، چاپ سنگی، بحث براءت.

(٣) - ضوابط، چاپ سنگی، بحث براءت.

(٤) - مناهج نراقی، چاپ سنگی، بحث براءت.

(٥) - قوانین، بحث براءت.

(٦) - رسائل، بحث براءت ص ١٩٩ چاپ رحمة الله.

(٧) - حاشیه رسائل تنكابنی ٢ / ٣٥.

فی الاخبار انه لم یثر علیه مسندا فی شیء من
الکتب بل الموجود منه فیها رواية سکونی ...»^۱

۱۸ - مرحوم شیخ محمود میثمی عراقی
در کتاب «قوامع الفضول» که تقریرات
بحث شیخ انصاری است می نویسد:

«ومثل قوله علیه السلام الناس فی سعة مالم
یعلموا فان کلمة ما اماموصولة مضاف الیهما واما
ظرفیه ...»^۲

۱۹ - حاجی نوری در «مستدرک» در
باب (من فعل ما یوجب الحد جاهلا
بالتحریم لم یلزمه شیء من الحدود) از
عوالی اللثالی نقل کرده است:

«عن النبی صلی الله علیه وآله قال الناس فی
سعة مالم یعلموا»^۳

۲۰ - در کتاب «جامع احادیث الشیعه»
مرحوم آیه الله بروجردی، همین عبارت از
مستدرک از عوالی نقل شده است.^۴

۲۱ - مرحوم فیض کاشانی در کتاب
«اصول اصیلة» با اینکه در صدد بیان قواعد
کلیه بوده حدیث سکونی را نقل کرده اما
حدیث الناس فی سعة را با این عبارت نقل
نکرده است.^۵

۲۲ - محدث استرآبادی در «فوائد
مدنیة»، حدیث سکونی را یاد کرده است.^۶

۲۳ - مرحوم سید عبدالله شبر در کتاب
«الاصول الاصلیة و القواعد الشرعیة» حدیث
سکونی را در باب حجیة اصل البراءة واصل

پیرامون حدیث الناس فی سعة مالم یعلموا...

الاباحة یاد کرده ولی حدیث «الناس فی
سعة» را نقل نکرده است.^۷

۲۴ - حاجی کلباسی در جلد دوم
«اشارات» که چاپ نشده در باب برائت
فرموده:

«والنصوص الکثیرة ... وفوی السکونی عنه
علیه السلام فقال فی حدیث قیل له یا
امیرالمؤمنین لاندردی سفرة مسلم او سفرة معجوسی
فقال هم فی سعة حتی یعلموا».^۸

۲۵ - حاج کریمخان کرمانی در کتاب
«فصل الخطاب» با اینکه بابی با عنوان
«الناس فی سعة» باز کرده ولی در ذیل آن
فقط روایت سکونی را نقل کرده است.^۹

۲۶ - مرحوم شیخ حر عاملی
در الفصول المهمة حدیث «الناس فی سعة»
را ذکر نکرده است. و نیز به کتابهای:

۲۷ - حاشیه آخوند خراسانی بر رسائل
شیخ انصاری.

(۱) - وسیلة الوسائل، بحث برائت.

(۲) - قوامع، بحث برائت.

(۳) - مستدرک الوسائل ۳ / ۲۱۸.

(۴) - جامع احادیث الشیعه باب حکم ما اذا لم یوجد
حجة علی الحكم بعد الفحص فی الشبهة الوجوبیة والتحریمیة.

(۵) - اصول اصیله ص ۷۵.

(۶) - ص ۱۴۷.

(۷) - ص ۲۱۷، چاپ قم.

(۸) - اشارات نسخه خطی.

(۹) - ص ۶۰.

- ۲۸ - حاشیه شیخ محمدحسن بارفروشی بر رسائل (حاشیه شیخ کبیر).
- ۲۹ - حاشیه شیخ غلامرضا قمی بر رسائل (قلاند).
- ۳۰ - حاشیه شیخ مهدی کجوری بر رسائل.
- ۳۱ - حاشیه میرزای آشتیانی بر رسائل.
- ۳۲ - حاشیه حاج آقا رضا همدانی بر رسائل.
- ۳۳ - حاشیه شیخ علی شیرازی (از شاگردان آخوند خراسانی) بر رسائل.
- ۳۴ - حاشیه مرحوم آقا سید عبدالله شیرازی بر رسائل.
- ۳۵ - کفایة الاصول آخوند خراسانی.
- ۳۶ - حاشیه شیخ محمد حسین اصفهانی بر کفایة الاصول.
- ۳۷ - حاشیه مرحوم آیه الله حکیم بر آن.
- ۳۸ - درر الاصول حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (ره).
- ۳۹ - مقالات الاصول آقا ضیاء الدین عراقی و تقریرات بحث لو.
- ۴۰ - تقریرات آقای نائینی رحمة الله علیه.

بحث برائت مراجعه شد مطلب تازه ای در مورد حدیث مورد بحث نداشتند و یا نگارنده برخورد نکرد.

•••

- و اما حدیث سفره مطروحه:
- ۴۱ - در پایان کتاب «الاطعمة» کافی در باب النوادر، حدیث دوم آمده است:
- «علی بن ابراهیم عن ابيه عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام ان امیرالمؤمنین علیه السلام سئل عن سفرة وجدت فی الطريق مطروحة کثیر لحمها وخبزها وبيضها وجبنها وفيها سکین فقال امیرالمؤمنین علیه السلام یقوم ما فيها ثم یؤکل لانه یفسد و لیس له بقاء فان جاء طالبها غرماله الثمن قيل: یا امیرالمؤمنین لایدری سفرة مسلم او سفرة مجوسی فقال: هم فی سمة حتی یعلموا.^۱
- ۴۲ - مرحوم سید محمد هاشم خوانساری صاحب مبانی الاصول در حاشیه نسخه خطی کافی خود نوشته:
- «فیه اصالة الحل فی الشبهة المصدقية»^۲
- ۴۳ - در وسائل الشیعه همین حدیث در کتاب اللقطة «باب حکم التقاط اللحم والخبز والجبن والبيض» نقل شده است.^۳
- ۴۴ - مرحوم آقامیرزا ابوالحسن شعرانی در حاشیه وسائل می نویسد:

(۱) - کافی ۶ / ۲۹۷.

(۲) - مرحوم خوانساری کتابی به نام اصول آل الرسول تألیف می کرده و برای جمع آوری مواد آن در حاشیه کتابهای حدیثی خود چنین یادداشتها را داشته است.

(۳) - وسائل الشیعه، ۱۷ / ۳۷۲.

«الرواية ضعيفة ولو كانت صحيحة يحتج بهالذلت على حل ما يشك في ذبحة الموجود في بلاد المسلمين وان لم يؤخذ من يد مسلم. و السفره مزاد او جراب يجهل فيه طعام المسافرو يسد بخيط ومثله فيجتمع فوه وينسد لثلا يخرج ما فيه»^١.

٤٥ - علامه مجلسی در مرآت العقول در ذیل این حدیث می نویسد:

«ضعيف على المشهور ويدل على ان الاصل التذكية فيما يشترط فيه وقد دلت عليه اخبار كثيرة والمشهور بين الاصحاب خلافه»^٢.

٤٦ - مرحوم فیض در وافی همین حدیث را در باب من وجد سفره فیها لحم، از کافی نقل کرده است.^٣

٤٧ - مرحوم شعرانی در حاشیه وافی می نویسد:

«كما يدل بدالمسلم على طهارة ما في يده و كونه حلالا كذلك بلد المسلمين امانة تدل على كون اللحم والجلد المطروحين فيه مذكبين واما المطروح في بلد الكفار والموجود في يدهم فلا دليل على التذكية فيه وهو حرام ولكن يشترط في ما يوجد في بلاد المسلمين ان يكون عليه اثر الاستعمال و كونه معدا للاكل مثلا كما يدل عليه السفره والسكين»^٤.

٤٨ - در محاسن برقی همین حدیث از نوفلی از سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام روایت شده

پیرامون حدیث الناس فی سعة مالم يعلموا...

است.^٥

٤٩ - در کتابهای جعفریات و نوادر راوندی و دعائم الاسلام قاضی نعمان، همین حدیث با مختصر تفاوتی در متن، روایت شده است. در دعائم بطور ارسال و در نوادر به اسناده عن موسی بن جعفر عن آبائه و در جعفریات با این سند: «اخبرنا محمد حدیثی موسی حدیثنا ابی عن ابیه عن جده جعفر بن محمد عن ابیه ان علیا علیه السلام»^٦.

متن خبر مطابق جعفریات: «سئل عن سفره وجدت فی الطريق مطروحة كثير لحمها و خبیرها و جنبنها و بیضها و فیه سکر»^٧ فقال علی علیه السلام: يقوم ما فیها ثم یوه کل لانه یفسد و لیس لما فیها بقاء فان جاء (فاذا جاء خ ل) طالبها غرماله الثمن فقالوا: یا امیر المؤمنین لا تعلم سفره ذمی ولا سفره مجوسی قال: هم فی سعة من اكلها مالم يعلموا حتی يعلموا»^٨.

(١) - وسائل الشیعه ١٧ / ٣٧٢، حاشیه.

(٢) - مرآت العقول چاپ سنگی ٤ / ٦٩.

(٣) - وافی ج ١١، ص ٢٣.

(٤) - وافی ج ١١، ص ٧٥، حاشیه.

(٥) - محاسن برقی ص ٤٥٢ - بحار الانوار ١٠١ / ٢٤٩.

(٦) - سند جعفریات معتبر است، به مستدرک نوری

٢٩٣/٣ رجوع شود.

(٧) - در نوادر و دعائم، سکین است و همین صحیح

می باشد.

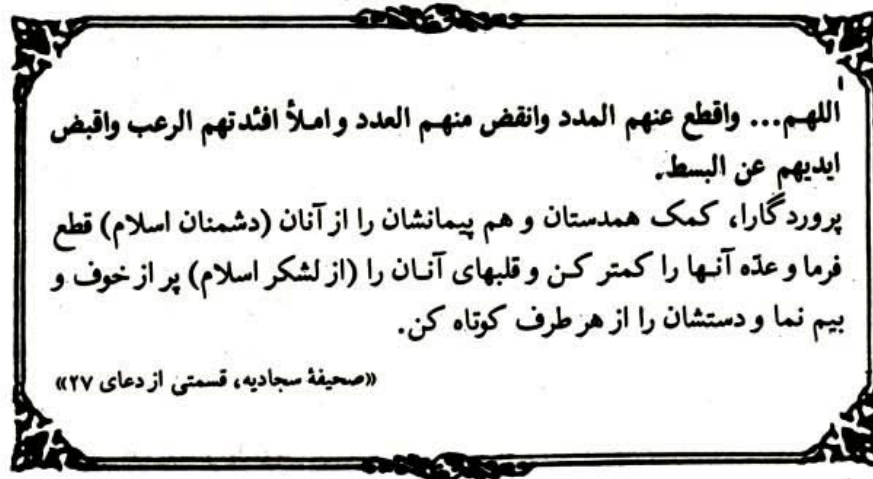
(٨) - جعفریات ص ٢٧، دعائم ٢ / ٤٩٥، بحار ١٠١

ص ٢٥١، به نقل از نوادر راوندی، متن نقل شده در بالا از

جعفریات است و با متن آن دو کتاب کمی تفاوت دارد

۵۰ - در بحارالانوار حدیث محاسن برقی و نوادر راوندی نقل شده است.^۱ و در مستدرک الوسائل حدیث جعفریات و دعائم نقل شده است.^۲ بنابراین این حدیث سفره مطروحه در کتابهای کافی، محاسن، جعفریات، نوادر راوندی و دعائم الاسلام قاضی نعمان نقل شده است و سند کافی و محاسن به عقیده برخی از بزرگان موثق است (به عبارت عدة الاصول شیخ طوسی در باره سکونی^۳ و به معجم رجال الحدیث در مورد نوفلی^۴ مراجعه شود).

و آیا حدیث (الناس فی سعة مالم یعلموا) از همین روایت سفره مطروحه اخذ شده یا روایتی مستقل و کلی است؟ در پاسخ باید گفت عبارت بسیاری از کتابهایی که پیشتر یاد شد ظاهر در تعدد است والله العالم.



- (۱) - بحار ج ۱۰۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۱.
 (۲) - مستدرک ۳ / ۱۵۳ باب حکم النطاق اللحم والخبز والجبن والبيض.
 (۳) - عدة الاصول چاپ بمبئی. ۱ / ۵۶.
 (۴) - معجم رجال الحدیث. ۳ / ۱۰۵.

رسالة

في اثبات المعاد الجسماني

للمعلّمة الاستاذ معاذ الاوتاد، ملاذ العباد الآية
والحجة البالغة شيخنا الصدوق الصديق الوفي
مولانا الحاج شيخ محمد حسين الغروي الاصبهاني ... (١)

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلم ان اثبات المعاد الجسماني الذي اطبقت عليه كلمة الفرقة الحقّة بل نطقت
به السنة جميع الشرايع الحقّة يتوقف على مقدمات:
الاولى المراد بالبدن الذي هو مبداء الجنس الطبيعي ومادة النفس، ليس الجسم
بما هو جسم، بل الروح البخاري ولذا قيل في تعريف الانسان: «انه حيوان ناطق»
فالجنس الطبيعي هو مبدأ الحياة السارية في الاعضاء وهو الروح البخاري ولكن الروح
البخاري ليس بما هو مادة وجنساً بل بما هو متعلق النفس الناطقة والحامل لها كما ان
الاعضاء من حيث انها مادة اعدادية لحدوث الروح البخاري ولسريانه فيها متحدة من
هذه الحيثية بالروح البخاري فتكون النفس متحدة بالذات مع الروح البخاري من
حيث ماديته لها و متحدة بالعرض مع الاعضاء من حيث ماديتها للروح البخاري الحالّة

(١) اين عبارت را ظاهراً كاتب نسخه روى جلد آن نوشته است.

فيها، فالكل من درجات النفس و ان كان الكل من حيثية اخرى فعليات و صور
لاربط لها بالنفس، فنظر الى الجهة الاولى حكم بان التركيب اتحادى والوحدة
حقيقية و من نظر الى الجهة الثانية حكم بان التركيب انضمامى والوحدة اعتبارية،
والناقد البصير ينبغي ان يكون ذاعينين.

الثانية عليه البدن للنفس بنحو الاعداد اذما لم يكن ذلك الروح البخارى المنبعث
عن التركيب الخاص لاجمال لفيضان النفس كما ان عليه الاعضاء للروح البخارى
كذلك فحدوث النفس مشروط بوجود ذلك الروح الحامل للنفس و حدوث الروح
مشروط بالتركيب والتألف. الخاص بين الاعضاء و عليه كل من النفس للروح
البخارى و الروح البخارى للاعضاء بنحو الايجاب بمعنى فاعل ما به الوجود، فان فيض
الوجود يمر من النفس الى الروح البخارى و منه الى الاعضاء نظراً الى ان كل متحدين
في الوجود لابد ان يكون احدهما بنحو القوة و الاخر بنحو الفعلية لتأبى الفعليات عن
الاتحاد و كلما كان كذلك كان المجهولان مجموعين بجمل واحد، لان الاستقلال في
الجمل و الايجاد يقتضى الاستقلال في الوجود لاتحادهما بالذات و اختلافها بالاعتبار
وكل مجموعين بجمل واحد يقتضى ان يكون المتأصل في المجهولية و هى الصورة فاعلاً
بالمعنى المزبور للمجموع بالعرض و هى المادة بما هى مادة فظهر ان كلاً من المادة
و الصورة لها العلية، فالمادة بنحو الاعداد و الصورة بنحو الايجاب، ولاجل ذلك الاتحاد
المتقدم و هذه العلية المزبوره نقول: يتحقق مناسبات ذاتية في الطرفين و الاً كان
تخصص كل منها للاعداد و الايجاب بلاخصص.

الثالثة قد تقرر في محله ان الواحد لا يصدر عنه الاً الواحد اذما لم يتخصص المعلول
بالذات في مرتبة ذات العلة بالذات كانت عليه احدهما للاخر و معلولية الاخر له
بلاخصص و حيث ان العلة علة بالذات، فلا بد من ان يكون تلك الخصوصية المتدعية
لذات المعلول عين ذات العلة و الاً لم يكن العلة علة بالذات و هو خلف، فلو صدر
مجلولان ذاتيان في مرتبة واحدة عن العلة بالذات مع استدعاء كل منها خصوصية ذاتية
في مرتبة ذات العلة كان خلفاً، للزوم اثنيية الواحد و تركب البسيط بالذات. و تمام

الكلام في عمله مع وضوحه عنده. والمراد بذلك الواحد هو الوجود المنبسط وهو فعله الاطلاق ورحمته الواسعة ومشيته الفعلية والفيض المقدس الى غير ذلك من الالقباب والنعموت وذلك الوجود لا بد من ان يسع كل ممكن الوجود بالذات لما برهن عليه في عمله ان كل ما امكن وجوده بالذات وجب وجوده، اذ الفاعل تام الفاعلية ولو فرض القابل تام القابلية وجب وجوده الا اذا انتهى الى تمتع بالذات لان الامتناع الوقوعي ايضاً لا بد من ان ينتهي الى الامتناع الذاتي للزوم انتهاء كل ما بالغير الى ما بالذات، و عليه فالما هيئات الامكانية متفاوتة في قبول فيض الوجود من حيث الحاجة الى مادة و مدة و عدمها فالما يحتاج الى مادة و مدة و شرط يكون هو القابل لفيض الوجود فبمقتضى قاعدة الامكان الاشرف يمر فيض الوجود الواحداني من العقل الاوّل الى الثاني الى ان ينتهي الى عالم النفوس الكلية ومنها الى عالم الطبيعة، الى ان تصل الى الهويولى الاولى التي حيثية ذاتها حيثية القوة المحضة والقبول الصرف ومن المعلوم ان كل نزول لاجل صعود لتلازم اللغوية وطلب العالى للسافل، فلا بد من الترقى من درجة القوة المحضة الى ان ينتهي الدورة في سلسلة نظام الوجود الى بدء الوجود بعكس النزول من الاخس الى الاشرف فيوجد الامتداد الجوهري، ثم التقوى ثم الحيوانية، ثم الإنسانية الى آخر درجات النفس الناطقة، فجميع اجزاء العالم يجبروتها وملكوها و ناسوتها متحركة بذاتها، طالبة لكمال ذاتها، الا ان المتحركات مختلفة في ذواتها فبعضها اذا صار نوعاً تاماً و صار فعلياً لا يخرج عن دائرة نوعه ولا يكون سالكاً الى ما فوقه مثلاً الشجر لا يكون سالكاً في سبيل الحيوانية والفرس لا يكون سالكاً في سبيل الانسانية، بخلاف الجنين النامي، فمثل الشجر والفرس لا حركة له ولو في درجات القوة النباتية او النفس الحيوانية بل يتصل برّب النوع له وهو ملك سماوى يكون مريباً لهذا النوع و اما الجنين النامي فله السلوك الى الوصول الى درجة النفس الناطقة فيتم نوعه ولا يخرج عن هذا النوع الى نوع آخر الا ان النفس لها درجات فيكون لها السلوك في تلك الدرجات و المراتب فكلّها وصل الى حيز يكون متهيئاً للوصول الى حيز آخر ممكن الحصول الى ان يتصل بنفس كلية اوعقل كلى هو من شؤون الحق تعالى ومن الواضح

ان الحركات حيث انها بلحاظ الوصول الى الكمال فلا محالة دائماً يخرج من حد
التقص الى الكمال، فيخرج من المادية الى التجرد لان التجرد اكمل من المادية، ومن
التجرد الى الثبات لكونه اشرف، ومن النفس الى العقل لانه اكمل، ومن الدنيا الى
الآخرة لكونه الطيف، ومن الانفصال الى الاتصال بالفاية، ومن الفرق الى الجمع، و
من البسط الى القبض، ومن الموت الى الحياة الدائمة، ثم ان كل متحرك انما يتحرك الى
ما يناسب ذاته وذاتيته وكمال كل شيء بحسبه فلا ينافي وصول السعيد الى
الدرجات العالية والثيق الى الدرجات الهاوية، والمفيض انما يفيض على كل ماله على
حسب ما يقتضيه ويقبلها (كذا في النسخة)

الرابعة قد عرفت في المقدمة الاولى والثانية ان الاعضاء والبدن لها الاتحاد مع
النفس فلذا تؤثر التديبيرات الطبيعية للنفس في البدن بالنمو والتغذية وسنوح الحالات
النفسانية تؤثر في البدن كحمرة الخجل وصفرة الوجع وغليان دم القلب من الغضب
بل ربما يشتعل من شدة الغيظ فيموت وكذا اتحاد القوة المتخيلة من قوى النفس مع
القوى البدنية الشهوية فيحتلم بالتصورات المحركة للقوى الشهوية وبسبب هذا الاتحاد
تحصل في النفس ملكات بسبب مزاوله الاعمال والصناعات كما انه بسبب رسوخ
الملكات تصدر عنه الافعال على وجه اكمل واسرع من الغير بل ربما لا يحتاج الى فكر و
روية في المصدرية لتلك الاعمال واذ انظر بعين الدقة يرى ان العمل الكذابي مرتبة نازلة من
تلك الملكة النفسانية و الملكة النفسانية مرتبة عالية من ذلك العمل للمناسبة التامة بين
الاشرومؤثره ووجود الاثر في مرتبة ذات مؤثره بوجه لا يسق بالمؤثر لا
بالاثر، فاذا فارقت النفس البدن كان لها في الاعضاء ودابع وآثار ذاتية نشأت منها
فيمتاز هذا البدن عن سائر الابدان بتلك المناسبات والاثار والودائع بحيث لو شاهدها
من كان قوياً المشاهدة لحكم بانه بدن نفس كذائيه ولهذا لا يعقل ان يتحرك البدن
الى ان يتصل بغير هذه النفس الجزئية كما لا يعقل ان يتصل النفس الجزئية بغير هذا
البدن.

الخامسة النفس عند الحدوث جسمانية فمالم تكن مادة قابلة ومستعدة

لفيضاتها لا توجد وهي في اول فطرتها انسان طبيعي بشرى وبعده يكون انسانا نفسانياً وبعده يكون انساناً عقلياً فلذا بعد صيرورته انساناً عقلياً ولو باول مرتبة يمكن ان يستقل بالوجود فتكون النفس لاجله روحانية البقاء فلذا لافناء لها لتجردها في الوجود فلا سبب للفناء حينئذ فحيث انها عندالتعلق تحتاج الى مادة مستعدة فلاحالة لمادتها جهة العلية الاعدادية لها كما انه لها جهة العلية الايجابية للبدن وبعده المفارقة سقطت المادة البدنية عن الجهة العلية الاعدادية لكن ما تسقط النفس بواسطة الارتباط والمناسبة الذاتية مع البدن واستخلاف الآثار والودائع عن جهة العلية بحفظ البدن وترايه، غاية الامر انه كلما قوى مقام النفس وعليته قوى البدن ولذا لا تفسد ابدان المقربين على حسب درجاتهم وبهذه الجهة الايجابية تكون النفس فاعلة للبدن، فالبدن يتحرك الى غاية كماله وهو الوصول الى النفس في دارالآخرة بعد صفائه وخروجه من المادية الى التجرد من الكثافة الى اللطافة فعند تمامية الحركة والانتهاى الى النفس تكون النفس فاعلة لها نعم فاعلية النفس بنحو الايجاب قبل المفارقة كان بنحو البسط وبعده المفارقة بنحو القبض وفي الاول بنحو الفرق وفي الثاني بنحو الجمع فاذا اتصل البدن بالنفس يرى الانسان جميع جهاته الذاتية من الجوهرية والعرضية من البدنية والنفسانية كلها حاضرة عنده بحضور ذاته لذاته بنحو الكثرة في الوحدة كما نطقت به الآيات القرآنية ولا محالة كلما كان الحركة بنحو الجمع والوحدة كانت جهات الفرق والكثرة ملغاة من البين فلا بأس بفقد بعض مقامات البدن اللازمة للدنيوية والمادية فانه لازم التوجه الى عالم الجمع والوحدة كما كان كذلك قبل عالم الطبيعة في مرحلة الوجود بوجود العقل الكلي او النفس الكلية، ونظيره توجه النطفة المنوية الى الصورة الانسانية فانها متحدة الوجود مع الصورة الانسانية مع ان لوازم المنوية والدموية والجسمية والحيوانية وغيرها ملغاة وانما الموجود رقائقها بوجه اللف لا حقائقها بل البدن المتحرك نحو النفس اولى في هذه المرحلة من النطفة في تلك المرحلة فتدبر جيداً.

اذا عرفت ما رسمناه في المقدمات تعرف ان الحق الحقيقي بالتصديق ما هو ظاهر الكتاب والسنة من المعاد الجسماني.

لا يجمعى عود الروح الى البدن الدنيوى و الا لم تكن الاخرة نشأة اخرى بل نشأة الدنيا و كانت بالاخرة عمارة الدنيا بعد خرابها، مع ما يرد عليه من الوجوه العقلية المذكورة في محلها.

ولا معنى تعلق النفس بالبدن الصورى لا المادى الدنيوى بحيث لا يكون كالعقل مجرداً عن الصورة الامتدادية والمادة ولا كالبدن الدنيوى منغمراً في المادة بل مجرداً عن المادة فقط، فيؤل الى البدن البرزخى مع ان الاخرة نشأة اخرى غير البرزخ.

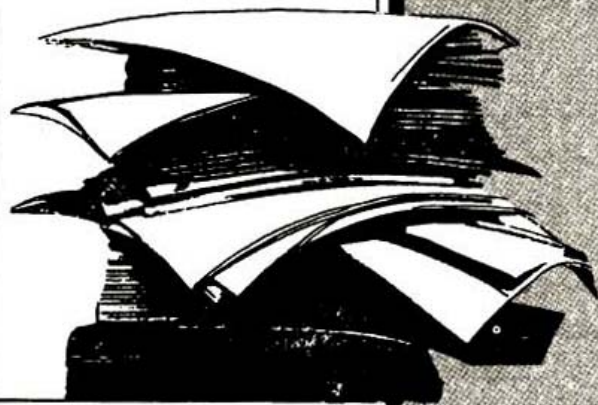
بل الحق ان النفس بعد انتهائها الى كمال ذاتها لا حركة لها و انما الحركة للبدن اليها ولا تكون الحركة الا بالخروج من حد النقص الى الكمال فالبدن الاخرى عين البدن الدنيوى لكنه لا بلوازم (كذا) الدنيوية، فانه مناف للحركة من نشأة الى نشأة في الطول ولا بمجرد الصورة الامتدادية فقط فانه التزام بالبدن البرزخى المعتبر عنه بالبدن المور قلياتى، بل عينية حقيقية بحركة جميع اجزاء البدن الى عالم الاخرة بما هو بدن ومقوم لبدنية البدن لا لهويته فقط حتى يقل ان النفس صورة الانسان و شبيهة الشىء بصورته النوعية فانه مناف لقوله تعالى «قال: من يحيى العظام و هى رميم قل يحييها الذى انشاءها اول مرة» و الى غير ذلك من الايات المباركات.

قد حصل الفراغ من تسويد هذه النسخة الشريفة بعون الله المنان في ١٦ من شهر رجب سنة ١٣٥٥ من الهجرة المقدسة النبوية عليه و على آله الآف السلام والتحية و انا الاقل خادم الحسين محمد بن محمود الحسينى ختم الله لها بالحسنى بمحمد وآله صلى الله عليهم (١).



(١) يا تشكر از استاد محترم حجة الاسلام والمسلمين جناب آقاى حاج شيخ حسين شب زنده دار كه نسخه خطى اين رساله را در اختيار اينجانب گذاشتند.
رضا استادى

فهرست سالانه





فهرست کامل دوساله مطالب مجله نورعلم

شماره اول

۳		۱ - سرمقاله
۴	هیئت تحریریه	۲ - سخنی به مناسبت محرم
		۳ - پیام حضرت امام خمینی
۶		مد ظله العالی به مجلس خبرگان
۱۱	علی احمدی میانجی	۴ - خمس در کتاب وسنت (۱)
۳۰	محسن حرم پناهی	۵ - حمد
۵۰	ناصر مکارم	۶ - سیاست اسلامی و مبانی آن (۱)
۵۵	سید ابوالفضل میرمحمدی	۷ - تفسیر سوره فرقان (۱)
۵۹	سید محمد خامنه ای	۸ - تجدید نظر در احکام دادگاهها
۶۹	سید محمد ابطحی	۹ - موارد زکات در اسلام
۸۰	سید محسن خرازی	۱۰ - اخلاق تعلیمی
۸۵	ابوطالب تجلیل تبریزی	۱۱ - اسلام و ایمان در قرآن و حدیث
۹۱	احمد آذری قمی	۱۲ - محکم و متشابه در قرآن
۹۶	محمد یزدی	۱۳ - در قانون اساسی (۱)
۹۸	رضا استادی	۱۴ - تألیفات شیخ طوسی

شماره دوم

۲		۱ - سرمقاله (معیارهای انتخاباتی از دیدگاه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)
۶		۲ - دوسند تاریخی از مبارزات شهید شیخ فضل الله نوری
۱۹	علی مشکینی	۳ - از قرآن چه میدانیم؟
۲۶	دفتر همکاری حوزه و دانشگاه	۴ - رابطه ارزش با واقعیت (۱)
۳۹	سید ابوالفضل میرمحمدی	۵ - تفسیر سوره فرقان (۲)
۴۶	ناصرمکارم شیرازی	۶ - فقه سیاسی اسلام (۲)
۵۴	محمد یزدی	۷ - در قانون اساسی (۲)
۶۲	سید محسن خرازی	۸ - اخلاق تحلیلی (۲)
۷۰	علی احمدی میانجی	۹ - خمس در کتاب و سنت (۲)
۸۲	رضا استادی	۱۰ - پیامبر و امامان تاویل قرآن را میدانند
۹۵	محمدحسین بهجتی (شفق)	۱۱ - روحانیت، چراغی که هرگز نمی میرد (شهر)
۹۶	سید مهدی روحانی	۱۲ - فرقه السلفیه و تطوراتها فی التاريخ

شماره سوم

۲		۱ - بوم الله دوازده فروردین
۳		۲ - پیام امام امت بمناسبت حلول سال نو
۵	مرتضی نجومی	۳ - جبهه و طلیمه بهاران
۱۱	استاد شهید مطهری	۴ - تفسیر سوره ملک (۱)
۲۶	سید احمد کاشانی	۵ - نجوم امت (مرحوم آیه الله کاشانی)
۳۶	ابوطالب تجلیل تبریزی	۶ - نمونه ای از مزایای اجتماعی اسلام
۴۶	ناصر مکارم شیرازی	۷ - سیاست اسلامی و مبانی آن در کتاب و سنت (۳)
۵۵	دفتر همکاری حوزه و دانشگاه	۸ - رابطه ارزش با واقعیت (۲)
۶۷	محمد یزدی	۹ - در قانون اساسی (۳)
۸۰	رضا استادی	۱۰ - اشتباهی بزرگ از میرزا محمدخان قزوینی
۹۱	سید جعفر مرتضی	۱۱ - پیدایش خوارج
۱۰۸		۱۲ - هل يتوقف اثبات الواجب تعالى على ابطال الدور والتسلسل؟ للسمنانی (قده)

شماره چهارم

۲	۱ - سر مقاله
۵	۲ - دویبام مهم از حضرت امام (مدظله العالی)
۱۷	۳ - جامعه مدرسین
۲۵	۴ - تفسیر سوره فرقان (۳)
۳۳	۵ - مفسد فی الارض
۴۵	۶ - خمس در کتاب و سنت (۳)
۶۰	۷ - نگاهی کوتاه به زندگانی پربار شهید مطهری
۶۹	۸ - برهان حرکت
۱۰۲	۹ - وکالت در دعاوی
۱۱۱	۱۰ - اسلام و محیط زیست
۱۱۷	۱۱ - ترمیمی از مصرف در اسلام
۱۳۹	۱۲ - المسند (۱)

شماره پنجم

۲	۱ - سر مقاله
۴	۲ - سخنی با طلاب جوان و عزیز حوزه مقدسه علمیه
۱۱	۳ - تفسیر سوره ملک (۲)
۲۴	۴ - موقعیت عقل در منابع فقه و حقوق اسلامی (۱)
۴۶	۵ - سیری اجمالی در تاریخ تدوین حدیث
۶۳	۶ - تحلیلی پیرامون مسأله تعزیرات در اسلام (۱)
۷۰	۷ - خمس در کتاب و سنت (۴)
۸۴	۸ - در قانون اساسی (۴)
۹۵	۹ - شهید مدرس (ره)
۱۰۲	۱۰ - تئوری ارزش کار (۱)
۱۲۱	۱۱ - تحلیلاتی نو درباره مجاز
۱۳۴	۱۲ - المسند (۲)

شماره ششم

	۱ - سرمقاله
۲	۲ - سخنان امام امت با رئیس جمهور و هیأت دولت
۴	۳ - پیام حجۃ الاسلام خامنه‌ای به کنگره علمی امام رضا (ع)
۱۰	۴ - مروری بر سخنان حضرت امام (۱)
۲۲	۵ - تفسیر سوره ملک (۳)
۳۳	۶ - موقعیت عقل در منابع فقه و حقوق اسلامی (۲)
۴۲	۷ - بحثی پیرامون ولایت فقیه (۱)
۵۰	۸ - خمس در کتاب و سنت (۵)
۶۶	۹ - ثمرات قیام حضرت امام حسین (ع)
۷۲	۱۰ - تنوری ارزش کار (۲)
۸۲	۱۱ - نجوم اتمت (مرحوم آیه الله سید محمد تقی خوانساری)
۹۸	۱۲ - واحسیناه... واعطشاه
۱۰۵	مرتضی حسینی النجومی

شماره هفتم

	۱ - سرمقاله
۲	۲ - مروری بر سخنان حضرت امام (۲)
۶	۳ - بحثی پیرامون ولایت فقیه (۲)
۱۷	۴ - ضمان هزینة دادرسی
۲۸	۵ - تحلیلی پیرامون مسأله تعزیرات در اسلام (۲)
۴۴	۶ - خمس در کتاب و سنت (۶)
۵۳	۷ - تفسیر سوره ملک (۴)
۶۲	۸ - نجوم اتمت (آیه الله سید صدرالدین صدر) (۵)
۷۴	۹ - تنوری ارزش کار (۳)
۸۲	۱۰ - بررسی یک اشتباه تاریخی
۹۴	۱۱ - نقش علم و صنعت در جامعه اسلامی
۹۹	۱۲ - رسالة الولاية
۱۲۹	میرزا احمد آشتیانی (ره)

فهرست مقالات دوساله مجله

شماره هشتم

۳	۱ - سرمقاله
۷	۲ - پیشنهادی برای تعیین خط دقیق قبله مهدی الحسینی الروحانی
۱۱	۳ - نجوم امت (مرحوم آیه الله سید احمد خوانساری قدس)
۱۹	۴ - تفسیر سوره ملک (۵) شهید آیت الله مطهری
۳۲	۵ - تحلیلی پیرامون مسأله تزییرات در اسلام (۳) ناصر مکارم شیرازی
۴۵	۶ - بحثی پیرامون ولایت فقیه (۳) سیدحسن طاهری خرم آبادی
۵۶	۷ - در قانون اساسی (۵) محمد یزدی
۶۴	۸ - خمس در کتاب و سنت (۷) علی احمدی میانجی
۷۱	۹ - مدفن فخرالمحققین مرتضی الحسینی النجومی
۸۳	۱۰ - نمائی از مضاربه در فقه اسلامی سید باقر خسروشاهی
۹۳	۱۱ - نیازهای مسلمانان خارج از کشور محمود نفیسی (تقی زاده)
۹۹	۱۲ - رساله قصد السبیل فی رد الجبر والتفویض میرزا احمد آشتیانی (ره)

شماره نهم

۲	۱ - سرمقاله
۷	۲ حضرت زهرا (س) عبدالله جوادی آملی
۲۸	۳ - روابط بین الملل و سیاست خارجی حکومت اسلامی (۱) ابراهیم امینی
۴۵	۴ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۱) علی احمدی میانجی
۵۷	۵ - انقلابهای قبل از انقلاب مهدی (ع) (۱) احمد آذری قمی
۶۶	۶ - بهاران هنر و مسئولیت هنرمندان مرتضی الحسینی النجومی
۷۶	۷ - وجوهات و مالیات محمد یزدی
۹۱	۸ - بحثی پیرامون ولایت فقیه (۴) سید حسن طاهری خرم آبادی
۱۰۰	۹ - تطبیق چند مسأله حقوق اسلامی با حقوق غرب ابوطالب تجلیل تبریزی
۱۱۸	۱۰ - تعاونها (۱) محمود عبداللهی
۱۲۵	۱۱ - نجوم امت (مرحوم آیه الله آقامیرزا محمدعلی شاه آبادی) .
۱۳۵	۱۲ - فی علم الباری تعالی میرزا احمد آشتیانی (ره)

شماره دهم

۲		۱ - سرمقاله
۷	علی احمدی میانجی	۲ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۲)
۱۸	ابراهیم امینی	۳ - روابط بین الملل و سیاست خارجی حکومت اسلامی (۲)
۳۰	احمد آذری قمی	۴ - انقلابهای قبل از انقلاب مهدی (عج) (۲)
۴۲	جعفر سبحانی	۵ - ابعاد سیاسی و اجتماعی حج (۱)
۵۵	ناصر مکارم شیرازی	۶ - تحقیق و بررسی در منابع اجتهاد (۱)
۶۳	سید حسن طاهری خرم آبادی	۷ - بحثی پیرامون ولایت فقیه (۵)
۷۳	محمد یزدی	۸ - در قانون اساسی (۶)
۸۵		۹ - نجوم امت (مرحوم آیه الله سید محمد حجت ره)
۱۰۱	محمود عبداللهی	۱۰ - تعاونها (۲)
۱۱۴	رضا مختاری	۱۱ - پژوهشی پیرامون یک حدیث معروف
۱۲۷	میرزا احمد آشتیانی (ره)	۱۲ - تبیان المسالك

شماره یازدهم

۴		۱ - سرمقاله
۱۰	سید موسی شبیری زنجانی	۲ - ابوالعباس نجاشی و عصر وی (۱)
۲۷	حسین نوری	۳ - کتابی که نیمی از علم فقه است (۱)
۳۶	جعفر سبحانی	۴ - ابعاد سیاسی و اجتماعی حج (۲)
۵۰	احمد آذری قمی	۵ - بحثی پیرامون مالیات
۶۸	ابراهیم امینی	۶ - روابط بین الملل و سیاست خارجی (۳)
۷۷	سید حسن طاهری خرم آبادی	۷ - بحثی پیرامون ولایت فقیه (۶)
۹۱	علی احمدی میانجی	۸ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۳)
۱۰۵		۹ - نجوم امت (مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی ره)
۱۲۰	محمود عبداللهی	۱۰ - تعاونها (۳)
۱۳۰	سید علی میر شریفی	۱۱ - غزوه بنی قریظه (۱)
۱۳۷	مرحوم میرزای قمی	۱۲ - رساله ای پیرامون اراده الهی

فهرست مقالات دوساله مجله



فهرست موضوعی

راجع به جنگ

- ۱ - جبهه و طلبه بهاران مرتضی نجومی شماره ۳ ص ۵
۲ - جنگ با صلح محمد یزدی شماره ۱۲ ص ۴

عقیدتی (۲)

- ۱ - اسلام و ایمان در قرآن و حدیث ابوطالب تجلیل شماره ۱ ص ۸۵
۲ - هل يتوقف اثبات الواجب تعالى على ابطال الدور والتسلسل؟ مرحوم علامه سمنانی شماره ۳ ص ۱۰۸
۳ - برهان حرکت عبد الله جوادی آملی شماره ۴ ص ۶۹
۴ - رسالة الولاية مرحوم میرزا احمد آشتیانی شماره ۷ ص ۱۲۹
۵ - رسالة قصد السبيل في رد الجبر والتفويض مرحوم میرزا احمد آشتیانی شماره ۸ ص ۹۹
۶ - رسالة هدية احمدية في علم الباري تعالى مرحوم میرزا احمد آشتیانی شماره ۹ ص ۱۳۵
۷ - رسالة تبيان المسالك مرحوم میرزا احمد آشتیانی شماره ۱۰ ص ۱۲۷
۸ - رسالة اي پیرامون ارادة الهی مرحوم میرزای قمی شماره ۱۱ ص ۱۳۷

اهلیت (ع) (۳)

- | | | |
|---------------|-----------------------|-------------------------------------|
| شماره ۶ ص ۷۲ | رضا استادی | ۱ - ثمرات قیام امام حسین (ع) |
| شماره ۹ ص ۷ | عبدالله جوادی آملی | ۲ - حضرت زهرا (س) |
| شماره ۶ ص ۱۰ | سید علی خامنه‌ای | ۳ - پیام به کنگره علمی امام رضا (ع) |
| شماره ۶ ص ۱۰۵ | مرتضی الحسینی النجوسی | ۴ - واحسینا ... واعطشنا ... |

مذاهب (۴)

- | | | |
|--------------|-----------------|--|
| شماره ۲ ص ۸۲ | سید مهدی روحانی | ۱ - فرقه السلفية و تطوراتها فی التاريخ |
| شماره ۳ ص ۹۱ | سید جعفر مرتضی | ۲ - پیدایش خوارج |

تفسیر و علوم قرآن (۵)

- | | | |
|--------------|------------------------|--|
| شماره ۱ ص ۵۵ | سید ابوالفضل میر محمدی | ۱ - تفسیر سورة فرقان (۱) |
| شماره ۱ ص ۹۱ | احمد آذری قمی | ۲ - محکم و متشابه در قرآن |
| شماره ۲ ص ۱۹ | علی مشکینی | ۳ - از قرآن چه می دانیم |
| شماره ۲ ص ۸۲ | رضا استادی | ۴ - پیامبر و امامان تاویل قرآن را می دانند |
| شماره ۲ ص ۳۹ | سید ابوالفضل میر محمدی | ۵ - تفسیر سورة فرقان (۲) |
| شماره ۳ ص ۱۱ | استاد شهید مرتضی مطهری | ۶ - تفسیر سورة ملک (۱) |
| شماره ۴ ص ۲۵ | سید ابوالفضل میر محمدی | ۷ - تفسیر تفسیر سورة فرقان (۳) |
| شماره ۵ ص ۱۱ | استاد شهید مرتضی مطهری | ۸ - تفسیر سورة ملک (۲) |
| شماره ۶ ص ۳۳ | استاد شهید مرتضی مطهری | ۹ - تفسیر سورة ملک (۳) |
| شماره ۷ ص ۶۲ | استاد شهید مرتضی مطهری | ۱۰ - تفسیر سورة ملک (۴) |
| شماره ۸ ص ۱۹ | استاد شهید مرتضی مطهری | ۱۱ - تفسیر سورة ملک (۵) |

حدیث (۶)

شماره ۴ ص ۱۳۹	سید محمد رضا الحسینی	۱ - المسند (۱)
شماره ۵ ص ۱۳۴	سید محمد رضا الحسینی	۲ - المسند (۲)
شماره ۵ ص ۴۶	رضا استادی	۳ - سیری اجمالی در تاریخ تدوین حدیث
شماره ۱۰ ص ۱۱۴	رضا مختاری	۴ - پژوهشی پیرامون یک حدیث معروف
		۵ - بحثی پیرامون حدیث «الناس فی سعة
شماره ۱۲ ص ۱۲۷	رضا استادی	مالم يعلموا»

اخلاق (۷)

شماره ۱ ص ۳۰	محسن حرم پناهی	۱ - حسد
شماره ۱ ص ۸۰	سید محسن خرازی	۲ - اخلاق تحلیلی (۱)
شماره ۲ ص ۶۲	سید محسن خرازی	۳ - اخلاق تحلیلی (۲)
شماره ۱۲ ص ۶۱	دفتر مجله	۴ - ارزشهای اخلاقی (۱)

فقه و اقتصاد (۸)

شماره ۱ ص ۱۱	علی احمدی میانجی	۱ - خمس در کتاب و سنت (۱)
شماره ۱ ص ۶۹	سید محمد ابطحی	۲ - موارد زکات در اسلام
شماره ۲ ص ۷۰	علی احمدی میانجی	۳ - خمس در کتاب و سنت (۲)
شماره ۴ ص ۴۵	علی احمدی میانجی	۴ - خمس در کتاب و سنت (۳)
شماره ۴ ص ۳۳	سید محمد ابطحی	۵ - مفسد فی الارض
شماره ۴ ص ۱۱۷	سید محمد رضا مدرسی	۶ - ترسیمی از مصرف در اسلام
شماره ۵ ص ۷۰	علی احمدی میانجی	۷ - خمس در کتاب و سنت (۴)
شماره ۵ ص ۱۰۲	غلامرضا مصباحی	۸ - تئوری ارزش کار (۱)
شماره ۶ ص ۶۶	علی احمدی میانجی	۹ - خمس در کتاب و سنت (۵)
شماره ۶ ص ۸۲	غلامرضا مصباحی	۱۰ - تئوری ارزش کار (۲)

شماره ۸ ص ۷	سید مهدی روحانی	۱۱ - پیشنهادی برای تعیین خط دقیق قبله
شماره ۷ ص ۵۳	علی احمدی میانجی	۱۲ - خمس در کتاب و سنت (۶)
شماره ۷ ص ۸۲	غلامرضا مصباحی	۱۳ - تئوری ارزش کار (۳)
شماره ۸ ص ۶۴	علی احمدی میانجی	۱۴ - خمس در کتاب و سنت (۷)
شماره ۸ ص ۸۳	سید باقر خسروشاهی	۱۵ - نمائی از مضاربه در فقه اسلامی
شماره ۹ ص ۷۶	محمد یزدی	۱۶ - وجوهات و مالیات
شماره ۹ ص ۱۱۸	محمود عبداللہی	۱۷ - تعاونیها (۱)
شماره ۱۰ ص ۵۵	ناصر مکارم	۱۸ - تحقیق و بررسی در منابع اجتهاد (۱)
شماره ۱۰ ص ۱۰۱	محمود عبداللہی	۱۹ - تعاونیها (۲)
شماره ۱۱ ص ۵۰	احمد آذری قمی	۲۰ - بحثی پیرامون مالیات
شماره ۱۱ ص ۱۲۰	محمود عبداللہی	۲۱ - تعاونیها (۳)
شماره ۱۱ ص ۲۷	حسین نوری	۲۲ - کتابی که نیمی از علم فقه است (۱)
شماره ۱۲ ص ۳۸	ناصر مکارم	۲۳ - تحقیق و بررسی در منابع اجتهاد (۲)

حقوق (۹)

شماره ۱ ص ۵۹	سید محمد خامنه‌ای	۱ - تجدید نظر در احکام دادگاهها
شماره ۱ ص ۹۶	محمد یزدی	۲ - در قانون اساسی (۱)
شماره ۲ ص ۲۶	دفتر همکاری حوزه و دانشگاه	۳ - رابطه ارزش با واقعیت (۱)
شماره ۲ ص ۵۴	محمد یزدی	۴ - در قانون اساسی (۲)
شماره ۳ ص ۵۵	دفتر همکاری حوزه و دانشگاه	۵ - رابطه ارزش با واقعیت (۲)
شماره ۳ ص ۶۷	محمد یزدی	۶ - در قانون اساسی (۳)
شماره ۵ ص ۲۴	دفتر همکاری حوزه و دانشگاه	۸ - موقعیت عقل در منابع فقه و حقوق اسلامی
شماره ۵ ص ۸۴	محمد یزدی	۹ - در قانون اساسی (۴)
شماره ۶ ص ۴۲	دفتر همکاری حوزه و دانشگاه	۱۰ - موقعیت عقل در منابع فقه و حقوق اسلامی
شماره ۷ ص ۲۸	سید محمد خامنه‌ای	۱۱ - ضمان هزینه دادرسی
شماره ۵ ص ۶۳	ناصر مکرم شیرازی	۱۲ - تحلیلی پیرامون مسأله تعزیرات در اسلام (۱)
شماره ۷ ص ۴۴	ناصر مکارم شیرازی	۱۳ - تحلیلی پیرامون مسأله تعزیرات در اسلام (۲)

شماره ۸ ص ۳۲	ناصر مکارم شیرازی	۱۴ - تحلیلی پیرامون مسأله تعزیرات در اسلام (۳)
شماره ۸ ص ۵۶	محمد یزدی	۱۵ - در قانون اساسی (۵)
شماره ۹ ص ۴۵	علی احمدی میانجی	۱۶ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۱)
شماره ۹ ص ۱۰۰	ابوطالب تجلیل	۱۷ - تطبیق چند مسأله حقوق اسلامی با حقوق غرب
شماره ۱۰ ص ۷	علی احمدی میانجی	۱۸ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۲)
شماره ۱۰ ص ۷۳	محمد یزدی	۱۹ - در قانون اساسی (۶)
شماره ۱۱ ص ۹۱	علی احمدی میانجی	۲۰ - اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۳)

سیاست و حکومت اسلامی (۱۰)

شماره ۱ ص ۵۰	ناصر مکارم شیرازی	۱ - سیاست اسلامی و مبانی آن (۱)
شماره ۲ ص ۴۶	ناصر مکارم	۲ - فقه سیاسی اسلام (۲)
شماره ۳ ص ۴۶	ناصر مکارم	۳ - سیاست اسلامی و مبانی آن (۳)
شماره ۶ ص ۲۲	محمد یزدی	۴ - مروری بر سخنان حضرت امام (۱)
شماره ۶ ص ۵۰	سید حسن طاهری خرم آبادی	۵ - بحثی پیرامون ولایت فقیه (۱)
شماره ۷ ص ۶	محمد یزدی	۶ - مروری بر سخنان حضرت امام (۲)
شماره ۷ ص ۱۷	سید حسن طاهری خرم آبادی	۷ - بحثی پیرامون ولایت فقیه (۲)
شماره ۸ ص ۴۵	سید حسن طاهری خرم آبادی	۸ - بحثی پیرامون ولایت فقیه (۳)
شماره ۹ ص ۲۸	ابراهیم امینی	۹ - روابط بین الملل و سیاست خارجی حکومت اسلامی (۱)
شماره ۹ ص ۵۷	احمد آذری قمی	۱۰ - انقلابهای قبل از انقلاب مهدی (ع) (۱)
شماره ۹ ص ۹۱	سید حسن طاهری خرم آبادی	۱۱ - بحثی پیرامون ولایت فقیه (۴)
شماره ۱۰ ص ۱۸	ابراهیم امینی	۱۲ - روابط بین الملل و سیاست خارجی حکومت اسلامی (۲)
شماره ۱۰ ص ۳۰	احمد آذری قمی	۱۳ - انقلابهای قبل از انقلاب مهدی (۲)
شماره ۱۰ ص ۴۲	جعفر سبحانی	۱۴ - ابعاد سیاسی و اجتماعی حج (۱)
شماره ۱۰ ص ۶۳	سید حسن طاهری خرم آبادی	۱۵ - بحثی پیرامون ولایت فقیه (۵)
شماره ۱۱ ص ۳۶	جعفر سبحانی	۱۶ - ابعاد سیاسی و اجتماعی (۲)

۱۷- روابط بین الملل و سیاست خارجی

حکومت اسلامی (۳)

شماره ۱۱ ص ۶۸

ابراهیم امینی

شماره ۱۱ ص ۷۷

سیدحسن طاهری خرم آبادی

۱۸- بحثی پیرامون ولایت فقیه (۶)

۱۹- انقلابهای قبل از انقلاب حضرت

مهدی (ع)

شماره ۱۲ ص ۱۰۰

احمد آذری قمی

تاریخ (۱۱)

۱- دوسند تاریخی

شماره ۲ ص ۶

شهید شیخ فضل الله نوری

۲- بررسی یک اشتباه تاریخی

شماره ۷ ص ۹۴

رضا مختاری

۳- غزوه بنی قریظه (۱)

شماره ۱۱ ص ۱۳۰

سید علی میرشریفی

تراجم (۱۲)

۱- تألیفات شیخ طوسی

شماره ۱ ص ۹۸

رضا استادی

۲- مرحوم آیه الله کاشانی

شماره ۳ ص ۲۶

سید محمود کاشانی

۳- اشتباهی بزرگ از میرزا محمدخان قزوینی

شماره ۳ ص ۸۰

رضا استادی

۴- نگاهی کوتاه به زندگانی پربار شهید مطهری

شماره ۴ ص ۶۰

۵- شهید مدرس

شماره ۵ ص ۹۵

۶- نجوم امت زندگانی مرحوم آیه الله

شماره ۶ ص ۹۸

دفتر مجله

سید محمد تقی خوانساری (ره)

۷- نجوم امت زندگانی مرحوم آیه الله

شماره ۷ ص ۷۴

دفتر مجله

سید صدرالدین صدر (ره)

۸- نجوم امت زندگانی آیه الله سید احمد

شماره ۸ ص ۱۱

دفتر مجله

خوانساری (ره)

۹- مدفن فخرالمحققین

شماره ۸ ص ۷۱

مرتضی الحسینی النجومی

۱۰- نجوم امت زندگانی مرحوم آیه الله

شماره ۹ ص ۱۲۵

دفتر مجله

آقا میرزا محمد علی شاه آبادی (ره)

۱۱- نجوم امت زندگانی مرحوم آیه الله

شماره ۱۰ ص ۸۵

دفتر مجله

حجت (ره)

فهرست موضوعی

۱۲ - ابوالعباس نجاشی و عصر وی	سید موسی شبیری زنجانی	شماره ۱۱ ص ۱۰
۱۳ - نجوم امت زندگانی مرحوم آیه الله حائری یزدی (ره)	دفتر مجله	شماره ۱۱ ص ۱۰۵
۱۴ - ابوالعباس نجاشی و عصر وی (۲)	سید موسی شبیری زنجانی	شماره ۱۲ ص ۴
۱۵ - نجوم امت زندگانی مرحوم آیه الله بروجردی (ره)	دفتر مجله	شماره ۱۲ ص ۸۵

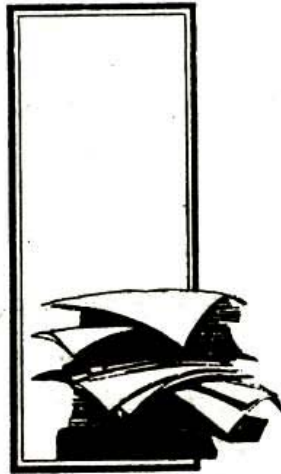
ادبیات (۱۳)

۱ - تحلیلاتی نو درباره مجاز	سید حسین مدرسی طباطبائی	شماره ۵ ص ۱۲۱
-----------------------------	-------------------------	---------------

موضوعات متفرقه (۱۴)

۱ - بهاران هنر و مسؤولیت هنرمندان	مرتضی الحسینی النجومی	شماره ۹ ص ۶۶
۲ - نیازهای مسلمانان خارج از کشور	محمود نفیسی	شماره ۸ ص ۹۳
۳ - روحانیت، چراغی که هرگز نمی میرد	محمدحسین بهجتی (شفق)	شماره ۲ ص ۹۵
۴ - جامعه مدرسین	روابط عمومی جامعه مدرسین	شماره ۴ ص ۱۷
۵ - ملی گرایی (۱)	جعفر سبحانی	شماره ۱۲ ص ۳۷
۶ - اسلام و محیط زیست	ابوالقاسم گرجی	شماره ۴ ص ۱۱۱
۷ - نقش علم و صنعت در جامعه اسلامی	مهدی گلشنی	شماره ۷ ص ۹۹
۸ - سخنی با طلاب جوان و عزیز حوزه مقدسه علمیه	مرتضی الحسینی النجومی	شماره ۵ ص ۴





فهرست نویسندگان

الف:

- ۱ - امام امت مدظله العالی
پیام مهم امام خمینی به مجلس خبرگان ... شماره ۱ ص ۶
پیام امام خمینی به مناسبت حلول سال نو... شماره ۳ ص ۳
دوبیام مهم از حضرت امام (مدظله العالی) ... شماره ۴ ص ۵
سخنان امام امت با رئیس جمهور و هیأت دولت ... شماره ۶ ص ۴
- ۲ - آذری قمی (احمد):
محکم و متشابه در قرآن ... شماره ۱ ص ۹۱
انقلابهای قبل از انقلاب حضرت مهدی (عج) (۱) ... شماره ۹ ص ۵۷
انقلابهای قبل از انقلاب مهدی (عج) (۲) ... شماره ۱۰ ص ۳۰
- ۳ - آشتیانی (میرزا احمد):
رسالة الولاية ... شماره ۷ ص ۱۲۶
رسالة قصد السبیل فی رد الجبر والتفویض ... شماره ۸ ص ۹۹
هدیه احمدیه فی علم الباری تعالی ... شماره ۹ ص ۱۳۵
تبیان المسالك ... شماره ۱۰ ص ۱۲۷
- ۴ - ابطی (سید محمد):
موارد زکات در اسلام ... شماره ۱ ص ۶۹
مفسد فی الارض ... شماره ۴ ص ۳۳
- بحنی پیرامون مالیات ... شماره ۱۱ ص ۵۰
انقلابهای قبل از انقلاب مهدی (عج) (۳) ... شماره ۱۲ ص ۱۰۰

۵ - احمدی میانجی (علی):

- خمس در کتاب وسنت (۱) ... شماره ۱ ص ۱۱
خمس در کتاب وسنت (۲) ... شماره ۲ ص ۷۰
خمس در کتاب وسنت (۳) ... شماره ۴ ص ۴۵
خمس در کتاب وسنت (۴) ... شماره ۵ ص ۷۰
خمس در کتاب وسنت (۵) ... شماره ۶ ص ۶۶
خمس در کتاب وسنت (۶) ... شماره ۷ ص ۵۳
خمس در کتاب وسنت (۷) ... شماره ۸ ص ۶۴

- اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۱) ... شماره ۹ ص ۴۵
اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۲) ... شماره ۱۰ ص ۷
اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۳) ... شماره ۱۱ ص ۹۷
اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۴) ... شماره ۱۲ ص ۴۵

۶ - استادی (رضا):

- تالیفات شیخ طوسی ... شماره ۱ ص ۹۸
پیامبر و امامان تأویل قرآن را می دانند ... شماره ۲ ص ۸۲
اشتباهی بزرگ از میرزا محمد خان قزوینی ... شماره ۳ ص ۸۰
سیری اجمالی در تاریخ تدوین حدیث ... شماره ۵ ص ۴۶
ثمرات قیام امام حسین (ع) ... شماره ۶ ص ۷۲
حدیث الناس فی سعة ما لم یعلموا ... شماره ۱۲ ص ۱۲۷

ب:

بهجتی شفق (محمد حسین):

- روحانیت، چراغی که هرگز نمی میرد ... شماره ۲ ص ۹۵

ت:

تجلیل تبریزی (ابوطالب):

- اسلام و ایمان در قرآن وحدیث ... شماره ۱ ص ۸۵
نمونه ای از مزایای اجتماعی اسلام ... شماره ۳ ص ۳۶
تطبیق چند مسأله حقوق اسلامی با حقوق غرب ... شماره ۹ ص ۱۰۰

ج:

جوادی آملی:

- برهان حرکت ... شماره ۴ ص ۶۹
حضرت زهرا (سلام الله علیها) ... شماره ۹ ص ۷

ح:

۱ - حرم پناهی (محسن):

- حسد ... شماره ۱ ص ۳۰

۲ - حسینی جلالی (سید محمد جوادی):

- المسند (۱) ... شماره ۴ ص ۱۳۹

- المسند (۲) ... شماره ۵ ص ۱۳۴

خ:

۱ - خامنه ای (سید علی):

پیام به کنگره علمی امام رضا (ع) ... شماره ۶ ص ۱۰

۲- خامنه ای (سید محمّد):

تجدید نظر در احکام دادگاهها ... شماره ۱ ص ۹۵

وکالت در دعاوی ... شماره ۴ ص ۱۰۲

ضمان هزینه دادرسی ... شماره ۷ ص ۲۸

۳- خرازی (سید محسن):

اخلاق تحلیلی (۱) ... شماره ۱ ص ۸۰

اخلاق تحلیلی (۲) ... شماره ۲ ص ۶۲

۴- خسروشاهی (سید باقر):

نمائی از مضاربه در فقه اسلامی ... شماره ۸ ص ۸۳

د:

۱- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه:

رابطه ارزش با واقعیت (۱) ... شماره ۲ ص ۲۶

رابطه ارزش با واقعیت (۲) ... شماره ۳ ص ۵۵

موقعیت عقل در منابع فقه و حقوق اسلامی ... شماره ۵ ص ۲۴

۲- دفتر مجله:

نگاهی کوتاه به زندگانی پر بار شهید مطهری ... شماره ۴ ص ۶۰

شهید مدرس ... شماره ۵ ص ۹۵

نجوم امت (۳) (زندگانی مرحوم آیه الله سید محمّد تقی

فهرست نویسندگان

خوانساری (ره) ... شماره ۶ ص ۹۸

نجوم امت (۴) (زندگانی مرحوم آیه الله سید صدرالدین

صدر (ره) ... شماره ۷ ص ۷۴

نجوم امت (۵) (زندگانی مرحوم آیه الله سید احمد

خوانساری (ره) ... شماره ۸ ص ۱۱

نجوم امت (۶) (زندگانی مرحوم آیه الله میرزا محمّد علی

شاه آبادی) ... شماره ۹ ص ۱۲۵

نجوم امت (۷) (زندگانی مرحوم آیه الله حجت (ره) ...

شماره ۱۰ ص ۸۵

نجوم امت (۸) (زندگانی مرحوم آیه الله حائری (ره) ...

شماره ۱۱ ص ۱۰۵

نجوم امت (۹) (زندگانی مرحوم آیه الله بروجردی (ره) ...

شماره ۱۲ ص ۸۵

ارزشهای اخلاقی در مکتب پنجمین امام شیعه ... شماره

۱۲ ص ۶۱

ز:

۱- روحانی (سید مهدی):

فرقة السلفية وتطوراتها فى التاريخ ... شماره ۲ ص ۹۶

پیشنهادی برای تعیین خط دقیق قبله ... شماره ۸ ص ۷

۲- روابط عمومی جامعه مدرسین

جامعه مدرسین ... شماره ۴ ص ۱۷

س:

۱- سمنانی (علامه حائری):

هل يتوقف اثبات الواجب تعالى على ابطال الدور
والتسلسل... شماره ۳ ص ۱۰۸

ع:

عبداللهی (محمود):

- تعاونی ها (۱) ... شماره ۹ ص ۱۱۸
تعاونی ها (۲) ... شماره ۱۰ ص ۱۰۱
تعاونی ها (۳) ... شماره ۱۱ ص ۱۳۰

۲ - سبحانی (جعفر):

- ابعاد سیاسی واجتماعی حج (۱) ... شماره ۱۰ ص ۴۲
ابعاد سیاسی واجتماعی حج (۲) ... شماره ۱۱ ص ۳۶
ملی گرایی (۱) ... شماره ۱۲ ص ۲۶

ک:

۱ - کاشانی (سید محمود):

سالگرد مرحوم آیه الله کاشانی ... شماره ۳ ص ۲۶

۲ - کمپانی (مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین):

رساله معاد ... شماره ۱۲ ص ۱۳۵

ش:

شیرازی زنجانی (سید موسی):

- ابوالعباس نجاشی وعصر وی (۱) ... شماره ۱۱ ص ۱۰
ابوالعباس نجاشی وعصر وی (۲) ... شماره ۱۲ ص ۴

ط:

طاهری خرم آبادی (سید حسن):

- بحثی پیرامون ولایت فقیه (۱) - شماره ۶ ص ۵۰
بحثی پیرامون ولایت فقیه (۲) - شماره ۷ ص ۱۷
بحثی پیرامون ولایت فقیه (۳) - شماره ۸ ص ۴۵
بحثی پیرامون ولایت فقیه (۴) - شماره ۹ ص ۹۱
بحثی پیرامون ولایت فقیه (۵) - شماره ۱۰ ص ۶۳

بحثی پیرامون ولایت فقیه (۶) ... شماره ۱۱ ص ۷۷

گ:

۱ - گرجی (ابوالقاسم):

اسلام ومحیط زیست - شماره ۴ ص ۱۱۱

۲ - گلشنی (مهدی):

نقش علم وصنعت در جامعه اسلامی ... شماره ۷ ص ۹۹

م:

۱ - مختاری (رضا):

بررسی یک اشتباه تاریخی ... شماره ۷ ص ۹۴
پژوهشی پیرامون یک حدیث معروف ... شماره ۱۰
ص ۱۱۴

۲ - مدرسی (سید محمدرضا):
ترجمی از مصرف در اسلام ... شماره ۴ ص ۱۱۷

۳ - مدرسی طباطبائی (سید حسین):
تحلیلاتی نو درباره مجاز ... شماره ۵ ص ۱۲۱

۴ - مرتضی (سید جعفر):
پیدایش خوارج ... شماره ۳ ص ۹۱

۵ - مشکینی (علی):
از قرآن چه می دانیم؟ ... شماره ۲ ص ۱۹

۶ - مطهری (مرتضی):
تفسیر سوره ملک (۱) ... شماره ۳ ص ۱۱
تفسیر سوره ملک (۲) ... شماره ۵ ص ۱۱
تفسیر سوره ملک (۳) ... شماره ۶ ص ۳۳
تفسیر سوره ملک (۴) ... شماره ۷ ص ۶۲
تفسیر سوره ملک (۵) ... شماره ۸ ص ۱۹

۷ - مصباحی (غلامرضا):
تئوری ارزش کار (۱) ... شماره ۵ ص ۱۰۲
تئوری ارزش کار (۲) ... شماره ۶ ص ۸۲
تئوری ارزش کار (۳) ... شماره ۷ ص ۸۲
۸ - مکارم شیرازی (ناصر):

سیاست اسلامی و میانی آن ... شماره ۱ ص ۵۰
فقه سیاسی اسلام ... شماره ۲ ص ۴۶
سیاست اسلامی و میانی آن در کتاب وصت ... شماره ۳
ص ۴۶

تحلیلی پیرامون مسأله تعزیرات در اسلام (۱) ... شماره ۵
ص ۶۳

تحلیلی پیرامون مسأله تعزیرات در اسلام (۲) ... شماره ۷
ص ۴۴

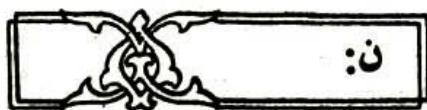
تحلیلی پیرامون مسأله تعزیرات در اسلام (۳) ... شماره ۸
ص ۳۲

تحقیق و بررسی در منابع اجتهاد (۱) ... شماره ۱۰ ص ۵۵
تحقیق و بررسی در منابع اجتهاد (۲) ... شماره ۱۲ ص ۳۸

۹ - میرزای قمی (ره):
رساله ای پیرامون اراده الهی ... شماره ۱۱ ص ۱۳۷

۱۰ - میرمحمدی (ابوالفضل):
تفسیر سوره فرقان (۱) ... شماره ۱ ص ۵۵
تفسیر سوره فرقان (۲) ... شماره ۲ ص ۳۹
تفسیر سوره فرقان (۳) ... شماره ۴ ص ۲۵

۱۱ - میرشریفی (سیدعلی):
غروه بنی قریظه ... شماره ۱۱ ص ۱۳۰



۱ - نجومی (مرتضی حسینی):
جبهه و طلبه بهاران ... شماره ۳ ص ۵

سخنی با طلاب جوان و عزیز حوزه مقدسه علمیه ... شماره

۴ ص ۵

واحسینا واعطشا شماره ۶ ص ۱۰۵

مدفن فخرالمحققین ... شماره ۸ ص ۷۱

بهاران هنر و مسؤولیت هنرمندان ... شماره ۹ ص ۶۶

نظری فقهی ... شماره ۱۲ ص ۱۱۸

۲ - نفیسی (محمود):

نیازهای مسلمانان خارج از کشور ... شماره ۸ ص ۹۳

۳ - نوری (مرحوم شیخ فضل الله):

دوستد تاریخی ... شماره ۲ ص ۶

۴ - نوری (حسین):

کتابی که نیمی از علم فقه است ... شماره ۱۱ ص ۲۷

ی:

یزدی (محمد):

در قانون اساسی (۱) ... شماره ۱ ص ۹۶

در قانون اساسی (۲) ... شماره ۲ ص ۵۴

در قانون اساسی (۳) ... شماره ۳ ص ۶۷

در قانون اساسی (۴) ... شماره ۵ ص ۸۴

مروری بر سخنان حضرت امام (۱) ... شماره ۶ ص ۲۲

مروری بر سخنان حضرت امام (۲) ... شماره ۷ ص ۶

در قانون اساسی (۵) ... شماره ۸ ص ۵۶

وجوهات و مالیات ... شماره ۹ ص ۷۶

در قانون اساسی (۶) ... شماره ۱۰ ص ۷۳

جنگ با صلح شماره ۱۲ ص ۶۵

اللهم صل علی محمد وآله وحصن نفوس المسلمین بعزتک و آید حمائها بقوتک واسبغ
عطایا علم من جدتک
پروردگارا، بر محمد و آل او درود فرست و سرحد و مرزهای (ممالک)
مسلمین را (از شر و فتنه کفار و دشمنان اسلام) به عزت و جلال خود محفوظ
بدار.

«صحیفه سجاده، قسمتی از دعای ۲۷»

معرفی یک کتاب ارزنده



دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

فوائد الأصول

سرآغاز تدریس در علم اصول فقه در آستان قدس

المیرزا محمد حسین الغروی لنائینی

تألیف و تصحیح و تعلیق و استخراجه

الشیخ محمد علی الطائفی الخراسانی

«فوائد الأصول» کتابی است جامع و شامل، پیرامون «اصول فقه» که بر اساس إفادات مجتهد گرانقدر و استاد بزرگ میرزا محمد حسین غروی نائینی (قدس سره) و به قلم یکی از میرزترین شاگردان آن مرحوم فقیه و محقق عالیقدر آیه الله شیخ محمد علی کاظمی خراسانی تألیف شده است. جزء اول و دوم این کتاب در یک مجلد حاوی یک مقدمه شامل کلیات و مباحث الفاظ و پنج مقصد در «اوامر»، «نواهی»، «مفاهیم»، «عام و خاص» و «مطلق و مقید» می باشد.

کتاب با مقدمه ای از آقای محمود شهابی و تصحیح و تعلیق و استخراج منابع و آیات و اخبار توسط دو نفر از فضلاء حوزه علمیه قم با اسلوب جدید به زیور طبع آراسته و در انتهای کتاب فهرست جامع موضوعی آورده شده است. این کتاب در ۶۱۶ صفحه با قطع وزیری و جلد زرکوب چاپ گردیده است.

جلدهای بعدی این کتاب تحت طبع می باشد که ان شاء الله در اختیار حوزه های علمیه قرار خواهد گرفت.

علماء امتك المبرورين



مرحوم آية الله العظمى حاج آقا حسين بروجردي

بها ۱۰۰ ريال

• آدرس: قم میدان شهداء خیابان بیمارستان نیش کوی ادیب - کلبستی ۳۷۱۵۶

• صندوق پستی: ۱۹۸

• تلفن: ۲۲۲۲۲ - ۲۲۶۵۷